

مختصری درباره مسائل اجتماعی تاریخ ایران و اروپا

از سقوط ساسانیان تا روی کار آمدن قاجاریان و قرون جدید و معاصر

(تاریخ و فلسفه تاریخ)

گردآورده و نگارش

هورپاس

(مجموعه بنی هشتم)

تهران ۱۳۴۲

1

مجله علمی و ادبی
شماره نهم
سال اول
تیرماه ۱۳۲۸
چاپ و نشر
کتابخانه ملی
تهران

قیمت ۴۵ ریال

چاپ راستی



اسکن شد

مختصری درباره مسائل اجتماعی تاریخ ایران و اروپا

از سقوط ساسانیان تا روی کار آمدن قاجاریان و قرون جدید و معاصر

(تاریخ و فلسفه تاریخ)

گردآورده و نگارش

هورپاس

(محمود بنی بشم)

تهران ۱۳۴۲

حق چاپ محفوظ است

یادگار به آن هم میهنی که هنوز خون ایرانی در
رگهایش می‌جوشد - و فکر ایرانی در مغز و عشق
ایرانی را در دل دارد .

امید است در برابر این یاد بود ، پاداش خود
را که تنها توجه دردمندان و بویژه نسل جوان
هست بعلل: ناسامانیها و ریشه‌های عمیق برادرکشیها
در طول تاریخ ما و آن همه صحنه‌های اشکبار، خونین
و توفانی تاریخی که داریوش سوم ، یزدگرد سوم
و جلال‌الدین خوارزمشاه مردانه در راه بقا و
افتخارات این سر زمین در اعماقش فرو رفتند ؛
گرفته باشم .

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	درآمد
۹	ایران و افغان دو ملت نیستند دو دولتند
۱۳	شخصیت افراد در هر مقام و شغلی محترم است
۱۷	خلقیات ایرانی
۲۲	گریزی به تیسفون در آمپیر پرویز ساسانی (کنفرانس آریا پارت)
۴۰	جنبش‌های نخستین ایرانیان
۴۸-۴۵-۴۳	سفاریان - زیاریان - آل‌بویه
۵۰	نکات قابل توجه درباره سلسله‌های بعد از اسلام
۵۱	نتایج و اثرات آمدن عرب بایران
۵۳	ظهور سلسله‌های تورانی
۵۷	منابع تاریخی و «ایده‌ئولوژیکی» شاهنامه و اوضاع اجتماعی ایران (از ترجمه آریا پارت)
۸۴	مبارزات شهرنشینان با چادرنشینان
۹۴ و ۹۰	سلجوقیان - خوارزمشاهیان
۹۸	آرین‌ها - تورانیها - ترکها و هون و مغول
۱۰۶	روابط چنگیز و خوارزمشاه و علل حمله مغول
۱۲۰	تیموریان
۱۲۲	نتایج و اثرات حکومت ترکها و مغول و تیموریان در ایران
۱۳۵-۱۲۶	صفویان - افشاریان و رنسانس در ایران
۱۳۹	آغاز قرون جدید در اروپا و علل و عوامل رنسانس
۱۴۷	اوضاع عمومی اروپا در آغاز تاریخ معاصر
۱۵۷	علوم و ادبیات اروپا در قرون معاصر و سبکهای ادبی
۱۷۳	پیدایش اصل ملیت‌خواهی یا ناسیونالیزم
۱۷۵	خصوصیات دوره‌های تاریخی و تحول جامعه‌ها

درآمد

بررسی مسائل اجتماعی همه وقت برای جلوگیری از همه گونه نابسامانیها و اداره و رهبری درست جامعه‌ها لازم است. این امر نیز در عهده «فلسفه تاریخ» و «جامعه‌شناسی» میباشد قسمتی از مشکلات و نهادهای اجتماعی ما مربوط به گذشته و قسمتی مربوط به امروز است، بعضی داخلی و بعضی عارضی و خارجی میباشد، که همه درخور توجه و تعمق است. گاهی خود مسائل خارجی وظایف تازه‌ای را برای ملتی پیش می‌آورد و یا هدفهای اجتماعی و سیاسی و دینی ... آنرا تحت تأثیر قرار می‌دهد که نمونه‌های بارز آنرا در طول تاریخ بخاطر داریم. خود دردنیای امروز؛ همین مسأله: عرب و اسرائیل، یونانیها و ترکها، فرانسه و چین، قیامهای متعدد در کشورهای افریقائی و بحران آسیای جنوب شرقی. پیدایش مناسبات و طرحهای نوینی در سیاست جهانی ... از مسائلی است که ما نمیتوانیم بآنها بی‌اعتنا باشیم و بایست وظیفه خود و منافع عمومی شاهنشاهی خود را در موقعیت حساس کنونی درك کنیم.

امید است نسل جوان کشور ما، با علاقمندی و واقع بینی تمام، این اوضاع را مورد بررسی قرار داده و برای پیشرفت جامعه و بازیافتن قدرت و افتخارات تاریخی خود، با ایمان و اتکاء بگنجینه‌های نیاکان، از همه فرصت و امکانات استفاده بکند. برای نیل باین هدف و حفظ عوامل قدرت جامعه و استفاده از سرمایه‌های انسانی

کشور ، رفع موانع وحدت جامعه ، شناسائی آن موانع که بعضی ریشه‌های کهنی دارد ، لازم است که مسائل اجتماعی تاریخ کشور خود را مورد بررسی قرار داده و هدفهای امروز را بر خصوصیات جامعه خود بنیاد نهیم.

ملیت وهم بستگی کامل بین اعضاء يك جامعه وقتی بوجود می آید که: عوامل هدف و نیازهای مشترك ، برای افراد و گروههای مختلف درست مشخص و روشن شود. باید قبول کرد که این عوامل مشترك بعامل عدم توجه بمسائل اجتماعی تاریخ ما و موانع: جغرافیائی راههای ارتباطی، قومی، مذهبی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی وعدم توسعه فرهنگ در جامعه مادرست شناخته نشده وثبات و رشدی پیدا نکرده است. و در نتیجه: گروهها در يك سرزمین و شاهنشاهی مشترك، جز بر موار محصور در این موانع و مشکلات؛ بهم بیگانه مانده اند که خود منشأ بسیاری از اشکالات اجتماعی میشود. تنها عاملی که میتواند باین طبقات و گروههای درهم، قالب وار شکلی داده و خصوصیات و راز و رمز بقای این ملت و نبض جامعه را کشف کرده و هدفهایی برای آن ایجاد کند «تاریخ» ما است که مسائل اجتماعی آن بروش «فلسفه تاریخ» یا «جامعه شناسی تجزیه و تحلیل شود و نه همان «تاریخ گنگ» معمول. تاریخی که همبستگی بین کلیه نهادهای آثار: هنری، ادبی، فلسفی، دینی، اجتماعی، اقتصادی و عوامل جغرافیائی را در يك جامعه باهم مشخص کرده و همه را در ارتباط و تأثیر و تأثر با هم بذهن خوانان و جویای آن منتقل کرده و مفهوم و علائقی برایش ایجاد کند.

اگر قبول بکنیم که هدف از این «آموزش و پرورش» ما «تربیت انسان کامل و سازنده و با شخصیت برای شاهنشاهی ایران است» در این صورت مسئولیت و وظیفه سنگینی در پرورش استعداد های مختلف شاگردان متوجه ما خواهد بود. نیز بایست پذیرفت که درد نیائی که هر لحظه علمی و عالمی نو ظهور میکند ، نمیشود تمام معلومات خود و شاگرد را بچند صفحه مطلب کهنه و بیروح محدود کرد. بایست سدها را از میان برداشت و درب مطالعه و تحقیق و نوخواهی

را بروی افراد گشود. (۱) و ضامن اجرای آن، حس کنجکاوى شاگرد، همکارى و هماهنگى معلمین، اولیای دانش آموزان و گردانندگان سازمانهای فرهنگى است (۲) مسلم است تهیه برنامه کار و مطالب مربوط از عهدهٔ یک نفر خارج بوده و کار يك سازمان و گروهى است که از جنبه‌های مختلف، مسائل اجتماعى را دقیقاً و با حوصلهٔ بیشتر مورد بررسى قرار دهند. ولى چون در مدت چند سال تدریس به- نیاز کامل دانش آموزان بطرح و روش کار متوجه شده بود، از این رو؛ آنچه را که در این مدت بنظر رسیده و یا بدان برخورد کرده بدینصورت گرد آورده است که شاید توجه علاقمندان را بابتصرفى کامل بتجدید نظر در علل و عوامل وقایع و مسائل اجتماعى گذشته جلب کرده و در جستجوی راههای چاره و پیروزی و اصلاح امور اجتماعى و خلیات جامعه کمکى باشد. (۳)

جای بسی خوشوقتى است که برای بررسى مسائل اجتماعى کشور، مؤسسات (مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعى) و نشریات مخصوص (مجله مسائل ایران) بوجود آمده و وزارت فرهنگ نیز برای اصلاح اساسى برنامه خود میکوشد تا هدفهای اساسى فرهنگ کشور را معین بکند. (۴) و روزنامه‌ها و مجله‌ها نیز روی نیاز کامل

۱ - برای روش عادت دادن شاگردان بمطالعه و تحقیق رجوع شوده: کتابچه «نواقص فرهنگ ما و راه اصلاح آن» - کتاب گریزی بعلوم اجتماعى - مقاله «علوم اجتماعى» در سالنامه دبیرستان اندیشه سال ۱۳۴۲ - از آثار نگارنده. غیر از این روش را در صورت کنونی مانند افزودن دو ساعت مطالعه ببرنامه مدارس، تصور میکند که همان مسأله «کاردستى» و بعضى دروس دیگر بوده و خود افزودن نقص بر نقص است.

۲ - برای رفع این نقائص و تنظیم برنامه کامل و ایجاد تجانس و همبستگى بین دروس مختلف و تمرکز کلیه برنامه‌ها و رهبرى آن وجلوگیرس از همه گونه تشتت، اخیراً وزارت فرهنگ اقدام بتشکیل «اداره مطالعات و برنامه‌ها» کرده است که امید توفیق برای گردانندگان شایسته و علاقمند آن دارد.

۳ - این مختصر بطور فشرده، مربوط به «نکات» تاریخ بعد از اسلام است که در مدارس بیشتر روی آن کار میشود.

۴ - رجوع شود بکتاب «هدف فرهنگ ایران» از انتشارات مرکز تحقیق و مطالعه و اسناد فرهنگى وزارت فرهنگ.

و ایجاب موقعیت اجتماعی امروز ما ، گاهی مسائلی را در این باب مطرح میکنند که
کوششهای همه شایسته تحسین بوده و امید موفقیت دارد.
اینک برای نمونه با نقل دوسر مقاله از روزنامه وزین کیهان و یک طرح از مجله
مسائل ایران در این مورد- که لزوم « رنسانس » یا اصلاحات اساسی را در جامعه نشان
میدهد بگفتگوهای خود می پردازد.

هور پاس (محمود بنی هاشم)

تهران - اسفندماه ۱۳۴۲

مزارع و شهرها گردید و وزیدن بادهای سخت هنگام جنگهای قادسیه و جلولاء بزیان سپاه ایران که مایه شکست شد.

۱۳- اشتباه خسرو پرویز در برانداختن سلطنت پادشاهان حیره که سدی در برابر حملات قبایل وحشی عرب بودند.

۱۴- نامناسب بودن موقع پایتخت ایران و نزدیک بودن بسرزمین دشمن.

جنبش‌های نخستین ایرانیان بر ضد خلفای مروانی و عباسی

مروانیان

۱- عبدالملک بن مروان ۶۸-۶۵:

قیام مختار پسر ابو عبید ثقفی در کوفه و گرچه خود ایرانی نبود ولی طرفدارانش اکثراً ایرانیان بودند و تمام کسانی را که در واقعه کربلا دخالت داشتند بقتل رسانید و خود بدست مصعب برادر عبدالله بن زبیر کشته شد.

۲- مروان حمار ۱۳۲-۱۲۷:

قیام ابو مسلم خراسانی یا سیاه جامگان، مروان در جنگ با ابو مسلم یاهمان بهزادان شکست خورده و بمصر متواری شده در آنجا بقتل میرسد.

عباسیان

۱- ابراهیم و محمد منجاش ۱۳۶-۱۳۲:

بدست ابو مسلم بخلافت نشستند.

۲- منصور ۱۵۸-۱۳۶:

الف - خراب کردن مداین و ساختن بغداد با مصالح آن.
ب - قیام «به آفرید» و آشکار کردن آئین نو بر اساس آئین نیاکان و بالاخره

بعلت مخالفت زرتشتی‌ها و مسلمانان بدست ابومسلم مغلوب و کشته شد و پیروانش قتل عام گردیدند .

ج- کشتن ابومسلم خراسانی در سال ۱۳۷.

د - کشتن عبدالله بن مقفع یا همان دادبه پارسی دانشمند معروف .

ه - قیام « سنبذ » مجوسی از دوستان ابومسلم بخونخواهی سردار وطن پرست ایرانی که صد هزار نفر را دور خود جمع کرد و تصمیم داشت خانه کعبه را ویران کند . بالاخره مغلوب و با شصت هزار نفر از پیروانش کشته شد .

و- قیام « راوندیه » (منسوب به راوندکاشان) بخونخواهی ابومسلم در سال ۱۴۱ که برای نابود کردن منصور به بهانه پرستش او عازم بغداد شدند. ولی هنگامی که بقصر خلیفه رسیدند اسراشان آشکار شد و خلیفه فرار کرده و دستور قتل عام آنها را صادر کرد .

ز - قیام « استاذیس » (بعضی او را پدر « خیزران » مادر هارون الرشید گفته‌اند) در هرات با سیصد هزار نفر که بفرجام مغلوب شده با ۱۴ هزار نفر پیروانش بی‌بغداد فرستاده می‌شود و بامر منصور بدار آویخته شد .

۳= مهدی ۱۶۹-۱۵۸:

قیام المقتنع از طرفداران ابومسلم در شهر نخشب م-اوراءالنهر. نام اصلی او هاشم بود و پیروانش را سفید جامگان می‌گفتند. در سال ۱۶۳ هجری مغلوب شده خود و خانواده‌اش را از بین برد .

۴= هارون الرشید پسر کوچک مهدی ۱۹۳-۱۷۰:

الف - جعفر پسر یحیی (نوه خالد برمکی) را کشت و پدر و برادر او یحیی و فضل را بزن‌دان انداخت .

ب - در خراسان بر ضد عباسیان نهضت‌هایی پیدا شد که برای سرکوبی آنها بخراسان رفت و در آنجا درگذشت ،

۵- مأمون پسر هارون الرشید از مادر ایرانی ۲۱۸-۱۹۳:

الف - فضل بن سهل سرخسی وزیر دانشمند خود را کشت .

ب - طاهر ذوالیمینین که امین برادر مأمون را کشته و او را بخلافت رساند در سال ۲۰۷ شب اعلان استقلال در خراسان با اطلاع مأمون مسموم شد .

۶- معتصم پسر هارون الرشید از مادر ترک ۲۲۷-۲۱۸:

الف - از سال ۲۰۱ تا ۲۲۳ بابک آئین نیاکان را بنام «خرمدینان» در آذربایجان آشکار کرد و پیروان زیادی داشت که آنها را سرخ جامگان می گفتند و متجاوز از ۵۰۰ هزار تن از سپاهیان خلیفه را نابود کرد که بفرجام بحیلۀ افشین فرمانده ایرانی خلیفه دستگیر شده و در بغداد قطعه قطعه کرده بدارش آویختند .

ب - دستگیری و بدار کشیدن مازیار بن قارن که از ۲۰۸ با مأمون حاکم طبرستان بود و زمان معتصم برضد او قیام کرده و آئین نیاکان آشکار کرد که بحیلۀ عبدالله بن طاهر و بخیانت برادرش کوه یار بطمع حکومت طبرستان در ۲۲۵ دستگیر و در بغداد زیر شلاق خلیفه جان سپرد و جسدش بدار آویخته شد .

ج - دستگیری و بدار کشیدن افشین .

صفاریان

۲۴۷ - ۳۹۳

در جامعه « اندویدوآلیستی » ایرانی « شخصیت » در هر طبقه و گروه و خانواده‌یی که بوده خود را نشان داده و در رأس امور قرار گرفته است و شخصیت است که میتواند از عوامل و امکانات دیگر هم برای تثبیت موقعیت خود استفاده بکند و این هرگز بستگی بشانس و تصادف و یا صرفاً يك عامل نداشته است . چنانکه در مورد یعقوب بایست در نکات زیر بررسی و تعمق کرد تا راز این حکومت روشن شود :

عوامل و امکانات روی کار آمدن صفاریان :

- ۱- موقعیت جغرافیائی
- ۲- عوامل انسانی
- الف - شخصیت خود یعقوب
- ب - پیشینه‌های تاریخی سیستان
- ج - تمرکز خوارج
- د - تمرکز پیروان آئین ایران باستان
- ه - کوششهای عیاران یا جوانمردان یا آزادگان یا همان افراد با هوش ،
نخبه و ممتاز .

و - وجود طبقه محروم بر ضد ثروتمندان محترک و محافظه کار .

نکات قابل توجه در زندگانی و حکومت رویگر میستائی

۱- خصوصیات اخلاقی :

الف - سرّ داری، یعقوب که حتی از طرف دشمن خود حسن بن زید علوی بسندان ملقب شده بود .

ب - زندگانی ساده پیش از امارت را در دوره امارت هم داشته است

۲- دین و مذهب :

آئین یعقوب درست مشخص نیست و در این باب اقوال مختلف است .

۳- سیاست گشوداری :

الف - چگونگی انتخاب سپاهیان ، توجه بوضع آنها ، تسلط کامل بآنها و موقع جنگ بر تخت نشستن و نظارت بر اعمال سپاهیان .

ب - داشتن غلامان متعدد (اکثر از ترکها) برای انجام دستورات و گماشتن آنها بخدمت فرماندهان برای مراقبت مخفیانه در کار آنها و گزارش دادن بیعقوب.

ج - روی سیاست خاص خود و سرّ داری اش تا آخرین روز جنگ با خلیفه ولشگر کشی ببغداد ، هدف اساسی خود را بر سپاهیان فاش نکرد و افشای آن در آخرین روزها هم بهانه بدست خلیفه بهانه جو داد که با لعن یعقوب سپاهیان را پراکنده شدند .

۴ - شعار یعقوب :

یعقوب میگفت کسی مباد بر خلافت عباسیان اعتماد کند که اساس آن بر حيله و غدر گذاشته شده است .

۵ - نفوذ یعقوب در دستگاه خلافت :

مدت هفت سال بدستور معتمد خلیفه عباسی بنام یعقوب در مکه و مدینه خطبه می خواندند.

زیاریان^(۱)

۴۳۵ - ۴۱۶

مرداویج پسران بویه ماهیگیر را که افرادی رشید و دلیر بود و ابتدا در خدمت ماکان شمشیر میزدند خدمت خود آورده و بایشان مناصبی بخشید ولی بعد بعزت بد رفتاری مرداویج با سپاهیان و مردم و تدابیر علمی پسر بویه و برادرانش قدرت علی روز بروز زیادتر شده و موجب اختلاف و دشمنی بین مرداویج و علی گردید .

مرداویج نیز مانند یعقوب برای رهائی میهن از تسلط بیگانگان و تجدید مفاخر باستانی بمخالفت با خلیفه برخاست و مانند برادر خود وشمگیر و مخدوم اولیش اسفاربن شیرویه یا اصلاً مسلمان نبودند و یا با وجود قبول ظاهری اسلام باطناً طرفدار آداب و رسوم ایرانی و آیین زردشتی بودند . از خلیفه عباسی و عمال عرب او سخت متنفر بود و در این فکر بود که دولت از دست رفته ساسانی را احیا نماید و بغداد را ویران و هدائن و عمارات شاهنشاهان ایران را تجدید کند و خاندان خلیفه را براندازد . بهمین خیال تاجی مرصع مانند تاج انوشیروان بر سر می گذاشت و خود بر تختی زرین و خواص و نزدیکانش بر تخت های سیمین می نشستند و باهیچکس

۱ - روشی که برای بررسی عوامل و امکانات روی کار آمدن یعقوب گفته شد درباره این سلسله و سلسله های دیگر هم باید رعایت شود.

جز با حاجبان خاصی که واسطه گفتگوی او با دیگران بودند سخن نمیگفت.

در زمستان سال ۳۲۳ موقعی که در اصفهان بود در شب جشن سده (جشن پیدایش آتش بوسیله هوشنگ شاه در آبان روز بهمن ماه یا دهم بهمن ماه که صد روز از زمستان بزرگ از اول آبانماه میگذشته؛ میباشد) امرداد که در دوطرف زاینده رود همزم فراوان گرد آورند و وسایل چراغانی و آتش افروزی و سور و سرور عظیمی را که شایسته چنین جشن باستانی و چنان پادشاهی باشد فراهم نمایند روز قبل از برپاداشتن این جشن مرد آویج بازرسی مقدمات این کار آمد و چون آنها را بعقیده خود بسیار ناچیز یافت سخت در غضب شد و تصمیم گرفت که متصدیان را بسختی سیاست کند. رؤسای لشکر بر جان خود ترسیدند و از او که مردی سفاک بود هراسناک شدند و خواستند که قبل از سیاست مرد آویج شورش کنند و کار او را بسازند. این فتنه را حسین بن محمد عمید بشکلی خوابانید اما چهار روز بعد بر اثر خشمی که مرد آویج بر غلامان ترك خود گرفت لشکریان دیلمی را بزدن و تنبیه ترکان واداشت و ایشان را بقتل عام تهدید نمود. چه این مرد هیچوقت با ترکان صفائی نداشت و آن جماعت را شیاطین میخواند و از ایشان اظهار نفرت میکرد. غلامان ترك برای نجات جان خود در صدد قتل مرد آویج برآمدند و روزی که او بحمام رفته بود و از شدت غیظ بر رئیس مستحفظین خود هم امرداد بود که از پاسداری او خودداری نماید ترکان بر حمام حمله کردند و او را بقتل رساندند و سرای و اثاثه او را غارت نموده از ترس لشکریان دیلمی از اصفهان گریختند و عدهای بخدمت علی پسر بویه رفتند و جسد مرد آویج را هم غلامان بر دوش بری بردند و در آنجا ب خاک سپردند.

بعد از مرد آویج برادرش وشمگیر جانشین او گردید ولی گرفتار کشمکش با پسران بویه شد او و دیگر جانشینانش نمیتوانند قدرت زیادی پیدا بکنند و بیشتر حکومتشان در طبرستان و مرکز شان گرگان بوده است. پادشاهان این سلسله

اغلب مانند «قابوس» پسر وشمگیر ایرندوست و دانشمند و دانش‌پرور بوده‌اند و
بسال ۴۳۳ با حمله طغرل اول مؤسس سلسله سلجوقی بگرگان آخرین پادشاهشان
انوشیروان تبعیت سلجوقیان را پذیرفته و با مرگش بسال ۴۳۵ میتوان سلسله
آل‌زیار را منقرض دانست. و گرچه تا سال ۴۷۰ شاهزادگانی بوده‌اند ولی هیچ‌گونه
قدرت و اهمیتی نداشته‌اند.

دیالمه آل بویه

۴۴۷ - ۳۲۰

آل بویه يك سلسله اصیل ایرانی بود که با آرمان و هدفهای ایرانی در برابر استبداد اداری و دینی عرب قیام کرد و برای اینکه کشور را از هر لحاظ از تحت فرمان و سرپرستی عرب و خلفای عباسی خارج سازد کلیه نهادها و پدیده‌های اجتماعی ایرانی را تقویت کردند و نسبت خود را نیز به بهرام گور از شاهنشاهان ساسانی رسانیده‌اند .

احمد معزالدوله در سال ۳۳۴ بغداد را تصرف کرد و با اینکه «مستکفی» خلیفه عباسی بنا به عادت دیرینه از روی تملق او و برادرانش را القابی داد ولی گفته‌اند که احمد بی اعتنا به همه این تملق‌ها و با انتقام کلیه دسایس دشمن او را از خلافت خلع و کور کرده در بند میکنند شرح گرفتن مستکفی را چنین مینویسند :

« معزالدوله روزی بدار الخلافه آمد ... مستکفی بفرمود تا کرسی بجهت او بنهادند . معزالدوله بر آن بنشست آنگاه دو کس از اکابر دیلم بدستور معزالدوله پیش مستکفی آمدند و دست دراز کردند . او پنداشت که می‌خواهند دستش ببوسند ، دست سوی ایشان برد دستش بگرفتند و از تختش فرو کشیدند و دستارش در گردن انداختند و کشان کشان میبردند ، معزالدوله برخاست و طبل و نای بزدند و مردم بهم درآمد و دیلمیان در خانه خلیفه ریختند و سرایها غارت کردند و مستکفی را

بخانهٔ معزالدوله بند نهاده میل کشیدند (یعنی کور کردند) و در سرای معزالدوله در بند بود تا بمرد . بعد از مستکفی ، المطیع الله پسر مقتدر خلیفهٔ عباسی را بجای او نشاند .

آل بویه مذهب شیعه را که يك پدیده‌ای با خصوصیات فکری و اخلاقی ایرانی بود رسمیت دادند و نظرشان بر انداختن خلافت عباسیان و روی کار آوردن علویان بود لیکن بعضی از خیراندیشان این کار را مصلحت ندیدند و گفتند بنی عباس چون بعقیده شیعیان غاصب خلافتند هر آن که دیالمه بخواهند میتوانند ایشان را معزول کنند یا بقتل برسانند، در صورتیکه با علویان که مطابق اعتقاد شیعه بر حقند چنین معامله‌ای را نمیتوان روا داشت . در نتیجهٔ این سیاست و جهان‌داری آزادمنشانهٔ ایرانی، کشور مورد توجه پیروان ادیان مختلف و جهانگردان اروپائی شد. از افراد بصیر و مطلع خارجی خواه مسیحی و خواه یهودی برای حل و فصل امور و انجام خدمات دولتی استفاده میکردند چنانکه نصر بن هارون یکی از وزرای عضدالدوله عیسوی و حاکم بندر «سیراف» (در محل بندر طاهری امروز که از آبادترین بنادر جنوب بوده و با کشورهای هندوستان و افریقا و نقاط دیگر در ارتباط بوده و مرکز تجارت بود) یکنفر یهودی بود.

در برابر زیاده روی و تعصب اعراب و ویژه عباسیان در عربیت و مذهب سنی، در مدت امارت معزالدوله بر عراق عرب مذهب شیعه در بغداد و عراق رواج کلی یافت و شیعیان از حال نکبتی که سابقاً داشتند بیرون آمدند مخصوصاً معزالدوله و اصحاب او در ترویج شعایر این مذهب بسیار میکوشیدند چنانکه امیر دیلمی در سال ۳۵۱ امر داد که بر درهای مساجد بغداد لعن معاویه و غاصب حق آل علی را نوشتند و مردم را واداشت که در دهم محرم با قامةٔ تعزیه‌داری شهدای کربلا قیام نمایند خلیفه عباسی و درباریان سنی مذهب او بعزت قدرت معزالدوله و کثرت شیعیان بهیچوجه جرأت مخالفت نداشتند.

نکات قابل توجه و بررسی در بارهٔ سلسله‌هائی که بید از اسلام روی کار آمده‌اند

۱ - نام - محل - علت اینکه از آن محل قیام کرده‌اند - مدت حکومت (از سال چند تا چند) - پایتخت - عقیده بدین و مذهب ، چه دین و مذهبی و چرا؟ تا چه حدود از دستورات خلیفه پیروی می‌کرده‌اند و چرا؟ اصالت و فرهنگ ایرانی - قدرت - معروفترین و پر قدرت‌ترین و ضعیف‌ترین پادشاه هر سلسله - علل قدرت و ضعف و انحطاط - وزراء و شعرا و دانشمندان - سازمان اداری - وضع سپاه - مالیات - وضع جامعه - گروهها و طبقات ذی نفوذ - همسایگان و چگونگی روابط با آنها - مخالفین و دشمنان و علل و نتایج آن - اهمیت حکومت هر سلسله .

۲ - بیان هدف سلسله‌هائی که روی کار آمده‌اند.

۳ - بیان سیاست هر سلسله که برای رسیدن به هدف اتخاذ کرده‌اند .

۴ - علل و حدود موفقیت و یا عدم موفقیت هر سلسله در رسیدن به هدف

۵ - خصوصیات حکومت هر سلسله - چنانکه می‌دانیم عنوان حکومت تا روی کار آمدن غزنویان «امارت» بوده و دارای حکومت‌های محلی بوده‌اند و از زمان غزنویان است که عنوان شاهنشاهی یا سلطان و حکومت بتمام نواحی ایران مانند دوره‌های پیش از اسلام پیدا میشود .

- ۶ - نتایج مبارزات ایرانیان با اعراب برای کسب استقلال از آغاز حمله عرب تا پایان حکومت آل بویه .
- ۷ - سیاست آل بویه و چگونگی پیدایش مذهب شیعه و اوضاع : اجتماعی ، دینی ، سیاسی و اقتصادی ایران در این دوره .
- ۸ - علل ضعف و از هم پاشیدن تمرکز سیاسی و اقتصادی و خانوادگی و نظام شهرنشینی ایرانی از آغاز حمله عرب تا پایان حکومت آل بویه .
- ۹ - مرزهای جغرافیائی و نژادی و فرهنگی شاهنشاهی ایران کجاهاست و ایرانی خصوصیاتش چیست ؟

نتایج و اثرات آمدن عرب بایران

بعد از آمدن عرب بایران و گسترش آئین و زبان عربی کلیه نظام تشکیلاتی و فرهنگی دوره ساسانیان بهم خورد. و گرچه موجب از بین رفتن استبداد دینی و نظام طبقاتی منحط و تعلیماتی انحصاری و تمرکز امور و قدرت و اقتصادی و رهبری دولت ساسانی شد و در نتیجه طبقات و افرادی که امکاناتی داشتند با استفاده از محیط پرهرج و مرج دوره اسلامی و عدم اصول متمرکز می توانستند از مطالبه و تحقیق بهره ای ببرند ولی بازبشکل شدیدتر دیگری همان استبداد دینی و نظام طبقاتی (سادات و فئودالها ...) و تبعیض و انحصار (مسلمان و غیرمسلمان و عرب و غیر عرب ...) با فرق اینکه این بار اصلا محیط و تعلیم و تربیت و قوانین غیر ایرانی بود برقرار گردید. و همین امر موجب ضعف دولت ها شده و تا اواخر قاجاریان نیز معمول بر این میشود که دولت در امور فرهنگی (آموزش و پرورش و اخلاقیات ...) جامعه مداخله نکند . بنابراین در این مدت درواقع فقط سرشت نژادی ایرانی و نه محیط و تعلیم و تربیت ها بود که میبایست برای بقای خود و نجات از استبداد و بیچارگی به تلاش و مبارزه با شمشیر و قلم پردازد که ما

نمونه‌های آنها را بنام : « جنبش‌های اولیهٔ ایرانیان برضد عرب » و حکومت‌های طاهریان و صفاریان . . . و یا دانشمندانی مانند : دادبه پارسی ، سنبویه ، خیام ، مولوی ، حافظ و عطار . . . و یا همان ایجاد و توسل بمذهب شیعه (ترکیب دو آئین عرب و ایرانی بعد از آنهمه مبارزات) برای سازش با محیط و یا وسیلهٔ دفاعی جدید که در پناه آن به‌هستی و تجهیز و مبارزات خود ادامه دهند در تاریخ بیادداریم.

پیدایش فصل نویی در تاریخ ایران و ظهور سلسله‌های تورانی یا ترك

چگونه ممکن است چند نقر غلام زرد پوست !! بحکومت شاهنشاهی با فرهنگ و کهن ایران که هرگز در برابر یونان ورم مقتدر و متمدن و عرب متدین سرفرود نیاورده بود برسند؟! و چگونه ایرانیان با آن پیشینه‌های درخشان این همکاری و تسلط را پذیرفتند؟! روشن است که از نظر فلسفه و منطق تاریخ اصل قضیه باینصورت و ابتداء بساکن نمی‌تواند باشد و علل و دلایل بغیر آن بهانه‌یی (رنجش آلبتکین از امیر سامانی) است که بی‌هیچ تعمقی تا بحال پذیرفته شده است (۱).

۱ - مبهم بودن و شاید هم غرض آلود بودن این نکات و مشخص نشدن مرزهای فرهنگ و نژاد شاهنشاهی ایران در طول تاریخ و خصوصیات ایرانی و اقوامی که ملیت ایرانی دارند و تعصبات دیگر، امکان بنا بسامانیهای اجتماعی و عدم وحدت و همبستگی ملی داده و افاغنه را بفکر ساختن تاریخ امپراتوری مستقلی برای خود میاندازد (که امروز در مدارس آنها تدریس میشود) و ترکهای عثمانی هم يك نژاد و فرهنگ جداگانه‌یی برای «ترکها» ایجاد کنند. در صورتیکه باتوجه به گفتگوهای این فصل ما تمام اینها را دارای يك فرهنگ و نژاد میدانیم، منتهی بنابر مقاله روزنامه کیهان بصورت دو دولت یا اضافه کنیم سه دولت هستند.

دردنیای امروزی پیشرفت سریع علوم و ارتباطات و نیاز کامل ملل مختلف بهمکاری با هم و پیدایش «پیمانها» و «بلوکها» و وجود «سازمان ملل متحد» و فکر ایجاد —

برای حل این « معما » و گره گشائی ، موضوع را بایست از دوجنبه تجزیه و تحلیل کرد :

۱- علل و عوامل مربوط باوضاع داخلی ایران که در پرسش‌ها و گفتگوهای پیشین گذشت .

۲- علل و عوامل مربوط بترکها یا تورانیها که پرسش‌ها و گفتگوها و چگونگی آن بشرح زیرمیباشد .

چگونگی نفوذ ترکها یا تورانیها در جامعه ایرانی

۱- پیشینه‌های تاریخی :

سرزمین تورانیها و ترکها - مادها - سکاها یا پارت‌ها یا اشکانیان - واژه ، فرهنگ و قوم و نژاد ترک - مهاجرت‌های دائم این قوم از توران زمین بنواحی مختلف ایران .

۲- نفوذ رسمی ترکها در سازمانهای اداری :

الف - معتصم (۲۲۷-۲۱۸) پسر هارون الرشید که مادرش از ترکها بود ، وقتی بخلافت رسید چون می‌دانست که ایرانیها و بنی‌امیه و طرفداران خاندان علی روی رنجش و دشمنی که با خلفای عباسی پیدا کرده‌اند ، هرگز با آنها همکاری پیدا

« حکومت جهانی » و بفرجام « جهان بینی نو » ، زندگانی « جزیره‌یی » را محکوم میکند و بتبعبات « محله‌بازی » پایان میدهد . از این رو برما است که با تجدید نظر در کلیه معتقدات و قوانین و مقررات پیشین ، هم‌آهنگ دنیای نو ، دنیای موشکها و اقمار مخلوق انسان طبق اصول علمی و فلسفی و جامعه‌شناسی « ایده‌مولوژی » استوار و نوینی بر بنیاد فلسفه شاهنشاهی خود بنسل جدید بدهیم و با آن هم خلاصه‌گذاشته را پرکنیم و هم همبستگی محکمی بین افراد ایجاد کنیم ، این نیز در عهده وزارت فرهنگ است که نسل جوان کشور را در استخدام خود دارد .

نخواهند کرد ، بنابراین خواست بنا به پیش‌بینی و سیاست پدرش (۱) از وجود يك قوم تازه‌نفس دیگری که هنوز پیشینه‌بدی با این خاندان و همبستگی‌یی با سه‌گروه مزبور پیدانکرده استفاده بکند که آن قوم بعثت خویشاوندی و استعداد جنگجویی و مطیع و کوشا بودن همان «ترکها» بودند . از این زمان ترکها کادرهای نظامی را تصاحب کرده و رسماً در امور اداری و دستگاه خلافت نفوذ می‌کنند و بعدها قدرتشان در بغداد بحدی می‌رسد که می‌خواهند خلیفه را برانداخته و خود حکومت را بدست بگیرند.

ب - یعقوب رویگر سیستانی (۲۶۵ - ۲۴۷) برای آگاهی از چگونگی کار فرماندهان و امرا از وجود ترکان که برای انجام این مأموریت تربیت شده بودند بخدمت آنها می‌گماشت استفاده می‌کرد و همین امر موجب نفوذ رسمی ترکها در سازمانهای اداری و جامعه ایرانی می‌شد.

ج - مرد آویز (۳۲۳ - ۳۱۶) گروهی از سپاهیان خود را از ترکها انتخاب کرده بود.

د - مهاجرت ترکها از ماوراءالنهر دنبال چراگاه و کار و سرزمین تازه بنواحی مختلف ایران.

نتیجه:

ترکها با نفوذی که در جامعه ایرانی پیدا کرده بودند خود يك طبقه و قوم مؤثر و با قدرتی از این جامعه را تشکیل می‌دادند در حالی که دائماً روی اختلافات: نظام شهرنشینی (ایرانیها) و چادرنشینی (ترکها) و تعصبات شیعی (ایرانیها) و سنی (ترکها) و پیشینه‌های تاریخی در محرومیت بودند و نسبت‌های غلام، برده، زرخريد و غیر ایرانی‌هم با تشدید بیشتر این امر ، يك عقدۀ حقارت و نارضائی عمومی برایشان

۱ - بقول فردوسی «پژوهنده را راز با مادر است» که در مورد امین و مأمون و معتمد این راز کاملاً بچشم می‌خورد.

ایجاد کرده و موجب وحدت و گوش بزنگ بودن آنها شده بود . وقتی در سال ۲۵۰ آلتکین سپهسالار سامانیان در خراسان روی رنجشی از امیر سامانی بغزنین رفت تمام امکانات : داخلی و خارجی و تاریخی برای تشکیل حکومت فراهم شده بود و فقط بهانه و شخصیتی برای استفاده از آنها لازم بود که آلتکین نامزد این مقام میگردد .

اینک برای نشان دادن اهمیت موضوع و چگونگی اوضاع اجتماعی ایران آنروز و پیشینه‌های تاریخی مسأله؛ بررسی‌های دانشمندان از جنبه‌های گوناگون استناد میشود.

منابع تاریخی و «ایده‌تولوژیکی» شاهنامه فردوسی

- ۹ -

اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران هنگام نگارش آن

این مقاله ترجمه‌مقدمه جلد اول روسی شاهنامه فردوسی است که از صفحه ۴۵۷ تا ۵۹۲ وسیله استاد عالیقدر جناب پروفیسور آریا پارت باوند بفارسی برگردانده شده و در اینجا قسمتهائی از آن که از نظر تاریخ و ادبیات و اوضاع اجتماعی مافوق العاده سودمند است با اجازه از حضورشان نقل میشود . ترجمه بروسی زیر نظر «آکادمی علوم روسیه» وسیله «لاهوئی و بانو» و تفسیر تاریخی آن وسیله «آستاریکف» بعمل آمده و در سال ۱۹۵۷ در مسکو بچاپ رسیده است .

برگه ۴۵۳ پاورقی :

«خراسان» در این روزگار مرزهای شمال شرقی (۱) ایران امروز را تشکیل داده است. مرزهای «خراسان» در سده ۱۰ میلادی تمام سرزمین و سمت چپ «جیحون» را دربر گرفته و به «بلخ» و «هرات» میگذشت و «خراسان» بزرگ تا کوهساران «پامیر» گسترش می‌یافت.

۱ - در متن روسی اشتباهی نوشته : شمال غربی .



توده‌های «آمپیر» ایران را از همان روز گارهای کهن نژادهای مختلف تشکیل میداده که از دیر گاهان درهم «بر» خورده و یک نژاد مختلطی (یعنی معجون و یا بفرانسه هم همان Complexe گوناگون) را و عبارت دیگر «توده‌ای» را ببار می‌آورد. مهمترین منابع تاریخی مستقیم ایرانی این همان، پاره‌های «اوست» است که در دوره «فرمانروائی» ساسانیان از سده ۳ تا ۷ میلادی گرد آورده شده است. زبان «اوستا» در دوره همان آغاز پیدایش ساسانیان خود مرده بود. در دوره ساسانیان پاره‌های تکستهای اوستی جمع‌آوری شده و گنجینه‌ای می‌گردد، در همین دوره ساسانیان است که تفسیر اوست پدیدار می‌گردد و این همان تفسیر است که بزبان «زند» در آورده شده و به «زند و اوست» مشهور گشت و همین‌زند و اوست است که در همان دوره ساسانیان بزبان پهلوی دوره پارتها برگردانده شده است. گاتها و یشتهای زردشت که یاد از روز گارهای هزاره نخستین قبل از میلاد را کرده، سرودهای مذهبی دین ایرانیان را دربر گرفته و این سرودها تنگاتنگ بسته با یاد گارهای ادوار بسیار کهن «هیروئیمز» یعنی دوران قهرمانیها و عبارت دیگر همان «میتولوژی» آریائی است که توأم میشود با همان، آثار موزیکال یعنی همان آوازهای مذهبی «ودا» در هند و و تفسیرهایی که از این آواها در آئین «برهمنی» شده است.

اشعار رزمی و یا همان حماسه‌های فردوسی نیز دانه‌هایی از همین زنجیره میتولوژی روز گارهای کهن اوستا، ودا و برهمنی است که بزبان این روز گارپارسی در آمده و دورنمایی را از روز گارهای میتولوژی کهن «آریائی» نمایانده است. و این تراوشات «میتولوژی» را نباید فراموش کرد که اصولاً تمام از مرزهای «شرقی» آمپیر ایران کهن ریشه گرفته و نه از غرب این امپراتوری که با فرهنگی «دیگر» روبرو بود.



ص ۴۶۸ : بزرگان و عبارت دیگر آریستو کراسی ایران « دیوره = بالقوه »
در سده ۸ میلادی بود که زیر پرچم «اسلامیت» خود را قرار داد .
(چنانچه میدانیم «اسلام» در پایان سده ۷ در شاهنشاهی ایران پدیدار شد...)
طاهریان ، سامانیان و صفاریان پیشگام بوده و امارت خود را در سایه قبول «اسلامیت»
حفظ کردند...

ولی «آزادگان» یعنی توده‌های آریستو کرات که گاه زیر نام « دهقانان »
میبایست شناختشان ، در تمام دوره «اسلامیت» در سرپیچی خود باقی مانده و گاه
و گاه با امرای عرب و ایرانیان پیرو دربار خلافت و اسلام با جنگهای خونینی روبرو
میشدند . تمرکز شاهنشاهی ایران بعد از ساسانیان ، زیر لوای « اسلامیت » در
دوره سلجوقیان پیش آمد که در تیپ «فئودالیزم» بوده در سده‌های ۱۱-۱۲ میلادی.



برگه ۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱ :

«اسلامیت» در محور مرزهای شرقی ایران و آسیای وسطی یا (میانه) - (اشاره
به محیط توران زمین است...) دیری نکشید که در همان آغاز طلوع خود روبرو با
مبارزات شدید ایده‌لورژیک با آئینهای نسطوری ، بودیزم و مانویت میشود. و مهمتر
در این مبارزات همان آئین رسمی پیشین ایرانیان (در دوره ساسانی...) دین زردشت
بود که با ساسانی در زیر فشار اعراب بزانو در نمی‌آمد.

و در سده‌های ۷-۸ م . مهمترین نیروی ایده‌لورژیک که در برابر اسلامیت
می‌جنگید - همین آئین زردشتی بود ! در سده‌های ۱۰ - ۱۱ زیر پرچم سلجوقیان
«اسلامیت» بر شهرها چیره ولی توده‌های دهقان و کوهساران و بیابان‌نورد با همه
فشارها باز دلیرانه پای فشاری میکردند.

شگفت اینجاست که تمام فرمانروائیهای «ایران و ترک» در شاهنشاهی کهن

خود با همه اینکه زیر لوای «اسلام» در می آمد ولی هرگز نبرد خود را در اصل فرمانفرمائی و پاس این آزادگی - یعنی استقلال در حکومت ، برضد مرکز خلافت ترك نمیکرد ! تنها فرقی که در اصول آئین « اسلامیت » توی اینها دیده میشد ، همانا «ظواهر» و پاره ای «فورمالیته‌ها» در «آرنگهایشان» بود که براساس «شیعیزم» گاه بنیاد میگرفت و در این جنگهای ایده‌ئولوژیکی پیشاهنگ همان «شعوبها» بوده‌اند که بایست گفت همان = پرنسپ فلسفی «آریستو کراسی» را برستاخیز می‌آورد و در کمتر - فرونت «سوسیالیزم پری‌می‌تیف» و اساس مساوات تازیان و «دموکراسی» قیام کرد .

در همین نهضت ناسیونالیزم ایرانی است که دیده شد که زبان «پارسی» یکباره بجوشش آمده و در درجه اول دیده شد که چگونه فرهنگ این نژاد بر (۱) ، بیاد گارهای «هروئیزم : Heroisme» یعنی «قهرمانی» روزگارهای پیشین گشت . شگفت آور اینجاست که در سده ۱۰ م. توده‌های رنج و آریستو کراسی همه با هم گوئی پی یک هدف «آزادگی» تخمیر شده و تشنه‌وار بحماسه‌های تاریخی کهن نژادی خویش می‌گراییدند ! و «شاهنامه» ستاره آسمان این دوره یعنی همان سده ۱۰ میلاد است که خود به خدای نامه متکی است («خوتای نامک» یا باصطلاح امروز «خدای - نامه» از کهنترین «شاهنامه» ها ایست که بزبان پهلوی دردوره «ساسانی» نوشته شده و دانشمند ایرانی ابن مقفع (دادبه) آنرا از پهلوی بتازی ترجمه کرده ، این شاهنامه یا همان «خوتای نامه» با ترجمه ابن مقفع نشانه‌اش تا سده‌های نخستین اسلامی هست ولی بعدها از بین رفته است و هیچ سراغی دیگر از آن نیست ... فردوسی شاهنامه خود را بر بنیاد همین «خوتای نامه» ریخته است . م - ت)

چنانچه میدانیم در همان سده ۹ و ۱۰ و ۱۱ در محیط يك جنبشهای ملی ایرانی ویژه در همان فرمانفرمائی ابو منصور سامانی و چنین نیز پس از فردوسی آثار نشر

ابوالمؤید بلخی است که بسیاری از محققین بدان همیشه استناد میکنند: مانند بلعمی، تبری در قابوسنامه و در تاریخ تبرستان خود، ابن اسفندیار و شاهنامه ثعالبی و چنین نیز تکه‌های زیاد در «آثارالباقیه» بیرونی بر خورده‌ده که فرهنگ کهن را برمی‌انگیزد و شماره بسیار از نویسندگان در این روزگار هستند که یاداز تهمورث، بهمن پسر اسفندیار و کیومرث کرده که نخستین «شاه» آریائی میدانندش! و این نگارشات پاره‌ای، تاریخ ۳۵۰ هجری که حدود ۹۶۰ و بعد میلادی را در بر دارد.



فریادهای اندوهگین «فردوسی» همه در تمام زوایای سخنهای رزمی‌اش پیدا است که از «محیط» روزگار خود یعنی از تراژدی شاهنشاهی نژادی خود، از ایران «عربیزه» و از فرمانفرمائی سده ۱۰ تر کهای «اسلامیزه» هست. خاصه اینکه دشمنانی مانند فضل‌بن‌احمد اسفراینی در ۱۰۱۰ میلادی و بعد از او احمد بن حسن میمندی که سمت صدارت عظمی‌را در دربار محمود و فرمانفرمائی غزنویان داشتند بفردوسی سخت رشک می‌ورزیدند.

ص ۲۹۹: ولی، هیچیک اینها نه محمود، نه اسفراینی و نه میمندی، «فردوسی» را در پیشگاه تاریخ نتوانست خفه کند چه، شاهکار ناله کلمک ژنیال فردوسی چیز دیگری نبود جز ناله‌ایکه از ژرفای فرهنگ توده‌های نژادی آنروز ایران «زخمی» برمی‌خاست.

بهر رخسار نمی‌بایست فراموش کرد که تمام نکات «تند» حماسه فردوسی شدیداً متوجه «توران زمین» و این گو اینکه یک جنبه «میتولژی» کهن را در بر می‌گرفته و مربوط به تراژدی‌های تاریخی روزگارهای کهن وادوار پهلوانی بوده ولی در همان حال مخالف با سیاست درباری «شاه محمود» و درباریان او بود. چه این هنگامی بود که شاه غزنوی آهنگ تاخت بهندوستان را داشته و برای این نقشه

زیر لوای يك «قشون كشی» (۱) اسلامی ناچار بود که پشت سر خود را که همان تورانیان بوده و بویژه «کاراخانیان» را خاموش دارد و حماسه‌های فردوسی درست در هنگامی بدربار «محمود» تسلیم شد که پیمان دوستی محمود با دولت کاراخانی برقرار شده بود و در چنین موقعی بدیهی است که وزرای «محمود» بجنبه سیاسی موضوع بیشتر اهمیت میداده تا به اصل «فرهنگی» آن : و این می‌بایست گفت که بدشاندی فردوسی بود که «بی‌هنگام» بادر باریان روبرو و سخت‌ازین تراژدی رنجور می‌گردد...

و این راهم هرگز نبایست فراموش کرد که اصولاً فرمانفرمائی غزنوی ها آنچه بغلط اشتها یافته «ترك» نبوده بلکه این يك تیب فرمانفرمائی «نغوفغودالی» ایران و افغان بشمار می‌آمده که سلسله شاهی یا ارکان فرمان فرمائی آن ریشه و بعبارت دیگر رگه‌ای رانیز از «ترکها» بخود می‌گرفته است.

«فردوسی» در شاهنامه خود همان طور که در گریزهای حماسه‌های ادوار قهرمانی خود به «توران» تاخته، در پایان شاهنامه بویژه سخت بعرب و عالم عربی میتازد! در توران دیده میشود که جنبه قهرمانی دشمنهای تورانی کاملاً حفظ شده و دورنمای تاریخ «میتها» یعنی تنها همان قهرمانان است که بنمایش می‌آید ولی در آدرس اعراب تماماً عکس نکته نمودار است و همه از اهریمن سرشتی این نژاد یاد شده نه قهرمانی و فردوسی از آن سخت خشمگین است، و همین «آنتی اسلامیزم» فردوسی است که بدیهی است «محمود» شاه متعصب باسلامیت را بکین خویش برانگیخت! که آهنگ جنگهای «مقدس» را زیر پرچم «اسلامیت» برای جلب توجهات دربار خلافت درهمان روزگار در «هند» کرده بود.

در حقیقت امر «فردوسی» قربانی سیاست روزگار خود شد والا نکات بسیار در این روزگار یعنی در فرمانفرمائی همان «محمود» دیده شد که بهیچوجه جنبه

۱- «اکسیدیسیون» مارش جنگی یا شاید همان جهاد دینی.

مذهبی بخود نگرفته و مذهب سنی یا شیعه برای «محمود» بی توفیر بوده و این صرفاً یکبازی سیاسی وی بوده است بادربار خلافت .

(بزبان دیگر وقتی بجذبۀ « تودۀ » ایران آنروزگاردرگرایش بشاهنامه مینگریم که ازیک تراوشت جبلی نژادی ایرانی برضد عرب بوده ، نبرد « فرهنگ » باسیاست و خودسری آنروزگار در پیشگاه تاریخ تجلی میکند . باین معنی که « فردوسی » پرچمدار فرهنگ نژاد خود و شاه محمود علمدار سیاست اسلامیت برپرنسیپ «استبداد » وعبارت دیگر خودسری و دیکتاتوریزم بوده است . آریاپارت)

ص ۵۰۰ : همین بنیاداختلاف ریشه‌دار بین شاه و شاعر را پدید آورده که آشتی ناپذیر و بفرجام درمقابل گردی شاعر منجر بمرگ تراژیک « فردوسی » شد . باین معنی که فردوسی پس از تحقیر « شاه » ناچار « غزنه » را ترك و پنهانی بهرات گریخته و پس آهنگ پناه بردن به اسپهبد « شهریار » ازدودمان شاهی « باوند » مازندران میکند ، چندی نزد سپهبد بسر رفت و فردوسی پس بغرب ایران نزد شاهان دودمان « بویه » شتافت و پس برمیگردد « بتوس » و معروف است که شاه محمود وقتی بقول خود وفا کرد در فرستادن زر و سیم پرازندۀ فردوسی که شاعر بدرد حیات گفته بود ! (بچهار مقاله نظامی عروضی پردازید !) .

ص ۵۰۳ : پاره دربدری فردوسی را بهرات ، مازندران و محور ایراک منکرو اینها را بی اعتبار خوانده و براینند که فردوسی در بازگشت از « غزنه » پایتخت محمود بهمان توس آمده و همانجا بدرد زندگی گفت .

تاریخ مرگ فردوسی معلوم نیست و حتی برنویسنده چهارمقاله . . ! شاید مرگ فردوسی پیش ازمرگ شاه « محمود » است که در ۱۰۳۰ یعنی نیمۀ اول قرن ۱۱ رخ داده است .



برگه ۵۷۸ :

« شاهنامه » اصولابه سه بخش علمی منقسم میگردد : ۱- میتوثری ۲- هروئیزم

یا همان دوره پهلوانیها ۳- تاریخی . میتولژی در گریز بفریدون - آغاز میگردد، عصر پهلوانی مربوط بدوره کیخسرو گشته و بفرجام دوره تاریخی « شاهنامه » را بایست در تشریحات دوره ساسانیان پژوهید !

نکته شگفت آور در « شاهنامه » و بسیاری از نگارشات تاریخی دیگر این است که با عظمت ترین دوره آمپیر ایران در روزگار تاریخی « هخامنشیان » با گریزهایی تنها بعصر پهلوانی تمام میشود !

واز «فرمانمائی» پارتها یا همان باصطلاح روسی ارشاکیان و بعبارت دیگر باز روسی - پاریان هیچ اشاره بر ازنده تاریخی نشده !

و حال آنکه « آمپیر » هخامنش و پارت دوره های درخشان فرمانمائی ایرانیان « آریائی » راپیش از ساسانیان نمودار میکرده ! و آمپیر «تندر آسای» پارتها در رقابت با امپراتوری « رم » که خود یعنی پارتها از ۲۴۰ پیش از میلاد تا ۲۲۵ میلادی مهمترین آمپیر جنگاور روزگار خود را در کمتر «فرونت» آمپیر نیرومند رم تشکیل داده بود . در فردوسی تنها با ۲۲ بیت شعر رزمی برخورد شده و اینها نیز مانند همان «هخامنش» در شاهنامه فردوسی بایست گفت اصلا فراموش شده ! و شاید هم بفردوسی چندان ایرادی نتوان کرد چه - این دو امپراتوری نیرومند ایرانی آریائی - زود از خاطره « توده » های این مرز و بوم محو شدند ولی تنها چیزی که از این ادوار مهم تاریخی ایرانیان توی جامعه بیادگار مانده وریشه های ژرف تا این روزگار انداخته ؛ این همان نام « پهلوانان » این اعصار و خاطره های «هروئیزم» در آن روزگار یعنی در دو آمپیر هخامنشی و پارت و یونانیان است .

تاریخ دوره پارتها در مرزهای ایران و ماوراءالنهر و یا خود همان آسیای میانه ، امروز یکی از تاریکترین ادوار تاریخی بشمار می رود .

ص ۵۱۹ : آنچه که پیدا است «ساسانیان» (۱) که پارتها را درهم نوردیده و

۱ - پاره تکه ها را درباره شیوه «نظم» پرستی آمپیر ساسانی بنگارشات «مارکس»

انگلس، تحت عنوان نامه های برگزیده برگه ۷۵ پردازید:

حکومتی نوین و آمپیر را «متمرکز» و یا بقول «انگلس» منظم تشکیل میدادند اهتمام عجیبی داشتند که تمام آثار پیشینیان خود را «محو» نمایند و روی این اصل شگفتی نیست که آثار آمپیر پارت نابود و این تاریخ «تاریک» افتد! ساسانیان نه تنها آثار پارتها را نابود میخواستند بلکه همین را هم درباره آمپیر هخامنش روا دیده و کوشش داشته که نژاد خود را اصلاً بروز گارهای کهنتری یعنی ادوار فرمانفرمائی داستانی «کیانیان» برسانند.

شگفت اینجا است که حتی یونانیان آشوریا و چینیان نیز کمتر از «پارتها» یاد کرده! در قرون وسطی، (آمپیر پر عظمت هخامنشی که آثارش در پارس دیری نیست از زیر خاک سر برآورده و شکوه آن در پیشگاه تاریخ همه انکار ناپذیر است.) هخامنشیان و این امپراتوری نیرومند اصلاً فراموش شده بود و آثار پارس تنها بنام «تخت جمشید و سلیمان» نامیده شد! یعنی آثار این امپراتوری عظیم را بدوره «میتولژی» برده و چنین از اهمیت تاریخی میکاستند، نابودیش خواسته و اهتمام برای فراموشیش داشتند ولی، بهر خسار یونانیها بسیاری از تکه‌های آمپیر هخامنش را در نوشته‌های تاریخی خود زنده داشته و در پی همان رد تاریخی بود که تاریخ «هخامنش» نمرده و تاریکیهای زیاد پرده دری گشت! و اما از پارتها تا این روزگار هنوز روزهایی از حقیقت تاریخ که برانزدگی برای آن آمپیر داشته باشد در دست نیست. مگر کاوشهای اخیر آکادمی «مسکو» در «نیمس» (نیمسا) شبه‌های نیست که پرده شاید از روی پاره تاریکیهای آمپیر پارت برچینند.

در شاهنامه «فردوسی» اصلاً دوره «هخامنشی» از کلام این شاعر افتاده و هر چقدر در شاهنامه از ادوار تاریک تاریخ و تاریکیهای میتولژی زیر نام پیشدادیان، آبادیان، کیانیان و پهلوانان آنها مانند: جمشید، گایومرث، هوشنگ، تهمورث، کیکاووس، کیقباد و کیخسرو (که در اوستا یاد شده) و چنین نیز درودا و آثار هند کهن یاد شده) درست بعکس نام کورش، کامبیز، کزرکس و آندیکر فراموش

شده .

پاره چیزها است که در تاریکیها در شاهنامه مساند بهمن درازدست ، جور میآید با آرتا کزر کس درازدست هخامنشی در نوشته‌های یونانیان
(بسیاری نکات تاریخی نیاز بکاوشهای تاریخی زیر خاک دارد تا تاریکیهای آمپیر کهن کرانه‌های آبهای پارس هخامنش که در حقیقت يك اشتهار غربی ایران کهن را داشت با آمپیر کهن شرقی که پارتها بوده و دوره‌های کهنتر در شرق آمپیر ایران و توران در تاریخ روشن گردد...) .

در برگه ۵۲۱ - اشاره شده که: برین بنیاد تا اسراریرا که کاوشهای زیرزمینی بعدها بما دست دهند آنچه از گریزهای «شاهنامه» پیدا است «کیانیان» نه بدوره آمپیر هخامنشی و نه پارت و نه ماد هیچیک مربوط نیست بلکه این داستان را می بایست بدوره «پهلوانی» در «پوئم» فردوسی برد.

و - این یعنی داستانهای «کیانی» فردوسی شبهه‌ای نیست که مربوط بمحور غربی (نژادهای آریائی) آمپیر ایران است و مربوط بدوره‌های تاریک تاریخ . و اما بنیاد گزاری آمپیر ایران تا آنجا که معلوم است مربوط بغرب این امپراتوری وجنوب آن میشود که «مادها و پارسها» بوده اند .

رگه‌ای از کیانیان ، آنچه پیدا است در هخامنشی پدیدار است که بعداً سینتهزی را در فرمانروائی ارگانیزه کیانی و ماد وهخامنش پدید میآورد وهمیشه نیز این آمپیر آنقدر که متوجه مرزهای غربی خود بوده بشرق آمپیر کمتر می- پرداخته است .

نکته «کیانیان» که در فردوسی گاه توأم با نام پیشدادیان شده و نام بسیار مناسبی است برای جنبشهای آمپیر و بعبارت دیگر پرنسپ فرمانروائی ورهبری (آریائیها ...) این قوم نهی بایست صرفاً بآن جنبه «داستانی» داده شود ومنسوب به تخیلات ادوار میتولژی یا همان «پهلوانی» دانست! چه زمان تاریخی «سیاوش» مثلاً

در شاهنامه گواهی هم امروز در کاوشهای اخیر آکادمی «شوروی» پیدا کرده‌اند (و میدانیم که موضوع «یم» یعنی همان «جمشید» نیز در آثار کهن هند یاد میشود...) و کاوه که در آوست یاد شده و تفسیرهای «پهلوی» نیز آنرا تأیید میکند بی‌یک مأخذ تاریخی نیست .

در شاهنامه از ده شاهنشاه یاپیشوای فرهنگ یا رهبر توده انسانی یاد شده که از گایومرث تا گرشاسب می‌آید و اینها همه در «پوئم» فردوسی جنبه میتولژی و خود بیشتر جنبه قهرمانان اساطیری را بخود می‌گیرد تا «حقیقت» تاریخ .

ولی در عین حال این گریزها در فردوسی گواه دوره‌هاییست که ایرانیها از محیط جانوری برون می‌آمده و بجهان «انسانی» گام می‌هستند بعبارت دیگر نوادر این قوم میرفتند که بنیاد تمدن را توی انسانها برپای کنند و در شاهنامه مثلاً باین نکته برخورد شده که پهلوانان جنگی با پوست ببر و پلنگ و خرس (که شاید درجات فرماندهی را می‌رسانده ...) پوشش داشته ؛ و هم - فردوسی است که یاد از پیدایش «آتش» میکند ! آموزش حیوانات یکی از اصول تشکیلاتی این قوم بوده، فردوسی روزگار «جمشید» را عصر زرین خوانده که تمام آثار آغاز تمدن و پخت خوراک و خانه سازی همه درین دور برپای شد .

ولی این اشارات بهمان دوره «شاهنشاهی» جمشید پایان یافته و در هیچ جای دیگر و در امارت هیچیک از اعقاب جمشید این نکات دنباله پیدا نمیکند - یعنی فرهنگ بیشتر جنبه «مرال» و پولتیکی و جنگاوری را بخود گرفته و از محیط ترقیات «مادیت» برون میشود

نکته جالب توجه در «شاهنامه» همانا یاد از «انسان نخستین» - یعنی «کیومرث» است که انسانها را از تاریکیهای وحشت رهایی بخشیده و پایه تمدن توی نژاد و خرد وی ریخته و همو است نخستین شاه نژاد خویش و یا خود «انسان» و نیای «هوشنگ» (پدید آورنده «آتش» ...) و - این مورد تأیید تمام منابع پهلوی و

تأزیست ، فردوسی درباره شاهان پرتوتیپهای خود گاه و گاه یاد از یشتها و گاتاها نیز کرده . همین نکته در باره آثار منسوب ، «زروآستیریانیزم» دیده میشود که باستناد بیک سرچشمه‌های «مجهولی» کیومرث را انسان نخستین و یا نخستین «شاه» و پیشاهنگ فرهنگ نخوانده بلکه وی رانیره‌ای از دودمان «پیامبر شاهی» خوانده و گاه این دودمان نخستین «پیامبری» را که در همان حال «شاهی» کرده بچهارپشت میرساند ! و این تکه‌ها که در تکه پاره‌های کهن آئین زردشت آثاری از آن دیده نشده، بنظر می‌آید که چیز دیگری نیست، جز همان فانتازی‌هایی که در همان مکتبهای کذائی مذهبی «جور» آمده! که همیشه از قومی در انحطاطش يك جفت نر و ماده را کنار میگذاشت و نسل بعدی را بدان منسوب مینمود !

مانند مثلاً «مهاباد» همسرش که معلوم نیست که از کدام قوم «پیامبری» بیادگار مانده و «پیامبری شاه» قومی نوین در «مکتب» رهبران مذهبی «زور و آستیریانیزم» (یعنی پیروان آئین زردشت «بیچاره») میگردد.

(البته يك نکته تاريخ را در این اختلافات تاریخی نمی‌بایست هیچوقت فراموش کرد و آن - این است که آنچه پیدا است در دوره‌های نخستین «انسان ژنیال» - همه چیز بوده ، بدین معنی که اخلاقیات و مادیات و راز سیاست فرمانفرمائی همه در هم «سینه‌ز» میشده و این هم بجبر دینامیک طبیعی توده‌های انسانی همیشه در «يك‌تن» جلوه میکرده و گروهی نیز به «نسبت» هر يك بگرد این درفش یعنی بگرد همین انسان ژنیال‌گرد آمده و بسوی «هدف» آرزوی بجنبش می‌آمده و توده‌ها نیز چون «امر» را طبیعی و عبارت دیگر «نرمال» احساس کرده در «اصول» آنرا پیرو و بدان میگرائیدند. در چنین محیطی طبیعی است که دیگر «سر و سروری پیامبری» هرگز از هم تفکیک نشده ، و چون اصل نبوغ فرمانفرمائی بود «عدالت» حکمفرما و انسانها احساس «آزادگی» کرده و «دیسپلین» عبارت دیگر همان «نظم» بر محیط هستی لنگر می‌انداخت !

تفکیک پیامبری از شاهی و این را از توده‌ها و تشکیل کلاس « بدون استحقاق » آریستوکراسی و اوهام و خرافات پرستی مذهبی و گسیختن زندگی مادی را از معنویات و و همه دیکته‌ایست که آدهیزاده در گردش چرخ تاریخ از هوسهای خود گرفته ! و این همین هوسها است که نه تنها بشمار ستاره‌ها «شاه» ها آفریده و پیامبرها خلق کرده بلکه

«خدا» هم «مخلوق» شده است ! «آریا پارت»)



بهر رخساریکی از» گیرند گیهای» شاهنامه در برگه ۵۲۴ اشاره میشود که همانا حقیقت تاریخی (ولودرتیپ داستان جلوه گری کرده باشد ...) در «رآلیزم» است و دور از فانتازیهای آئینهای آسمانی ! و شاید هم خود همین «راز» است که در احساس «توده»های آریائی شاهنامه گاه دارای این تأثیرات سحرانگیز شده !

پاره پروتوتیپهای پهلوانان تاریخی فردوسی توی «کیانیان» مانند کیقباد کیکاووس و کیخسرو و برخی دیگر همچنین در آثار آوست دیده شده ، در اوست اسفندیار و افراسیاب تورانی نیز فراموش نمیگردد!

ولی در آثار «اوستی» از مهمترین ناموران شاهنامه یعنی گرشاسب «زال» ، «رستم» ، «سهراب» و «فرامرز» و بسیاری دیگر هیچ نامی نیست ! چنانچه میدانیم این قهرمانان تاریخ یعنی همان گرشاسب ، زال ، رستم ، سهراب ، برادرش فرامرز همه از سیستان که در ایران کهن «ساکستان» اش خوانده بیرون آمده ، یعنی از سرزمین «ساکها» که همان «سکیفها» بروسی باشند.

«گرشاسبنامه» اسدی توسی که تاریخ سده ۱۱ م. را دربر گرفته هم در باره این دودمان در تیپ خود زیاد قلمفرسائی کرده است ، و اینها که «گرشاسب» نیای رستم بنیادگذار دودمان شاهی سیستان و از گروه نژادی آریائی «ساك» ها هستند ، خود یکی از پایههای ستمبر «آمپیر» ایران را در سده های ۶-۵ پیش از میلاد تشکیل میداده و اینها دودمانشان تاسده نخستین بعد از میلاد - یعنی در همان آغاز پیدایش «ساسانیان» نیز فرمانروائی خود را در محیط سیستان حفظ کرده بودند.

ص ۵۲۶ زیباترین داستانهای فردوسی نیز (که بیشتر روح «آریائی» دارد... در همان داستانهای رمانتیک و قهرمانی و جاذب همان «رستم و سهراب» ، «زال و رودابه»

« بیژن و منیژه » ، «رمان سیاوش» و نبرد رستم و اسفندیار است که ریشه‌هایش را توی همین «ساکا» بایست پژوهید !

و این تکه‌ها در فردوسی مربوط است بپایان دوره فرمانمائی «پیشدادیان» و آغاز «کیانی» نکته جالب در حماسه فردوسی در این مرحله تاریخی دینی پایان «پیشدادیان» و آغاز «کیانی» همانا پیدایش زردشت و آن روزگاریست که تراژدی جنگهای رستم و اسفندیار را در بر گرفته و این دو پهلوان نامی «شاهنامه» نابود و «پرتو» این دو خاندان کهن نژادی «آریائی» خاموش میگردد ، دورنمای شاهنشاهی ایران بر گشته - و این آغاز جنگهای مذهبی و فرمانمائی ایده نولوژی «نو» است و آغاز جنگهای خونین ایران و توران .

ص ۵۲۷ : همین روزگار است که دیگر گوئی بدوره اساطیری یعنی همانا « Mith » و عبارت دیگر افسانه‌های کهن و دوره پاک‌انگاریها در «رآلیزم» پایان آمده و جانشین پهلوانها و «شاه» ها و خدایان زور و بازو دیده میشود که در حماسه فردوسی همچنین انسانهای گر-نه «خارق‌العاده» و یا غیر طبیعی ولی دارای نیروی مافوق انسان گشته ؛ مثلاً «دیو» ! مثلاً «پری» ! مثلاً «ازدها» ، سیمرغ و چاره جوئی های نیرنگبازی در نبرد زندگی الخ این روزگار افسانه‌ها بر باصلی دیگر گشته ، پرستار زال سیمرغ میشود و از آن فریدون «گاو» و و و و و

(«آکادمی» مسکو در این گریز اخیر خود اهتمام کرده که پیدایش «خرافات» را در «هیپوتزهای» تاریخی و توهمات و آنچه که ریشه در فانتازیهای «انسانی» دارد به-مذهب «زردشت» ببینند که سرچشمه «مذاهب» هست ولی ازعهده بر نیامده است

خرافات در غرق شدن توی دریای «متافیزیک» شبهه‌ای نیست که ریشه‌هایش را توی مذاهب بایست پژوهید ! ولی کدام مذهب ..؟ توی چه نژادی ..؟ بگفته آلمانها «اورتکست Uirtexte» (۱) اوست یعنی پاره‌های اصل گاتاها ، یشتها ، و کلیه اوست جقدر هست ؟ کو ؟ دستبردهای در آن در دور و کور تاریخ به چه ژرفائی رفته است؟! «دیو» باشاخ و

۱ - تکست اصلی ، حقیقی .

دم و گرز هزارمن اش «مخلوق زردشت» هست !!! «آریا پارت»)



سرچشمه معلومات تاریخی شاهنامه» مانند تمام نگارشات تاریخی در زبان تازی و همچنین تمام نگارشات امروز بزبان پارسی همه بدوره ساسانیان یعنی از این منبع ریشه میگیرد.....

(تاریخ «پیچیده» دوره ساسانیان نیز یعنی آنجا که ادپراتوری «پارت» بکلی در تاریکی - های آن مدفون میگردد هم همه پیش چشم هست !
چنین این سرچشمه های تاریخی هیچک تا پیدایش يك كاوشهای اساسی علمی و پنهان در مرزهای ایران و توران و هند نمی تواند «حقایق» تاریخی را در آنچه که بود بمنصه ظهور برساند .

تحقیقات اروپائیا در پهنه تاریخ شبهه ای نیست که شایان ستایش ؛ ولی - آن از لحاظ « حقیقت تاریخ» و پیش از كاوشهای پهناور علمی نمی تواند « وزنی » را بخودگیرد آریا پارت).



بنیاد « ایده تئوری » فردوسی در نگارش « شاهنامه »

ص ۵۶۴ در درجه اول بایست دانست که « فردوسی » ایده فلسفی خود را در نگارش « شاهنامه » روی همان دو اصل فلسفی « زردشت » یعنی « سپنتا مینو » - زیبائیا ! و انگره مینو - زشتیا قرار داده است . و همین پرنسیپ نبرد « نور » و « تاریکی » است در آئین « زردشت » که چنانکه میدانیم آئین رسمی آمپیر « ساسانیان » را تشکیل میداده !

و این « دو آلیزم » یعنی نبرد جاویدان زیبائیا با زشتیا در آئین زردشت « بغلط » تعبیر به « دوتای » پرستی ایرانیان شده و حال آنکه در آئین زردشت ایده مذهبی به یکتا پرستی متوجه شده و آن همان آئین مزدیسنی است که در « آهورامزدا » جلوه میکند . سپنتا مینو و انگره مینو رمز فلسفی « هستی » و پدید آورده « آهورا » است .

چنین زراستریزم مذهب یکتای پرستی شناخته میشود که رازش رادرنیروی می‌پژوهند در « زُراستریزم » پس از حقیقت « آهورائی » که بجای خود محفوظ است ، دو سرشت پاک و پلید آنقدر با هم خواهد جنگید که تا سرانجام سرشت « پلید » یعنی دوپدیده‌ای که در نهاد باپلیدیها سرشته شده در برابر هر آن‌پدیده‌ای که در زیباییها سرشت گرفته همه منکوب میگردد .

در حماسه فردوسی فلسفه همین آئین است که در وجود « جمشید » که فرمانده زیباییان است با « ضحاک » ماردوش که فرمانده زشتیها است جلوه میکنند
روی همین ایده است که در « شاهنامه » سلم ، تور ، با برادر کهنتر خود منوچهر فریب « اهریمن » را خورده و میجگند و حال آنکه همه از یک ژنراسیون نژادی و از یکدودمان و از یک پدر و مادرند . چنین در فردوسی انعکاس جنگ میان ایرانیان است باتورانیان

کنون بایست دید که نام « توران » در فردوسی بچه چیزها بر خوردمیکنند؟
« توران » خود آیا در « شاهنامه » یکمرز « شاهی » میبایست تلقی شود ، یا که بهتر است آنرا در محور و عبارت دیگر در « سَفیر » (۱) اهریمنش بیاوریم ؟ بدیهی است که در « فردوسی » هر دوی اینها مورد می‌یابد .

« تورانیان » در تراوشات تاریخی « شاهنامه » دشمنهای ابدی ایرانیان بشمار رفته ! و « فردوسی » در شاهکارهای خود خیلی باریک اندیشانه بطور « رآلیزم » و بی‌غش نشان داده که ایران و توران باطرد اختلافات « اهریمنی » قادرند که در آغوش یکدیگر بآشتی زیند .

ولی « فردوسی » در همانحال میرساند که این امکان یعنی دودست بهم فشردن ایران و توران همیشه بادسیسه « اهریمن » در هم نوردیده میشود !

و بزرگترین نقیصه « پسیکولژیک » تورانیان در این اصل، همان عدم « تشخیص »

۱ - محور ، سلطه ، محیط ، سپهر ، آتمسفر .

اینها راز همان «زشتیها و زیباییها» است که کراراً در گردش چرخ تاریخ دیده شده است که آنرا یعنی «حقیقت» را زیرپای هشته‌اند.

مرز «توران» را فردوسی از «جیحون» یعنی «آمو - دریا» بدان سوی خوانده که پاره‌ای هم آنرا «ماوراءالنهر» و امروز «ترکستان» خوانند . «آکادمی» علوم روسی می‌پرسد که آیا میشود چنین پنداشت که غرض از «تورانیان» همان «ترکها» هستند که نقطه مقابل ایرانیان قرار داده شده ؟

و پس خود در برگه ۵۶۵ پاسخ میدهد که چنین پنداشتی فاقد هر اساس دانش‌پژوهی است . و آکادمی افزاید که کرانه‌های «جیحون» و مرزهای ماوراءالنهر و چنین نیز «خوارزم» که این روزگار سکنه آنرا «ترك زبانان» تشکیل داده در روزگارهای کهن این سرزمین ویژه «بومی» ایرانیان (Vckchhoe بومی - باستانی) و چه بسا نیز که گهواره این نژاد بوده و کشاورزی روزگارهای کهن ایرانیان در پهنای همین مرز (یعنی توران زمین...) گسترش یافته و این آشیان توده‌های شرقی آمپیر ایران را تشکیل داده که نیاکان همان تاجیکهای امروز و تا پایه‌ای نیز پاره شاخه‌های نژاد «اوزبك» را در بر می گرفته است .

گو - که توده‌های این مرز پیاپی - هی همدیگر «بُر» می‌خورد ، ولی همیشه اینها زیر پرچم فرمانفرمائی ایرانیان تا همان سده ۱۰ و ۱۱ بسر می‌برده ! از همین روزگارها - یعنی در سده ۱۱ و ۱۰ هست که «فاکتور» های «ترك» در این «محور» پدیدار و رفته ، رفته زبان ترك در این مرزها شیوع یافته و بمرور دهور توران زمین باستثناء مرزهای تاجیکستان - از توده‌های ترك زبان انباشته شده ، و تاجیکها چون يك جزیره پارسی زبان توی ترك زبان بازماند . پاره‌ای چنین پنداشته‌اند که «تورانیان» همه قبائل کوچ نشینی بوده که بومیان متمکن تا شرقی آمپیر ایرانرا با تاخت و تازهای خود همواره نگران داشته ! شاید هم چنین

بوده ولی این تاخت و تازها گه و گاه رخ کرده و يك وجهه کلى نداشته است.

«شاهنامه» نیز چنانکه میدانیم در یاد از «تورانیان» هرگز اشاره‌ای به يك کله چران - کوچ نشین نکرده بلکه «توران» زمین خود در جنگاوری و تشکیلات داخلی و تمدن، کله به کله شاهنشاهی ایران زده و «توده»های آن کشاورز بوده و دارای فرهنگ و هرگز «نماد» Nomade یعنی چادر نشین بوده اند.

پهنای مهمی از توران زمین خود در «شاهنشاه نامه» فردوسی در روزگار خود - محور فرمانفرمائی «تور» پسر «فریدون» خوانده شد! گو که این نکته در «شاهنامه» تاریك است.

در اینباره در «اوستا» نیز گریز هست که بیرون از قلمرو «آمپیر زردشت آئین» ایران مرز و بومی است که هم آشیانه نژادی ایرانیان است تنها با یکفرق که آنها از آئین زردشت روی گردانده و بکیش همان اهریمنی خویش باقیند!

(چنین، آنچه پیدا است اختلافات بین ایران - یعنی بین اقوام آریائی ایران و قبائل آریائی توران زمین عیناً مانند همان اختلافاتی است که در روزگارهای کهن یعنی «اقلا» هفت قرن پیش از میلاد بین آریائیهای ایران و هندوستان پیش آمده - باین معنی که تمام این اختلافات که رفته رفته رنگهای جوراجور در گردش چرخ تاریخ این نژاد بخود گرفته همه در آغاز ریشه از همان اختلافات «ایده‌ولوژیکی» مذهبی میگرفته و اختلافات دیگر - یعنی اختلافات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی همه تحت الشعاع همین اختلاف مذهبی قرار میگرفت تا که در نسلهای بعدیه در اثر پاره شدن «وحدت» نژادی آریائی در این مرزها یعنی مرز و بوم هند - ایران و توران روی ریشه‌های همین اختلاف شاخ و برگهای زیاد نمودار و از بنیاد این نژاد را از هم پراکند... «آریاپارت»)

«شاهنامه» نیز اشاره‌ای به «دوئیت» بین ایران و توران در پرنسیپ تاریخی از همین تکه‌ها برون نشده دیده میشود که «شاهنشاهی» روزگارهای کهن ایران تا قرون ۱۰-۱۱ هم‌ه‌اش متوجه جریانات سیاسی شمال شرق آمپیر در توران زمین بوده و در سده‌های ۱۰-۱۱ فقط - این کوچ نشینهای ترك زبان بود که زیست «نرمال» کشاورزی توده‌های مرزهای «خراسان» را تهدید می نموده اند.

ولی چنانکه اشاره شد در روز گارهای کهن بین شاخه‌های مختلف نثرادی آریائی تمام اختلافات روی مبنای همان اختلافات مذهبی ریشه می‌گرفت چنانکه در «شاهنامه» نیز این اصل بالصراحه و بهره در جنگهای بین گشتاسب و زریور و اسفندیار در کمتر فرونت «ارجاسب تورانی» که آئین «نو» را پذیرفته بودند بخوبی خودنمایی میکند .

نبرد «آهورائی» در کمتر فرونت و سوسه «اهریمن» در شاهنامه با زیباترین شاهکارها جلوه کرده که یکی همان نبرد رستم سردار سپاه ایران و پسرش سهراب است که سردار سپاه توران بود !

تمام تلاشهای «اهریمن» در این جنگ که با وسوسه‌ها دام ؟ و فریب ؟ همه آغشته شده بود در برابر نیروی آهورامزدی که «رستم» قرار داشت بی‌حاصل شده و دام‌هایی که اهریمن سردار رستم چیده بود تماماً بر چیده شده ، افراسیاب فرمانفرمای کل توران زمین و یا که خود «شاهنشاه» آن مرز درهم نوردیده میشود .

تراژدی جنگهای خونین دودولت نیرومند هم‌نژاد روز گارهای دراز را در بر گرفته و فردوسی اگر در این نبردهای بی‌پایان در شاهکارهای خود قلمفرسائیهای زیبا کرده ولی - همین فردوسی که همچنین «همین - اهریمن» را در زیر آئین «اسلامی» اش می‌پژوهیده ، بجبر همان محیط «اسلامی» خویش ناچار «خفه» شده و «اهریمن» این روزگار دیده میشود که در نمایشگاه تنها «میتولژی» شاهکارهای این شاعر رزمی «ژنیال» جلوه میکند .

(این همان متود نبردی است که تقریباً تمام فلاسفه ، شعرا و پرچمداران نبرد با محیط ، فرهنگ و فلسفه «اسلامیت» بکار برده‌اند - منتها هر يك در شیوه شاهکارهای حکیمانۀ خاص خود «آریاپارت» .)

در تمام نکات تاریخی «شاهنامه» چیزی که مهم‌تر از همه از «ماهیت» نثرادی فردوسی بچشم می‌خورد - این همان جذبۀ قوی خصلت «آریستو کراسی» او است که در تمام رمز حماسه وی در تمام فروتنیهای شاهکارهایش خودنمایی میکند .

و از همین رو است که دیده میشود «فردوسی» بایک درون‌پرشور تشکیلات «آریستوکرات - جنگجویی» آمپیر ساسانی را که روی بنیاد نظم و قدرت و دادگری (در عقیده البته هم او - یعنی فردوسی...) ریخته شده بود بادیده ستایش نگریسته و در تمام گریزهای تاریخی خویش بکرنش از آن یاد کرده است.

ایده فردوسی خوب پیدا است که در یک محیط «شوالیه منشی آریستوکراسی» و همه بایک روح جنگاوری و آزادمردی روزگار کهن درهم جوشیده و در این باره وی در تمام حماسه خود با باریک‌اندیشیهای حکیمانه و بهره خود میخواهد برساند که در پهنه «قهرمانی» محال است که بخود نمائی آید هیچ پهلوانی. مگر آنکه آن نژاد از اصل همان بزرگی یعنی «آریستوکراسی» ریشه گرفته باشد.

(و «فردوسی» نشانه انسان ژنیال و عبارت دیگر همان «نواد» و آزادگی رازیر نام «فر» پژوهیده که ضمناً اشاره به «دینامیزم» در انسان «ژنیال» است! و این «فر» در فلسفه فردوسی همانا «فر» یزدانی باید باشد و نه «مخلوق» انسان...) «آریاپارت»

فردوسی در شاهنامه وزن توده‌ها را نیز فراموش نکرده و کرار آبدان گریز-هائی دارد ولی این وزنه راوی آشکارا «فرع» نیروی همان «انسان ژنیالش» قرار میدهد.

ص ۵۶۵: آکادمیسینهای روس می‌افزایند که در همان حال که «فردوسی» سراسر حماسه خود را در یک محیط ستایش آمیز از شاه‌ها، پهلوانان و گروه‌های جنگجوی آریستوکراسی قرار داده، بچشم‌دیده میشود که نتوانسته است جنبشهای انقلابی «توده» هارا مانند جنبش «کاوه آهنگر» در داستانسراییهای «ضحاک» پادشاه قهار (۱). و نهضت‌های «مزدکیها» در دوره فرمانفرمائی ساسانیان که درهم‌فوردیده شدند نادیده بگیرد! ارکان آکادمی شگفت می‌آورند که فردوسی نه تنها نهضت کاوه آهنگر را نادیده نگرفته بلکه بازیم‌ترین شاهکارهای خود (این آریستوکرات...) (۱) - محققین آکادمی دیگر هیچ اشاره‌ای از «آناریا نژادی» او نکرده! و نهضت

مزدکیهارا استدلالی به ایده‌ئولوژیهای پریشان نژادهای پریش نمیکند!

این جنبش انقلابی توده‌های آریائی را جلوه گر در حماسه خود ساخته است! و آکادمی می‌افزاید با اینکه همه جور میشد این قهرمانی يك آهنگر ساده را در این جنبش توده‌های شگرف نژادی ایران در حماسه (آریستو کراتها...) زیر و رویش کرد ولی معلوم نیست که روی چه ایده‌ای فردوسی آنرا بتفسیر در زیبا سرائیهای خود وانمود کرده و فرمانفرمائیهایی «آریستو کرات» او نیز همین داستان را با آغوش باز پذیرفته‌اند!

و «کاو» نیز قیام خود را زیر چرم پاره‌ای که بنام «درفش شاهنشاهی» پی کرده و آنرا بر فراز سر «فریدون» شاهزاده ایران باهتزاز می‌آورد و وزن شخصیت لیدری خود را چنین تاپسین‌دم انقلاب پاس داد.

همین وضع در دورنمای دیگری توی «مزدکیها» بروز کرد که پیشوای این انقلاب سرخ دهقانی و یاهمان «کمونیزم مذهبی» «مزدک» بوده که تمام فرهنگهای دوره ساسانی بویژه در «خدای نامه» این انقلاب مقدس را (از نظر آکادمی سرخ‌روس...) شدیداً نکوهیده! بویژه در موردیکه «مزدک» زنها را آزاد در اختیار همه می‌خواهد الخ م

این نهضت چنانکه از «شاهنامه» پیدا است شدیداً از طرف انوشیروان شاهنشاه ساسانی در ۵۲۸ تا ۵۲۹ میلاد درهم نوردیده شد! و يك نمونه دیگر انقلابی «توده‌ای» و یا همان تیپ ایده‌ئولتری پرولتاری را ارکان آکادمی روس در راز داستانهای «فولکلری» شاهنامه پژوهیده که یکی از آنها مثلاً رمان بهرام گوراست با «لمبك» دختر آسیابان در برخورد با و هنگامی که پی‌آب بوده (!..)

محققین آکادمی روس پس از تلاش در کمتر - فرونت «آریستو کراتیزم» فردوسی، بجنبه «پرولتاریزم» دادن بهر حال به حماسه شاهنامه اعتراف کرده که بسرّ انجذاب فردوسی توی توده‌های نژادی ایران که در در و دشت و کوه‌سار ریشه انداخته قادر نشده که در ظرف پی‌برند! چه حماسه این ژنی شعرهای رزمی

همه چنانکه پیدا است بر بنیاد ایده‌ئولوژی قهرمانی، آریستو کراسی ریشه گرفته !
 و زبان فردوسی هم این حقیقت است که زبان «توده» نیست ! و «سوژه» ها هم همه
 باستانی یکی دوسه نمونه‌ای که در بالا داده شده همه روی چرخ شاه و شاهی و
 «قهرمانی» میچرخد . ولی « شاهنامه » که هزار سال از تاریخش میگذرد تا امروز
 تأثیرات جذاب خود را بطور غیر قابل باور توی توده‌های نژادی ایران حفظ کرده
 و حماسه این شاعر توی تمام این «توده» ها (بویره ایلات سلحشور...) چو یک کتاب
 آسمانی تلقی میگردد و مهم درین است که «شاهنامه» را نه تنها همه با آغوش باز
 در هر کنجی خوانده و احساس شور در خود کرده بلکه هر که آنرا بزبان خود با
 شاخ و برگها جلوه داده از خانواده‌ها گرفته تا توی برزگر و کوهساریان و از نقل‌های
 درویش گرفته تا موزیک‌های توی گودهای زورخانه‌ها (اشاره به «دنبکچیان» با
 آوازهای رزمی است ...) همه - هنوز شاهنامه میخوانند.

چنین این نکته انکار نکردنی است که حماسه فردوسی در ایران و توی توده-
 های توران و پاره نقاط هند هنوز سحر آسا «زنده» است.

محققین آکادمی روس در شاهنامه بفرجام بدو حقیقت انکارناپذیر برخورد
 میکنند که درهم «سینتیز» شده و شاید هم همین سرّ جذابیت «بعقیده آنها»
 شاهنامه را تشکیل میدهد و این یکی در همان روح کارا کترستیک فئودال و آریستو-
 کراسی مضامین شاهنامه نهفته شده و دیگری در اصل همان حسیات «توده» ها.

«هارمونی» (۱) این دو اصل و عبارت درست‌تر این دو تیپ «ملکات» متضاد
 که در کمتر - فرونت یکدیگر باید قرار گیرد یعنی آشتی ناپذیرند - شگفت آورانه
 در شاهنامه در سایه شاهکارهای حماسه شاعر توس درهم آمیخته و باعث اشتها این
 دیوان شعرهای رزمی شده است! و فردوسی چنین با پاس پر نسیپ کلاس آریستو کراسی
 خود در ژرفا با شاهکارهای حماسه خویش رخنه در ایده ، احساس و ذوق توده‌های

نژادی خویش میکنند.

(آیا محققین «آکادمی» روس از هر چیز که بگذریم، تصور نمیکنند که چنین «وحدتی» میان آریستوکراسی و «توده»های پراکنده هم نژاد مرزهای ایران و هند و توران «يك راز مهمش» در همان الهام دینامیک «نژادی» آریائی اینها بود در مقابل آئین ، فرهنگ و تروریزم «آناریا» نژاد «سامی» از همان روزگار مار دوشان «ضحاک» تا فرمانفرمایی «آشور» و تا تاخت وتاز «اسلام» !!!) «آریاپارت»



محققین آکادمی روس یکی از نکات مهم «شاهنامه» را در ارزشی پژوهیده که فردوسی در حماسه تاریخی خود برای تیپ «زن» قائل شده و این چنانکه میدانیم در محیط تاریک وفاناتیزم «اسلامیت» ویژه در روزگار فردوسی که سده ۱۰ میلاد را دربر گرفته شایان ستایش هست و فردوسی در پهنه «هروئیزم» و گریز بروزگارهای همان «میتولژی» و قهرمانی ، ماده پلنگهای خود را فراموش نکرده و آنها را در زیباترین حماسه خویش بارلای مختلف در تیپ «رودابه» مادر رستم همسر زال و همای دختر بهمن و تهمنینه مادر سهراب ، منیژه دختر افراسیاب و گردآفرید به پهنه رزم ، عشق و مادری در آورده و آنها را دوش بدوش قهرمانان نامی خویش در کنکور نبرد زندگی بنمایش میآورد.....



شبهه ای نیست که «شاهنامه» توی توده های ایران، هند و توران (اشاره ویژه بتاجیکستان است) از سده پانزده گرفته تا این روزگار - از جذابیت شگرف و خارق العاده خود هر گز نکاسته بلکه بایست گفت که حماسه های شاهنامه تا این روزگار توی این توده ها شگفت آورانه زیباترین حماسه های کلاسیک این نژاد را تشکیل داده است. و - این خود بهترین انگیزه تأثیرات «دینامیک» چنین حماسه در شاهکار کلاسیک این شاعر حکیم است که پس از هزار سال هنوز تأثیرات آن توی این توده های جوان مانده و پر شور و تکان دهنده است.

(روزگاری دراز دیده شد که «شاهنامه» پس از انتشارش توی توده‌های ایران هند و توران ویژه توی دودمانهای «فئودال آریستوکراسی» گه و گاه از همان سده یازده و چنین نیز توی توده‌های این مرز و بوم تأثیرات ژرف خود را در کنترفرونت «اسلامیت» آغاز و بگفته آکادمیسین‌های روس در سده ۱۶ و ۱۷ شاهنامه چه بسا شد که اصلاً توی این «توده» ها چون «آرنک وحدت نژادی» این مرز و بوم پنهانور - یعنی ایران و هند و توران در فرمهای مختلف خود بجلوه می‌آید .

در دوره فرمانفرمائی صفویه این حقیقت توی «توده» ها بیشتر بژرف رفته و بهترین گواه همان وفور پیدایش «شاهنامه‌های خطی» است در نسخ کامل در این روزگار و یا که خود انتشار تکه پاره‌های مختلف انتخابی رزمی و آندیکر بر بنیاد این حماسه .

جالب اینجا است که در هندوستان در سده ۱۶ و ۱۷ زیر پرچم فرمانفرمائی «مغول» شاهنامه بیش از روزگارهای گذشته در جوش و نمو و خروش آمد!

و همین جذبه «آکادمی مسکو» اشاره میکنند نسبت بشاهنامه دیده شد که در جنبشهای انقلابی «بورژوازی» سالهای ۱۹۰۶ - ۱۹۱۱ در پهنای خود ایران مورد داشته که برضد تجاوزات «بیگانه» در شئون آزادی این توده‌ها اعلام میگشت . و چنین بایست گفت که حماسه فردوسی از لحاظ «ایده‌آل» در جنبشهای انقلابی ایرانیان برضد اصل «تجزیه طلبی» چه این توی توده‌ها بوده و چه در جرگه های آریستوکراسی و توی فئودالها در مورد خود تأثیرات مهمی را در وحدت نژادی این قوم همواره در عالم سیاست ابراز کرده است .

چنین تأثیراتی شگرف از حماسه فردوسی در پهنای ایران و هند و توران تا این روزگار - یعنی پس از ۱۰۰۰ سال شایان بسی کرنش در چنین شاهکار ژرفی است در فرهنگ این «توده» ها

فرهنگ پارسی زیبای «فردوسی» از مرزهای آمپیر ساسانی نیز پرفراتر گشاده،

در سده‌های ۱۱ و ۱۲ یعنی در دوره سلجوقیان همین «پارسی» است که زبان رسمی فرهنگی امپراتوری پهناور سلجوقی را تشکیل می‌داده و ارکان سلجوقی شگفت‌آورانه این زبان را در شاهنشاهی خود تقویت کرده و بسط داده و بدان ازدل می‌گرائیدند. و در سده‌های ۱۳ و ۱۴ عجیب‌تر در دوره فرمانفرمائی مغولها است که هم‌سی بینیم باز همین فارسی و همین شاهنامه و زیباییهای حماسه فردوسی در تمام آمپیر «مغول» ریشه‌های سترک‌تر پیراکنده و ویژه «هلا کوخان» در ترویج فرهنگ پارسی‌آنی خودداری نکرده است.

زبان فردوسی و فرهنگ پارسی بایست گفت که بطور شگفت‌انگیز مرزهای آمپیر ساسانی را در این ادوارش اشاره شده یعنی از سده ۱۱ بدین سوی تا این روزگار همه را درهم شکسته و پرتوش بآن «دور»ها افتاد و نه تنها شاهنشاهی ساسانی را در بر گرفته بلکه بهندوستان و ویژه در دوره فرمانفرمائی مغولها گذشت و آمد بمرزهای توران زمین و گذشت بکوه‌سار قفقاز و زیباترین ادبیات این مرز را زیر کلک توانای «نظامی» و «خاقانی» تشکیل داد. و پارسی ما زبان ادبی و رسمی و علمی سلجوقیان و همچنین در آسیای کوچک در سده ۱۳ بوده که آن روزگار بآمپیر «روم» سلجوقی مشهور بود. «پارسی» در هندوستان با همه تلاشهایی که برای ملی شدن زبانهای هندی مانند: مثلاً «اردو» شده ولی تا امروز در پهنائی بزرگ از «هند» این زبان یعنی پارسی هنوز زبان فرهنگی آن اقوام پراکنده در آن مرز است همین جذبه در مرزهای «توران» تا امروز توی ترک زبانها حتی دیده شده و جرقه‌های آن تا ژرفای «چین» پریده! (و همین را در مرزهای افغانستان میشود دید....) و همین بفرجام نه تنها در کوه‌سار قفقاز بلکه توی توده‌های گرجستانی و ارامنه نیز ریشه‌های کهن پراکنده. دانشمندان ارمنی از روزگارهای کهن یعنی از همان سده‌های ۵ و ۶ م. اشاره با اهمیت فرهنگ پارسی در آن مرز یاد کرده (بنوشته‌های «موسی خورنی» بپردازید!...) و «شاهنامه» اگر بگوئیم یکی از

محبوبترین دیوانهای فرهنگی کوهساریان قفقاز هست اشتباه نکرده‌ایم و ویژه در جرگه‌های گذشته «درباری» گرجستان (۱).

یادگارهایی نیز شاید از سنت‌های تاریخی آریائی است که شاهنامه یعنی همان گریزهای میتولژی شاهنامه در ژرفای فرهنگ روسیه و اعماق اروپا دارد. (نبایست فراموش کرد که درباریان گرجستان را در دوره آمپیر «پارت» ویژه نژاد ایرانی پارتی تشکیل میداده و ارمنستان نیز چنانکه میدانیم جزئی از آمپیر ایران کهن و زیردفش آمپیر ایران بود که باین فرهنگ خوی گرفته‌اند) «آریاپارت».

«شاهنامه» بزبان‌های مختلف روی کره در دنیای کهن تا این روزگار ترجمه شده و بهترین قدردانی را فرهنگیان روی کره نسبت بمقام بلند حماسه فردوسی قائل شدند این هجوم دانشمندان بمرزتوس در جشن هزارساله فردوسی بود که در ۱۹۳۴-۱۹۳۵ در ایران بیای شد فردوسی این روزگار وجهه‌یک شاعر «کبیر» جهانی را روی کره در فرهنگ ویژه نژادی «آریائی» احراز کرده است (برگه ۵۹۰-۵۹۱) تا روزگار ما هنوز یک چنین حماسه‌ای باین شگرفی توی هیچ ملت مترقی دیده نشده است!

توی «یونانیها» اگر «بفرض» یک «هومر» ی پس از روزگارهای «آنتیک» پیدا میشد که به «ادیسی» «ایلیاد» «همر» ده‌ها بار میافزود و بدان تراوشات داستانهای کهن یونانی را علاوه میکرد آنرا با شعرهای رزمی مربوط به نبردهای پارسیان با یونان و درهم‌نور دیده شدن «آتن» و در پی رستاخیز ما کدونی و مارشهای زبنده آلکساندر ما کدونی نیز بمرزهای خاوران میاراست! و در همان آثار رزمی خود دورنمای نبردهای خونین diadoclesها یعنی سپهسالاران جنگجوی آلکساندر را نیز که بعد از مرگ او در آمپیر پهناور وی فرمانفرمائی میکردند می‌پیوست:

چیستانهای (۲) رستاخیز «پس از مرگ» را نیز در داستانهای یونان کهن بهمه‌اینها

۱- نمونه‌ای از نفوذ فرهنگی حماسه شاهنامه را در فرهنگ گرجستان نگارش معروف

«سوتاروستاولی» قرن ۱۲م میتوان دید.

۲- épigonos بآئین‌های کهن یونان پردازید.

می‌چسباند و بفرجام چنین دیوان رزمی پایان مییافت به نمایشگاه تراژیک نبرد پیدنا Pydna در ماکدوننی در ۱۶۸ پیش از میلاد و در هم‌نوردیده شدن یونانیان در برابر جنگجویان «رم»، تازه ما دارای یک دیوان حماسی در فرهنگ «یونان» قدیم میشدیم که شاید در ترازحماسه شاهنامه فردوسی درمی‌آمد.

شاعرکار ویرگیهای زیبائیهای حماسه شاهنامه در تمام فرهنگهای کهن انسانی روی «کره» چه این دریونان کهن بوده، چه هند و چین و توی هر آن توده‌های پر فرهنگ تاخود اروپ کلاسیک، این یک ستاره ایست درخشان و شایان سرافرازی نژادی ایران و توران و زیننده ستایش.

مبارزات شهرنشینان با چادرنشینان

در طول تاریخ مبارزات و جنگهایی که همواره بین اقوام و دولتها بوده ، علل و عوامل مختلفی داشته است ، یکی از علل مبارزات بین چادرنشینان و شهرنشینان در نعمت و رفاه و تمدن و تجمل و سرزمین‌هایی است که شهرنشینان در اختیار داشته‌اند (۱) و ازطرفی هم چادرنشینان با امکانات محدود و ازدیاد نسل و در نتیجه فشار زندگانی مواجه بودند که همه موجبات جذب و تحریک و سوق آنها را بسوی مراکز تمدن فراهم میکرد و گاهی هم این اختلافات رنگ‌ها و علل دیگری هم پیدا میکرد که موجب تشدید دشمنی و مبارزات مداوم و خونین میگردد.

وقتی آئین اسلام در شاهنشاهی ایران بنای توسعه بمرزهای شمال و شرقی را گذاشت ، مذهب سنی که مخالف امتیاز طبقاتی است بسرعت در بین قبایل چادرنشین ترك و تورانی که هنوز تمدن و فرهنگ شهرنشینی در بین آنها توسعه پیدا نکرده و گروه‌های اجتماعی و طبقاتی مختلف در بینشان نبود نفوذ کرده و موجب وحدت و هم‌آهنگی و قدرت آنها شد . ایرانیهای شهرنشین هم بر بنیاد گروه‌های اجتماعی و طبقاتی و سنن دوره ساسانی مذهب شیعه را که ساخته و پرداخته این محیط برای رسمیت خصوصیات اجتماعی ایرانی بود می‌پذیرند مانند اینکه : (۲)

۱- شیعه روحیه حقیقت‌جوئی خاصی دارد و هر گز نمیتواند منکر مذهب

خود باشد.

۲- اصل سلطنت موروثی و رهبری دینی موروثی (امامت) را قبول دارد .

۳- اصل طبقات اجتماعی را برسمیت می‌شناسد و

ولی درعین حال که مذهب شیعه زمینه وحدت اجتماعی را دربین جامعه شهرنشین ایرانی بوجود می‌آورد ازسوی دیگر بعلل و دلایلی که قبلا بدان اشاره شد ، خانواده‌های ایرانی از لحاظ بنیه انسانی و اقتصادی رو به ضعف میرفتند . « لمپتون » مینویسد : (۱) « درایران پیش از اسلام که ارث در خانواده پدری محفوظ مانده و موجب قدرت خانوادگی و اصول اشرافی میشد در این دوره (دوره اسلامی) هرگز اشرافیت ثابتی که مبنای آن بر مالکیت زمین باشد و وسیله انتقال املاک اشراف از نسلی به نسلی دیگر گردد بمنصه ظهور نرسیده است . وی سبب آنرا دو چیز میداند :

۱- جامعه اسلامی و قانون ارث در اسلام با این معنی معارض است و پس از چند نسل املاک خواه و ناخواه بقطعات کوچک و کوچکتر تقسیم میشود .

۲- هرج و مرج‌های متوالی و تغییرات مکرر که در سلسله سلاطین روی داده است . »

اختلاف در این خصوصیات و مبارزات مذهبی و قومی و فرهنگی و تعصب در حفظ قدرت و موقعیت‌ها موجب عکس‌العمل‌ها و سیاستهای مختلفی در تاریخ میشود .

در کتاب « شاهنشاه در تاریخ ادبیات ایران » مینویسد : « از عجائب امور آنست که سلسله‌های ترك نژاد نیز همینکه آغاز حکومت در ایران کردند ، تا قرن پنجم هجری که هنوز اندیشه نژادی در میان ایرانیان قوتی داشت ، ناگزیر شدند برای خود بجعل نسب بپردازند و خویشان را از نسل پادشاهان قدیم ایران بشناسانند .

۳- کتاب مالك و زارع - از انتشارات نگاه نشر کتاب .

مثلاً آل سبکتکین، که اگر چه در ایران تربیت یافته و کاملاً ایرانی شده بودند، لیکن مسلماً نژاد آنان اصلاً بقبایل زردپوست آسیای مرکزی می‌رسید، با جعل نسب نامه‌بی خود را از اعقاب یزدگرد شهریار معرفی کردند؛^(۱) و ترکمانان سلجوقی که دسته‌بی از غزان بوده‌اند، ادعا می‌کردند که از نژاد افراسیابند^(۲)؛ همچنانکه پیش از ایشان خانیه (ایلك خانیه) از ترکان قراخانی، که اصلاً در کاشغر سلطنت می‌راندند، چون بر ماوراءالنهر استیلا یافتند مدعی شدند که از اولاد افراسیاب نواده تورپسر فریدوند و بدین سبب به «آل افراسیاب» شهرت یافتند و بگمان خود پادشاهی بر قسمتی از ایران را بر خود مباح کردند.

این اظهار علاقه بنسب سازی در میان ترکان فقط چند گاهی باقی بود یعنی آل سبکتکین و آل افرسیاب و سلاجقه که قریب بعهد سامانیان و دوره رواج و غلبه عقیده نژادی در ایران بوده‌اند، احتیاج بجعل این روایات و انتساب خود بشاهان قدیم داشته‌اند، لیکن عقیده نژادی بسرعت راه زوال پیش گرفت و فراموش شد چنانکه باید قرن ششم را دوره ضعف اندیشه نژادی در ایران دانست و از علل عمده این امر آنست که از طرفی تسلطهای پیاپی قبایل ترك با غلامان نوحاشته بی‌اصل، اندیشه شرافت نسب را برای شاهان و امیران، کهنه و متروک کرد، و از طرفی دیگر ترویج سیاست دینی در آن عهد، اندیشه قدیم ایرانیان را نسبت بحفظ طبقات و لزوم انتساب هرامیر و پادشاه بخاندانهای قدیم سلطنتی ضعیف ساخت بلکه اعتقاد دینی را مبنای تفضیل خلائق بر یکدیگر قرارداد.

گویا یکی از علل مخالفت با اصل نژادی در این دوره مغایرت آن اصل با مبنای دینی بوده است زیرا در اسلام تفاخر نسبی مطرود و مکروه است. یکی از موارد اختلاف اهل سنت و شیعه در قرن پنجم و ششم همین امر یعنی تمسک شیعه

۱- تاریخ ادبیات ایران نگارش دکتر صفا، جلد اول چاپ سوم، ص ۲۲۰

۲- سیاستنامه خواجه نظام الملك، چاپ مرحوم عباس اقبال آشتیانی ص ۴۰.

بنسب و لزوم رعایت آن در امامت و جانشینی پیغامبر بوده است و حال آنکه اهل سنت این اعتقاد را از بقایای آیین زرتشتی میدانستند و میگفتند « ملك بنسبت گبركان دارند » (۱) « و دین و دولت و خلافت بنسبت گفتن مذهب گبركانست » (۲) و باز با همین اندیشه هنگام ذکر فتوحات دولت اسلامی در صدر اسلام دیار نیاکان خود را « دیار گبركان و كافران » میخواندند و این نشانه جدائی يك قوم از اسلاف و نیاكان و عدم اعتنا بدانان و ترك احترام بزرگداشت ایشانست که البته بدلیل بینونت دین و اعتقادات باطنی حاصل شده بود » (۳) .

اختلافات ایرانیان پیرو مذهب شیعه یا دارای فرهنگ شهرنشینی بر اساس کشاورزی و سنیان چادر نشین و گله دار تشابه کاملی با اختلافات آریائیهای شهر نشین و کشاورز ایرانی و چادر نشین تورانی در آغاز تاریخ دارد و مخصوصاً که سرزمینها نیز همان بوده است و در واقع تر کها وارث تورانیها میشوند ، « کریستن سن » در این مورد مینویسد : « مخالفان زرتشت چنانکه در گاتاها می بینیم از قبایل و ملل خارجی و از پرستندگان خدایان آشوری یا اورارتی (۴) یا هیتی (۵) نیستند بلکه عبارت از پرستندگان « دوا » های آریائی بودند که در تشکیلات دینی خود رفتار بدی با گاو داشتند و با عصاره گیاه هوم (۶) مست میشدند ، آنها ایرانیان بیابانگرد و کوچ نشینان راهزن بودند که باقامه شعائر ایرانیان قدیم و خیلی ابتدائی ادامه میدادند و طرفداران آیینی بودند که بانهایت وفاداری در سرزمینهای ایرانی ، بیرون از محیط نفوذ آشوری و بابلی باقی مانده بود . (۷)

۱- بعض مثال النواصب معروف بكتاب النقص ، تهران ، ۱۳۳۱ ، ص ۱۸

۲- ايضاً ص ۱۶۶

۳- از انتشارات ، هنرهای زیبای کشور ، ص ۱۱۳ تا ص ۱۱۷ تألیف دکتر ذ - صفا

۴- urartique

۵- hitite

۶- hauma

۷- منظور اقوام تورانی است .

از حیث اقتصادی ظاهراً ملت گاتها يك ملت كوچ نشین زارع بود. در آنجا يك حالت متغیر اقتصادی مشاهده میشود که خاص آسیای داخلی و همچنین سرزمینهای مختلف ایرانیان دوره‌های بعد است. در اینجا قبیله دارای مساکن زمستانی و معینی بود که بنحو ابتدائی در آن بزراعت اشتغال داشت و از سیلابها یا رودخانه‌ها برای آبیاری اراضی خود استفاده میکرد، تابستانها این قبیله شروع بمهاجرت بچراگاههایی می نمود که معمولاً در نواحی مرتفع و در کوهستانها قرار داشت. اغلب اتفاق می افتاد که عشایری فاقد زراعت هنگام زمستان در اراضی و قراء عشایر کوچ نشین زارع رحل اقامت می افکنند تا آنانرا غارت کنند و این عشایر کوچ نشین زارع ناچار میشدند برای دفاع از اراضی مزروع خود با آن عشایر غیر زارع از درجدال در آیند.

میان تر کمانان ماوراء خزر نیز حتی در قرن نوزدهم دونوع تمدن مشاهده میشده است: آنها که دارای مسکن ثابتی بوده یعنی در حدود معینی از زمین زندگی میکردند و دارای زراعت و تجارت بوده اند «چومور» نامیده میشدند و دسته دیگر بنام «چرو» بزراعت و گله‌داری توجیهی نداشتند فقط صاحب شتر و اسب بوده اند. این چروها قبایل راهزن بوده اند و هرگاه یکی از رؤسای آنان خیال غارت و راهزنی داشت نیزه خود را با علائم و شعارهای خاص خویش جلو چادر خود برپا میکرد و بوسیله منادی تمام «پاک اعتقادان» (یعنی اهل سنت . م .) را بتجمع بر گرد چادر خود دعوت مینمود تا دستبرد بایرانیان «بددین» (یعنی شیعی . م .) بزنند. در این حال میل بتحصیل غنائم در سراسر آن افراد بیدار میشد و دسته مجهزی بقاء و قصابات ایرانی شروع بترکتازی میکردند و هر کس با آنان از در مقاومت در می آمد کشته میشد و غنائم از زن و مرد و کودک مانند بردگان سرزمینهای آنان حمل میگردد. تقریباً در تمام قبایل عشایر ثابت (ساکن در يك نقطه) و عشایر راهزن هر دو وجود داشت و اگر يك تن از افراد چرو مایل بر اهزنی نبود

در صف چومورها درمیآمد و عکس این حال نیز اتفاق میافتاد .
اینست تقریباً همان وضعی که در گائاهابدان باز میخوریم. در آسیای مرکزی
اقوام و طوایف یکی جای دیگری را میگیرد اما کیفیت تمدن همواره ، حتی در
عصر حاضر بیک نحو باقیمانده است .» (۱)

سلجوقیان

۵۹۰ - ۴۲۹

- ۱ - سرزمین و طایفه سلجوقی.
- ۲ - برخورد سلطان محمود غزنوی با سران طایفه سلجوقی و بیم سلطان از قدرت روزافزون سلجوقیان .
- جهات برتری‌های سلجوقیان بدولتهای دیگر بعد از اسلام (۱)
- ۱ - سلجوقیان مانند غزنویان غلام و غلام زاده نبوده و دارای طایفه قوی و دودمان مشخصی بودند .
- ۲ - سلجوقیان بیش از غزنویان دارای فرهنگ ایرانی و آشنا بروحیات ایرانیان و استعداد برای پذیرفتن تمدن، داشتند.
- ۳ - برای اولین بار در تاریخ بعد از اسلام با ایجاد حکومت مقتدری ، بحکومت امرای محلی پایان داده ، از ماوراءالنهر تا کرانه‌های مدیترانه و بحر احمر تحت اطاعت خود درآورده و مرزهای کشور را بدوره ساسانیان رسانیدند .
- ۴ - ببهنگام مسلط شده و خلافت رازی را نفوذ سیاسی خود آورده ورأی واراده خود را بخلفا تحمیل کردند.
- ۵ - مانند غزنویان تعصب مذهبی نداشتند و از اینرو سیاست خشن مذهبی
- ۱ - با استفاده از تقریرات استاد ارجمند جناب علی اصغر شمیم.

و فشار به پیروان مذاهب دیگر در این دوره فراموش شد.

۶ - با توسعه قلمرو و قدرت خود وهم مرزی با امپراتوری روم شرقی وارث جنگهای ساسانیان شده وبا پیروزی در این جنگها شهر تاریخی کسب کرده و نفوذ و فرهنگ شاهنشاهی ایران را در آسیای کوچک مستقر میکنند .

۷ - دوره حکومت سلاجقه ، دوره بسط امنیت در سرزمین ایران و کشورهای اسلامی از مصر تا مرزهای هندوستان بوده و بر اثر وحدت حکومت ، ارتباط مستقیم بین ایران و کشورهای دیگر اسلامی که در قلمرو دولت سلجوقی قرار داشتند توسعه یافت و روابط فکری و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی بحد کمال رسید . دانشمندان و شعرا و ادبا و فلاسفه و عارفان و هنرمندان ایرانی فرصت نمایش نهاد و استعداد خود را پیدا کردند . سبکهای دوره ساسانی در آثار مختلف هنری دوباره معمول شد (۱) و شهرهای : مرو و اصفهان که هردو پایتخت سلاجقه بود و نیز شهرهای نیشابور ، بغداد ، ری بصورت بزرگترین مراکز علمی مشرق در آمد و محل تجمع فضلا و دانشمندان و کتابخانههای معتبر گردید و دانشگاهها و مدارس علمی تأسیس شد .

استقرار مجدد نوروز در دربار شاهنشاهی ایران

تا پایان شاهنشاهی ساسانیان سال رسمی کشور سال خورشیدی بر مبنای گردش زمین بدور خورشید بود ، با تسلط عرب سال هجری که آغاز هجرت پیامبر اسلام از مکه بمدینه باشد در ایران رسمیت پیدا کرده بود و تا سال ۴۷۵ هجری اوضاع بهمین ترتیب بود . در این سال در روز اعتدال ربیعی هنگام تحویل آفتاب به برج حمل ، سلطان جلالالدین (ملکشاه سلجوقی ۴۸۵ - ۴۶۵) سومین سلطان سلجوقی که بتخت سلطنت مینشست ، منجمین کشور فرصت را برای احیای سنت باستانی ایرانیان مغتنم شمرده ، گفتند : این در نتیجه مشیت الهی است که

۱ - « شاهکارهای هنر ایران » اثر ارزنده پروفیسور پوپ و ترجمه جناب دکتر

خانلری .

سلطان در نخستین روز سال (بر حسب تقویم باستانی) بتخت امپراتوری جلوس فرموده است و جشن نوروز را نمیتوان در آغاز سال قمری تثبیت کرد ، چون ابتدای سنه این تقویم مصادف با ایام سوگواری است و مسلم است که تصادف عید با عزاداری منحوس خواهد بود و صلاح آنست که نوروز در آغاز سال خورشیدی تثبیت گردد که همیشه مصادف با آغاز بهار، نیکوترین فصل سال میباشد، در صورتی که ابتدای سال قمری بر حسب گردش ماه در فصول مختلف واقع میشود و از سوی دیگر بر حسب یک رسم باستانی ایرانیان آغاز سلطنت پادشاهان خود را مبداء تاریخ قرار میدهند و بدین طریق همیشه نوروز آغاز سال خورشیدی، مصادف با روز جلوس وی خواهد بود . سلطان جلال الدین را پیشنهاد اخترشماران خوش آمد و عید باستانی را در آغاز سال جدید سلطانی ، تثبیت فرمود و بانی این زیج حکیم عمر خیام نیشابوری بوده است (۱).

پیدایش و گوشه‌های فرقه اسمعیلیان

- ۱ - اساس فکر و آئین اسمعیلیان و مناسبات آن با سنن ایرانی
- ۲ - چگونگی پیدایش فرقه اسمعیلیان در دوره اسلامی.
- ۳ - هدفهای اساسی فرقه اسمعیلیان در ایران و روابط آن با خلفای فاطمی مصر (بر ضد خلفای عباسی و حکومت ترکان یعنی حکومت‌هایی که آنها را غیر ایرانی میدانستند)
- ۴ - نتایج کوششهای اسمعیلیان در جهان اسلامی خصوصاً تأثیر آن در ادبیات و هنر و فرهنگ و اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران .

هلال ضیف و سقوط سلجوقیان

- ۱ - نبودن شخصیت لایق و مقتدر بعد از ملک‌شاه در رأس کارها که بتواند جلوی تفرقه و تجزیه و شورشها را بگیرد.

۱ - صفحه ۳۶۲ و ۳۶۳ جلد دوم سفرنامه شاردن ترجمه فارسی.

۲ - توسعه قلمرو سلجوقی که ناچار برای اداره ، آن را بین شاهزادگان و امرا بنام اتابکان تقسیم کردند .

۳ - کوششهای مداوم فدائیان اسمعیلیان برای تضعیف سلجوقیان .

۴ - دشمنیهای سخت طغرل سوم با ناصر خلیفه عباسی که تمام تحریکات و دسایس ضد ایرانی را ازطرف او میدانست .

۵ - همکاریهای مستقیم و غیر مستقیم ابوبکر اتابک آذربایجان و علاءالدین تکش (خوارزمشاه) و طرفداران ناصر خلیفه عباسی و فدائیان اسمعیلیان برای ازپا درآوردن طغرل سوم آخرین پادشاه دلاور و بی پروای سلجوقی که تنها در برابر همه اینهامی جنگید و بالاخره بسال ۵۹۰ بمرگ غم انگیز او حکومت سلجوقیان پایان یافت.

خوارزمشاهیان

۶۲۸ = ۴۹۰

خوارزمشاهیان نه تنها بعد از سلجوقیان حکومت را بدست گرفتند ، بلکه خود وارث کامل آنها نیز می شوند . بدین معنی : وقتی که علاءالدین تکش (۵۹۶-۵۶۸) حکومت را بدست گرفت میدانست ؛ همان دشمنانی که موجبات تضعیف و سقوط سلجوقیانرا فراهم کردند ، دیر یا زود موجبات سقوط این سلسله را هم فراهم خواهند کرد . بنابراین از همان آغاز کار علاءالدین تکش بی اعتناء بتطميع و تهدید و دسایس ناصر خلیفه عباسی مصمم به برچیدن بساط اسمعیلیان و تصرف بغداد می شود . و چون این تصمیم جدی و پی گیر بود ، اسمعیلیان و خلیفه عباسی نیز متقابلا با تمام قدرت برای ساقط کردن حکومت جوان خوارزمشاهی کوشیده و بفکر پیدا کردن رقیب تازه نفسی برای خوارزمشاهیان افتادند . این زمانی بود که در مشرق مرزهای شاهنشاهی ایران ، قوم مغول برهبری چنگیز خان جنگجوی بزرگ آغاز بقدرت نمائی کرده بود . این دودشمن سرسخت در داخل بنای تخریب و تضعیف را برضد خوارزمشاه گذاشته و در خارج نیز عمالشان مشغول تحریک چنگیز برضد خوارزمشاه شدند که بالاخره بسال ۶۱۷ با کشاندن مغول بایران باره دیگر شاهنشاهی ایران را بآتش و خاک و خون کشیدند ، آتشی که خود نیز بدان سوخته و دیگر برنخاستند و نژاد انتقامجوی ایرانی در آن روزهایی که خود در میان امواج

خون غوطه‌ور بود بالاخره انتقام خود را از دشمن تاریخی‌اش بدست همان مغول بسال ۶۵۶ گرفت .

طال و هوامل سقوط خوارزمشاهیان یا شاهنشاهی ایران

الف - طال و هوامل داخلی :

- ۱ - ضعف شخصیت و تدابیر جهان‌داری سلطان محمد.
- ۲ - اختلافات ترکان خاتون (مادر سلطان) و سلطان و تسلط او بپسرش .
- ۳ - نفوذ ترکان خشن قبیچاقی (مادر سلطان از این طایفه بود) در دربار و بدرفتاریهای آنها با سایر قبایل ، فرماندهان ، درباریان و شهرنشینان و در نتیجه رنجش طبقات مختلف مردم از ارکان فرمانروائی خود . (۱)
- ۴ - تحریکات ناصر خلیفه عباسی برضد سلطان محمد.
- ۵ - تخریب و کوششهای فدائیان اسمعیلیان برای ساقط کردن خوارزمشاهیان.
- ۶ - سلطان محمد وقتی نامه‌های تحریک آمیز خلیفه عباسی را به قراخانیان برضد خود بدست آورد با نشان دادن آن بروحانیون گفت ماهر گز چنین خلیفه‌ای را که برضد پادشاه ایران دست بتحریکات گذاشته است نمی‌توانیم برسمیت بشناسیم ، بنا براین برای خلافت ورهبری مسلمانان ایران در ماوراءالنهر کس دیگر را انتخاب کرد و همین امر موجب تفرقه در بین روحانیون شده و بالاخره عده‌ای بنای مخالفت با سلطان را گذاشتند.

۷ - جنگهای سلطان محمد با طوایف مرزنشین بین شاهنشاهی ایران و امپراتوری چنگیز و بدون توجه بفلسفه ایجاد و تقویت آنها از دوره ساسانیان ، برانداختن آنها روی جاه‌طلبی سلطان مانند طوایف : قراخانیان ، نایمان ، غوریان ، ملوک‌خانیه

۱ - بگفتنی ، کردی که در کردستان سال ۶۲۸ جلال‌الدین آخرین پادشاه نامور خوارزمشاهی را می‌کشد برادرش بدست همین افراد قبیچاقی بقتل رسیده بود .

کوچك خان، که در نتیجه ایران با امپراتوری چنگیز هم مرز شد.

۸ - سلطان محمد پیش از حمله مغول درایامی که در اوج قدرت بود باصرار ترکان خاتون و ترکان قبیچاقی پسر کوچك خود «اوزلاغ شاه» را بجانشینی انتخاب کرده بود ولی در سال ۶۱۷ بسال مرگ در جزیره آبسکون جلال الدین را بجانشینی معرفی می کند و همین امر موجب مبارزات این دو برادر و طرفدارانشان هنگام ورود مغول بایران شده وضعف و شکست دولتشان را فراهم می کند.

۹ - حملات سلاجقه روم - وقتی مغول وارد شهرهای ایران شد و جلال الدین خوارزمشاه از آنها شکست خورد، بطرف آذربایجان و ارمنستان و گرجستان رفت و آن نواحی را هم ضمیمه قلمرو خود می کند. ولی در برگشت مواجه با حمله سلاجقه روم شده از آنها شکست می خورد و چون مدتی بود در جنگ بود بی اعتنا بحمله مغول سپاه را برای استراحت آزاد کرده تا در فصل مناسبتری بجنگ آنها اقدام کند که در این موقع قوای مغول رسیده و او را شکست داده و بکوههای کردستان متواری میکنند که در آنجا بسال ۶۲۸ بدست کردی بقتل می رسد.

ب - علل و عوامل خارجی :

علل خارجی سقوط خوارزمشاهیان عوامل قدرت و حمله مغول است که اگر آنرا در جمله «آمدند و سوختند و کشتند و رفتند» خلاصه کنیم و یا از این جنبه موضوع را در نظر بگیریم، تصور می رود که خیلی از حقایق تاریخی و اجتماعی را بضرر تاریخ خود از دیده دور خواهیم داشت. با توجه بعلم و عوامل داخلی ضعف خوارزمشاهیان، روشن است که حمله مغول خود بهانه ای بیش نبوده و در موقع حمله آنها مقدمات سقوط خوارزمشاهیان بطور کامل فراهم شده بود و خود سلطان محمد هم واقف باین امر شده بود که این درخت را موریانه از داخل خورده و مستعد زمین خوردن باوژش بادی کرده است و از اینرو عده ای از محققین هم در صحت حمله مغول تردید کرده و سقوط خوارزمشاهیان را در نتیجه يك بحران و شورش داخلی

می‌دانند بهر صورت با قبول اینکه مغولی بوده و بایران هم آمده است بایست برای شناسائی آن و عوامل قدرتش موضوع عمیقتر و بی‌طرفانه‌تر تجزیه و تحلیل شود. برای حمله چنگیز علل و دلایل مختلف گفته شده است که همه را در چند اصل زیر می‌توان خلاصه کرد.

۱ - نظریه طرفداران مکتب جغرافیائی که معتقدند در آن زمان بعلت عدم بارندگی در آن نواحی و پیدایش قحطی و خشکسالی قوم مغول ناچار بسوی غرب روی آور می‌شوند.

۲ - نظریه دینی که طرفدارانش عقیده دارند این حمله در نتیجه تحریکات و نقشه‌های مانویها بوده است. (۱)

۳ - نظریه اقتصادی که عقیده دارند چنگیز برای تجارت با غرب و تحت تسلط در آوردن راه ابریشم باین جنگ اقدام کرد.

۴ - نظریه طرفداران «اصل شخصیت» که معتقدند شخصیت و قدرت طلبی و نبوغ چنگیز چنین ایجاب می‌کرد که قلمرو خود را توسعه بدهد و برای رسیدن به هدف، مسلم بود هیچ تحقیر را نپذیرفته و از تمام امکانات هم استفاده خواهد کرد. و یا شمش جهانگیری چنگیز، شدت غریزه انتقامجوئی او و ثبوت اراده اش، توأم با اینکه در روابط سیاسی که با خوارزمشاه برای رسیدن به هدفهای خود برقرار کرده بود، خوارزمشاه نیز بهانه این امر یا حمله را باسانی در اختیار گذاشت. نتیجه: مسلم است که در تاریخ و اوضاع اجتماعی عوامل و علل مختلف وقایع را ایجاد می‌کنند.

آرین‌ها = تورانیها = ترک‌ها

- ۹ -

هون و مغول

در سالهای بین ۱۸۰۰ تا ۱۵۰۰ ق . م قبایل گاودار که از هندوستان تا بالکان گسترش داشت رو بسمت جنوب پیشروی کردند ، مدارك موجود نشان میدهد که عموم مهاجران بزبانهای از ریشه هند و اروپائی سخن می گفتند و قبایلی که خاك هندوستان را مسخر ساختند خود را «آریا» مینامیدند و لغت «آریائی» را باید فقط برای معرفی کردن آن قبایلی که هم دارای تمدن گاوداری بودند و هم بزبان هند و اروپائی سخن می گفتند بکار برد . (۱)

از مضامین عموم حماسه‌ها چنین معلوم می‌شود که جامعه آریائی مشتمل بر سه طبقه مردمان بوده : اول اشراف و فرمانروایان ، دوم عامه مردم ، که این دو طبقه باهم مجموعه اصلی آریائیها را تشکیل میدادند . طبقه سوم بردگان که شامل کلیه اقوام مغلوب شده یا «اسرای جنگی» بود . (۲)

استپهای آسیای غربی و میانه از طرف مشرق بتوسط رشته کوههای «تیانشان»

۱ - ص ۲۴۷ و ص ۲۴۸ کتاب سیر تمدن تألیف دالف لینتون ، ترجمه پرویز مرزبان .
۲ - ص ۲۵۰ همان .

و « آلتائی » محصور میشد و فقط جلگه باریک یا بهتر بگوئیم معبر زونگیاری Dzungari است که دنباله استپها را از میان دورشته جبال نامبرده بفلات مغول متصل می سازد . این کوهها سدی طبیعی درمیان دو محیط جغرافیائی متفاوت ، که زمانی محل نشو و نماى دو تمدن کاملاً متفاوت بود ، بوجود آورده اند . دراستپهای غربی آب باندازه کافی موجود است و فراوانی مراتع آن بحدی است که گله‌داری را میسر میسازد . بهمین سبب اقوام آریائی چنانکه گفته شد توانستند در آن ناحیه با روش مخلوط گاو‌داری و استفاده از شیر و کشت غله در بعضی نقاط حاصلخیز شالوده اقتصادی معیشت خود را برقرار سازند و مرحله‌ای از مراحل زندگی بشر را که بنام «تمدن گاو‌داری» خوانده شده بوجود آورند. ولی از طرف دیگر جلگه‌های سرزمین مغولستان بمراتب خشک‌تر است (۱) و در ارتفاعات بیشتری قرار دارد . قسمت بزرگی از آنها را زمینهای بایری بنام کویر گبی Gobidesert تشکیل میدهد و رویهم‌رفته گاو‌داری بعلت بیمایگی زمین و کمی مراتع در آن منطقه عملی و مقرون بصرفه نیست؛ لیکن درعین حال گیاه باندازه کافی برای نگاهداری گوسفند و شتر واسب موجود است . از آنجائیکه دروضع اقتصادی زندگی بدوی این ناحیه اسب از جهات مختلف حائز اهمیت بیشتری بود لذا الگوی خاص تمدنی را که در آن بوجود آمد بنام «تمدن اسب‌داری» (۲) می‌خوانیم در مقابل الگوی خاص استپهای غربی که بنام «گاو‌داری» خوانده شد . (۳)

باید دانست که خیلی طول کشید تا «تمدن اسب‌داری» متشکل شد و رشد پیدا کرد . درحقیقت قبایلی که گاهی بعوض استفاده از اسب دربار کشی بر آن سواری

۱ - بکتاب بیابانهای جهان تألیف سام و بریل اپشتاین ترجمه محمد تقی مایلی ص ۹۳ تا ۹۹ رجوع شود .

۲ - محل پیدایش اسب و اسب‌داری درست مشخص نیست عده‌ای هم « نسا » را در کردستان گفته‌اند .

۳ - ص ۲۵۴ کتاب سیر تمدن ...

میکردند، از جمله صاحبان «تمدن اسبداری» بشمار نمی آیند زیرا در بقیه عناصر و خصوصیات آن نوع تمدن سهم و شریک نبودند. حتی پارسیهای سلسله هخامنشی که معمولاً بعنوان قومی اسبدار شناخته شده اند در واقع قومی گاودار بودند. در سرودهای زرتشت دائماً اشاره بروح گاودار میشود و ذکرش بمیان می آید. پارسیها گرچه بهتر از یونانیان سوار کاری و اسبداری میکردند معذک از لحاظ شیوه زندگی و نوع تمدن خیلی بیشتر به آریائیها نزدیک بودند تا بقبایل بیابانگرد جلگه های آسیای شرقی. در ابتدای دوره فتوحات پارسیها، سرسلسله «شاهان بزرگ» پیاده در جلوی صفوف لشکریان خود براف می افتاد. در دوره های بعد پادشاهان هخامنشی سوار ارا به جنگی میشدند لیکن باز دهزارتن نگهبانان جاودان ایشان پیاده سرباز بودند. همچنین می بینیم که «سیت» ها یا تورانیها (که ساکن نواحی شمال دریای سیاه بودند) با وجود آنکه مقدار بیشتری از عناصر تمدن اسبداری را اکتساب کرده بودند باز هم در درجه اول مردمی گاودار بشمار می آیند، زیرا اساس زندگی اقتصادی آنها مبتنی بر تهیه شیر و زراعت مقدار کافی غلات بود، و علاوه بر آن از وجود اسب استفاده زیادی در روش زندگی بیابانگردی نمیبردند در حدود سنه ۵۰۰ قبل از میلاد است که مردم ساکن فلات مغولستان تغییر شکل کلی داده و از حالت گوسفند داران بی آزار بصورت سوارانی قهار و نیرومند در می آیند. (۱)

اهمیت بزرگ اسب این بود که در هنگام جنگ از آن استفاده میشد. گوشت اسب نیز مرتباً مصرف میشد و وقتی غذا کمیاب میشد و گرسنگی فشار میآورد سربازان خون مرکوب خود را بطور مستقیم از بدنش می آشامیدند. شیر مادیانرا می دوشیدند و از تخمیر آن نوشابه میساختند. مردم اسبدار میگساران بی مانندی هم بوده اند. (۲)

۱ - ص ۲۵۵ و ۲۵۶ کتاب سیر تمدن.

۲ - ص ۲۵۷ همان.

چنانکه اشاره شد طوایف کوچ‌نشین ، جنگجویان معروف آریائی در توران زمین از کرانه‌های دریای سیاه و شمال دریای خزر تا مرزهای چین بخش بوده و معروفترین آنها همان سکاها میباشند که آثار آن در تورفان و تواریخ چین بچشم میخورد . هونها که خود از بنیاد نژاد زرد و مختلط با اقوام آریائی بوده (سواى هونهای زرین خود که بیشتر آریائی و کمتر زرد بوده‌اند) از سده سه پیش از میلاد در مرزهای شمالی چین پیدا میشوند و در سده شش میلاد آغاز کار اسلامیت گروه‌هائی بنام ترك در مرزهای شرقی توران زمین بنای تاخت و تاز را میگذارند. مغول که در سده ده میلادی پیدا میشوند دانشمندان برای نام و نژاد آن هیچگونه وجهه تاریخی قائل نیستند بلکه آن تیتیری برای گروههای جنگجوی مختلف نژادی روزگار خود در مرزهای توران زمین می‌باشد و اشتباه اینها در تاریخ فقط در زیر پرچم چنگیز است . (۱) مغولها مردمانی بیسواد صحراگرد ، نیرومند ، کوچ‌نشین ، گله‌چران و شکارچی بودند و از دشت گوبی تا توندرای شمالی دنبال چراگاه کوچ میکردند . اینها همان طوایفی هستند که هردوت آنها را سکا ئیه می‌خواند و عمو زاده‌های طوایف «هون» و «آلان» میباشند که از طرف غرب باروپا رفتند ، چینیان دیوار بزرگ چین را برای دفاع و خلاص از شر آنها ساختند و چنانکه تواریخ افسانه مانند می‌گویند اسکندر کبیر هم سد مشهور اطراف خزر را پیش از دیوار چین برای دفع شر اینان بنا کرد ، این طوایف گوشتخوار ، سوارکار شیرنوش را هردوت سکا ئیه ، رومیان «هون» و چینیان «هونگ نو» یعنی مردم صحرا گرد میخواندند و همه این کلمات نام يك نژاد بود ولی نمیتوان آنها را اقوام متحد خواند ، چون دائماً باهم جنگ داشتند. در زمان چنگیز بسال ۱۱۶۲ میلادی این طوایف بصورت چندملت درآمدند و همان ملل: نیاکان «مانچو»ها ، مغولها ، کاریتها جالایرها و اویغورها هستند که از مشرق تا مغرب را متصرف بودند ، چنگیز خان

بر تمام این قبایل مسلط شد، قلب امپراتوری مغول را از ایشان پدید آورد و صحرا نشینان سکائیة مغلوب او گشتند و بكمك آنها ممالك جهان را مغلوب نموده و مسخر کرد. پس کلمه مغول دو معنی دارد: اول کسانی که در قرنهای دوازدهم و سیزدهم در امپراتوری مغول می زیستند دوم اشخاصی که از نژاد مغول هستند. (۱)

چنانکه میدانیم در شاهنامه فردوسی بیشتر بجنگها و روابط ایران و توران اشاره میشود، دانشمندان شاهنامه شناس معتقدند که این اساطیر شاهنامه مربوط بایران شرقی و قوم سکا است، چنانکه گفته شد قوم سکادر آسیای مرکزی یا همان توران زمین بین چین و ایران میزیست و از این رو رابط دو فرهنگ و تمدن و نژاد ایرانی و چینی بوده و امپراتوران چین و اقوام تابع آنها هم گاهی با این قوم خویشاوندی پیدا کرده اند. بیشتر وقایع شاهنامه حاکی از حملات سکاها بایران و چین است و بی سبب نیست که قسمتی از اساطیر شاهنامه در مورد ایران همانندی کامل با اساطیر چینی دارد که در آثار چین ثبت شده است. (۲)

هون ها و «آوار» ها Avars و قدری دیرتر «ماجیار» ها Mgyars و مغولها در پیشروی خود جلگه های غربی آسیا را پشت سر گذارده و تا مغرب اروپا نفوذ مییابند، ولی چون نمیتوانند الگوی خاص تمدن خود را در آن نواحی که هنوز منطقه ای جنگلی با آب و هوای مرطوب بود برقرار نگاهدارند، یا بسوی استپ های آسیا برمیکردند و یا در میان اقوام محلی جذب و مستهلک میشوند، از آن میان فقط ماجیارها توانستند نوع تمدن و وحدت و پیوند ملی خود را محفوظ بدارند و محتملا علت آن بوده که گروه مذکور در خاک اروپا پیشروی نکرد و در

۱- ضامیم و تعلیقات شاردن رویه ص ۳۵۸ از کتاب تیمور لنگه تألیف هارولد لیب
۱۹۲۸ و ترجمه فارسی آن طبع تهران.

۲- رجوع شود بمجله ایران آباد شماره یازدهم بهمن ۱۳۳۹ ص ۶۷ افسانه ها و معتقدات باستانی ایران و چین نوشته سر جی. سی. کویاجی رئیس سابق دانشگاه کلکته ترجمه خجسته کیا.

همان علفزارهای شرقی اروپا باقیماند. اما ترکها را با وجود آنکه از آسیای مرکزی بطرف مغرب آمدند نمیتوان گروهی از مهاجمان بیابانگرد بشمار آورد. در واقع این قوم ضمن آنکه بسوی آسیای جنوب غربی پیشروی میکرد بشدت تحت تأثیر تمدنهای سرراه قرار گرفت و تغییر ماهیت داد تا آنجا که حتی امپراتوری بزرگ ترک را باید هم از لحاظ تمدن و هم از جهت روش سیاسی وارث و پیرو امپراتوریهای ایران و بیزانس دانست (۱).

او یغورها یکی از قبایل تاتارند که ابتدا در حوضه‌های شاخه‌های شط‌آمور و دامنه‌های جبال قراقروم (یا بلنئوئی حالیه) سکونت داشتند در نیمه‌قرن دوم هجری جماعتی از ایشان بحدود ترکستان هجرت کردند و آن نواحی را از دست تخارها که قومی آریائی نژاد بودند و تمدن و زبان مخصوص داشتند گرفتند و برای خود در ترکستان شرقی دولتی معتبر تشکیل دادند که از شهرهای معروف آن تورفان است. قوم او یغور پس از استیلا بر بلاد ترکستان شرقی با تخارها مخلوط شدند و از اختلاط ایشان نژاد مخصوصی بوجود آمد که مدت چهار قرن حکومت داشتند و منشأ ایجاد تمدنی گردیدند که یکی از مهمترین تمدنهای دوره قرون وسطی است.

قوم او یغور بعثت سکونت در سرزمینی که معبر عموم اقوام متمدن آسیا در قرون وسطی بود واسطه ارتباط بین ایرانیها و چینی‌ها و هندیها قرار گرفتند و چون خود نیز وارث قوم متمدن آریائی نژادی مثل تخارها شده بودند در نتیجه بعموم آثار تمدن متمدنین آن عصر معرفت حاصل کردند و بآئین‌های مختلفه آن ایام مثل بودائی، عیسویت، زردشتی و مانوی آشنائی یافتند.

در اواسط قرن دوم هجری قوم او یغور قدرت فوق‌العاده پیدا کرده بر نواحی ممالک شمالی مغولستان استیلا یافتند و پایتخت خود را بنقطه‌ای که بعدها قراقروم

پایتخت چنگیزخان در نزدیکی آن بنیاد انتقال دادند و تا مدت يك قرن صاحب اختیار تام مغولستان بودند و امپراتوران چین مکرر از ایشان استمداد کردند ولی بالاخره در سال ۲۲۶ هجری از آنجا رانده شده و بهمان حدود اول برمیگردند .

قوم اویغور در مدت استیلا برتر کستان شرقی و واحات داخلی صحرای گبی مرکزی، این ناحیه را که در قدیم مسکن تخارهای آریائی نژاد بود بتدریج ترك کردند اگر چه باز آداب و تمدن آریاهای غربی غلبه داشت ولی قوم تخار از میان رفت و اویغورها که اول طایفه ای از ترکان زرد پوستند که بتمدن عالی آشنائی پیدا کرده اند جای ایشان را گرفتند .

از آثاری که این اواخر در شهرهای مختلفه گبی و تر کستان شرقی مخصوصاً در «تورفان» بدست آمده ثابت شده است که تمدن قوم اویغور بکلی تمدنی آریائی است و چندان اثری از تمدن چینی ها در آن مشهود نیست مخصوصاً وضع لباس و نقاشی و غیره از ایرانیها مقتبس است و همین نکته میفهماند که ارتباط اویغورها با همسایگان آریائی نژاد مغرب ممالکشان بیشتر بوده است تا با چینیها .

امر دیگری که نفوذ تمدن ایرانی را در میان قوم اویغور شدت داده معتقد شدن جماعتی از ایشان بوده است بمذهب مانوی .

مانویه چنانکه باید بدانیم مردمی با ذوق و هنر دوست و طرفدار جدی زیبایی و جمال بودند مخصوصاً سبك نقاشی خاصی داشتند که منشأ آن همان نقاشی ایرانی عهد ساسانی بود .

قوم اویغور از معلمین ایرانی خود این نقاشی را اقتباس میکردند و کتب و آثار و ابنیه مذهبی خود را بهمان سبك تزیین مینمودند . این سبك نقاشی اویغوری که این اواخر آثار زیاد از آن کشف شده پس از استیلاي مغول برتر کستان شرقی بتوسط این قوم اخیر بچین رفته و در چین تغییراتی در آن وارد شده و همین نقاشی است که در عهد انتشار مغول در ایران بار دیگر بمملکت ما برگشته و سبك نقاشی

وتذهیب عهد مغول و تیموری و صفوی از آن بیرون آمده است .

قوم اویغور چنانکه گفتیم همه بدین مسیح و بودائی و مانوی معتقد بودند و اسلام هیچوقت در میان ایشان راه نیافته بود . در میان اقوام ترك مشرق سمرقند و سیحون اول قومی که قبول اسلام کردند طایفه قرلق بودند که قبل از اسلام آوردن اویغورها را در گرفتن مغولستان شمالی کمک کرده و در سال ۱۳۴ هجری امپراتور چین را شکستی سخت داده بر ولایات کاشغر و ختن استیلا یافتند و دولتی برای خود تشکیل دادند و در قرن سوم هجری اسلام آورده با ممالك سامانی و غزنوی نیز همسایه شدند .

گورخان قراختائی معاصر سلطان محمد خوارزمشاه در سالی که ماوراءالنهر را از ملوک خانیه گرفت بلاد اویغور را هم مطیع خویش ساخت و از جانب خود داروغه‌ای بآنجا فرستاد . این داروغه رسم جور و ظلم پیشه کرد و مردم را از حکومت قراختائیان متنفر ساخت . همینکه آوازه پیشرفتهای چنگیز خان بگوش پادشاه قوم اویغور رسید ، داروغه گورخان را کشت و نمایندگانی پیش خان مغول فرستاد و متابعت فرمان او را پذیرفت و ازین تاریخ از یاران چنگیز گردید .

قوم اویغور نوشته‌های خود را بخط اویغوری مینوشتند ، اختلاط ایشان با مغول این خط را درمیاك اتباع چنگیز خان معمول کرد که نوشته‌های مغولی را بآن نوشتند . و بتدریج که این اقوام در آسیای مرکزی ، مغولستان و چین نفوذ میکرد اختلاط بین اقوام و فرهنگهای آریائی و سامی و زرد فزونتر شده و فرهنگ و اخلاق خاصی بوجود می‌آمد و برای چنین روزگارهایی هم بود که فردوسی از قول رستم فرخزاد درهراس از - ازهم پاشیدن نظامات و ملیت خاص ایرانی میگوید:

از ایران و از ترك و از تازیان	نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترك و نه تازی بود	سخن ها بکردار بازی بود

روابط چنگیز و خوارزمشاه و علل حمله مغول

سلطان محمد خوارزمشاه بعد از فتوحاتی که لشکریان او را در آسیای مرکزی نصیب شد بخیال تسخیر ممالک چین افتاد تا اینکه خبر فتوحات چنگیز در بلاد اویغور و تبت بگوش او رسید و برای اینکه حقیقت این اخبار را تحقیق نماید و بر میزان قشون مغول اطلاع حاصل کند هیئتی را بریاست یکی از ارکان دولت خود که سید اجل بهاءالدین رازی نام داشت بچین شمالی که در این موقع بدست مغول افتاده بود فرستاد، چنگیز خان نمایندگان خوارزمشاه را با احترام تمام پذیرفت و بسطاط پیغام داد که چنگیز همچنانکه خود را پادشاه شرق میدانده خوارزمشاه را نیز فرمانفرمای غرب می‌شمارد و مایل است بین طرفین صلح برقرار بماند و از ممالک خوارزمشاهی و چنگیزی کاروانها و تجار بیایند و بروند و مال التجاره‌های خود را داد و ستد کنند. باید در نظر داشت که بدویان مغولستان و قبایل این حدود زندگی خود را از راه گله‌داری و تجارت اداره میکردند و در این موقع که طوایف تابع چنگیز رو بفزونی میرفت چنگیز خان برای حفظ قبائل متحد ناچار بود مراتع تازه‌ای بدست بیاورد و تجارت و راههای تجارتی را دایر کند و امنیت را در تمام قلمرو خود برقرار نماید و روی این اصل بتشویق و حمایت تجار مغولی و چینی و مسلمانان رعایای خوارزمشاه پرداخت و آنها را بممالک خود جلب کرد. وقتی چنگیز متصرفات خود را تا مرزهای خوارزمشاهیان بسط داد تجار

مسلمان رعیت خوارزمشاه در صدد برآمدند که ازطرف معا بر آلتائی با مغولستان و چین تجارت کنند ، سه نفر از تجار مسلمان با مقداری پارچه های زربفت قیمتی بخدمت چنگیز خان رفتند ، چنگیز ائمه ایشان را بقیمت خوب خرید و فوق العاده در اکرام ایشان کوشید و جماعتی از تجار رعیت خود را با فرستادگانی بریاست محمود خوارزمی که بعضی او را همان محمود یلواج میدانند و علی خواجه بخارائی و یوسف اتراری همراه تجار مسلمان کرده با هدایائی برای سلطان محمد بمالك خوارزمشاه فرستاد که در بهار سال ۶۱۵ بخدمت سلطان رسیده و پیغامهای چنگیز را در باب میل او بحفظ روابط مسالمت رساندند ، ابتدا سلطان از اینکه چنگیز او را پسر خود خوانده بود بر آشفته ولی بتدبیر یکی از نمایندگان چنگیز خشم سلطان برطرف شده و بقبول معاهده ای با چنگیز تن درداد و طرفین تعهد کردند که دوستان یکدیگر را دوست و دشمنان هم را دشمن مشترك خود بدانند و کسیکه ازطرف چنگیز این معاهده را پذیرفت شخصی بود از مردم ماوراءالنهر بنام محمود که او را یلواج یعنی فرستاده لقب داده اند.

بعد از عقد این معاهده قریب ۵۰۰ تاجر مغول بعزم ماوراءالنهر حرکت کردند . این عده در شهر اترار اول خاك خوارزمشاهیان بدست غایر خان از خویشان ترکان خاتون مادر سلطان محمد برای تصاحب مال التجاره آنها و بیهانه اینکه برای جاسوسی آمده اند باستثنای یکی همه بقتل رسیدند . بعد از آنکه چنگیز از واقعه آگاهی یافت یکنفر از مطلعین را که پدرش در خدمت سلطان تکش خوارزمشاه می زیست با دو فرستاده تاتار پیش سلطان محمد فرستاد و پس از اعتراض بحرکت زشتی که نسبت بتجار مغول شده بود تسلیم غایر خان را خواست ولی سلطان محمد زیر بار قبول این تکلیف نرفت زیرا بیشتر قشون ورؤسای لشکری از نزدیکان غایر خان بودند و بیم طغیان آنها میرفت و ازطرف دیگر ترکان خاتون نمیگذاشت که خوارزمشاه بچنین اقدامی مبادرت ورزد.

باری خوارزمشاه نه تنها درخواست چنگیز خان را نپذیرفت بلکه فرستادگان او را هم کشت و سیل هجوم مغول را بطرف ایران کشاند.

قتل کوچک و انقراض دولت نایمان در ۶۱۵ هجری :

چنگیز خان قبل از آنکه انتقام رعایای خود را از خوارزمشاه بگیرد مصمم شد که کوچک خان رئیس طایفه نایمان را که در ترکستان شرقی مستقر شده و آزار مردم مخصوصاً مسلمین اشتغال داشت از میان بردارد آنگاه با خیال فارغ به ممالک خوارزمشاهی حمله برد و بالاخره یکی از فرماندهانش کوچک خان را متواری ساخته و قوم نایمان را قتل عام کرده دولتشانرا بسال ۶۱۵ هجری منقرض ساخت.

این پیروزی مغول موجب بیم سلطان محمد خوارزمشاه شد و از طرف دیگر آزادی بخشیدن بمسلمین از طرف اتباع چنگیز در میان مسلمانان کاشغر و ختن بقدری موجب مسرت و شادی گردید که ایشان مغول را رحمت الهی دانسته قدوم ایشانرا استقبال کردند . این امر نیز بر سلطان محمد خوارزمشاه که خود را حامی مسلمین میدانست گران آمد زیرا که با این پیش آمد دیگر نمیتوانست مغول را دشمن اسلام جلوه دهد و مسلمین را چنانکه باید بجهد با او برانگیزد. (۱)

حکمت تاریخ در باب چنگیز:

چنگیز خان مردی بود بلند بالا ، قوی بنیت ، شگرف جثه ، موی روی کشیده سپید شده ، گربه چشم ، درغایت جلالت وزیر کی و عقل و دانائی و هیبت ، و قتال و عادل و ضابط و خصم شکن و دلیر و خونریز و خونخوار . اما از لحاظ صفات اخلاقی چنگیز مردی بوده است با اراده و بسیار عاقل و مدبر و کاملاً زمام نفس خود را در دست داشته و در مقابل مشکلات و موانع پافشاری و ثبات غریب بخرج

میداده و تا بمقصود نمی‌رسیده است ازپای نمی‌نشسته و هیچوقت از پیش آمدهای ناگوار اضطراب و یأس بخاطر راه نمیداده و با خونسردی و آرامی حوادث را تلقی میکرده است.

در اینکه چنگیز خان یکی از بی‌رحمترین جهانگشایان بوده شکی نیست لیکن اقرار باید کرد که فتح آن همه ممالک و اداره آن سرزمینهای وسیع بدون داشتن هوش و لیاقت و کاردانی و سیاست امکان نداشته است.

تمام سعی او در ابتدای امر باز کردن راه تجارتي کاروانی قدیم بین ایران و چین (راه ابریشم) بوده و بیرانداختن اقوام اویغور و قراختائی و نایمان و تاتار که مانع رفت و آمد کاروانها و موجب نااهنی راهها شده بودند بهمین نیت اقدام کرده و نسبت بسطان محمد خوارزمشاه شرایط ادب و احترام را رعایت می‌نمود ولی اشتباهات سلطان موجب تحريك غضب خان مغول گردید.

نسبت عدلی که بعضی از مورخین بیغرض معاصر چنگیز باوداده اند با اینکه در نظر اول عجیب می‌آید دور از حقیقت نیست. چنگیز خان یکنفر بیابانگرد بی غرضی بوده است که برای غلبه بر اقوام و قبایلی که همه همجنس او محسوب میشده و در خونخواری و بیرحمی نیز از او سلیم‌تر نبوده اند (۲) وسیله‌ای دیگر جز قتل عام و حکم شمشیر نداشته و این طریقه‌ای بوده است که آنرا جمیع همسایگان او در حق هم اجرا میکردند. کشتار بی‌نظیر سلطان محمد خوارزمشاه از مردم سمرقند در سال ۶۰۹ و تعرض لشکریان پدر او بمردم عراق در سال ۵۹۰ و قتل و غارت تعلیسی در ۶۲۳ بدست پسر او سلطان جلال‌الدین منکبرنی از همین قبیل بوده با طرز کشتار و رفتار مغول فرقی نداشته است.

چنگیز خان در کشتارهای جمعی مثل یکنفر میرغضب بی‌عاطفه مأمور ، اجرای حکم میکرده و بین فقیر و غنی و خرد و بزرگ و مرد و زن و مسلم و ۱- تاتارها ، نایمانها ، سلسله امپراتوران کین ، تنگوتها ، قراختائیان ، خوارزمشاهیان ، حتی افغانه آریائی نژاد در بیرحمی از مغول عقب نمی‌مانند .

غیرمسلم فرقی نمیگذاشته و در این عمل هم از طریق عدالت و بیطرفی انحراف نمی‌جسته است مخصوصاً شخص او بر خلاف چند نفر از فرزندان خود و بعضی دیگر از کشور گشایان (از قبیل تیمور و نادر) در کشتار نفوس نیز خودداری و خونسردی را بعد کمال میرسانده و هیچوقت بر اثر غلبه خشم و غضب بیاره‌ای حرکات زشت از قبیل درآوردن چشم‌اسرا و بریدن گوش و بینی و ساختن کله مناره دست نزده‌است. درازی عمر چنگیز و ازدست ندادن هیچیک از قوای جسمانی و عقلانی تادم مرگ نیز دلیل صحت مزاج او و رعایت اعتدال در زندگانی و عیش و نوش است. چند نفر از اخلاف چنگیز (مثل جغتای و اوگدای و گیوک) پس از حشر با متمدنین شهرهای مغلوبه و اقامت در شهر دستخوش عشرت و نشاط زندگی شده و غالب ایام را بمستی و سستی گذرانده‌اند در صورتیکه چنگیز دست از سادگی بدویت نشسته و از شیفتگی مغول بشراب متوحش شده و چندین بار ایشانرا در قبول این عادت بسختی ملامت کرده است.

خوف او در دل لشکر بی‌نهایت بود و همه او را بر خود سرور معظم و حکم او را حکم آسمانی می‌شمردند و معتقد بودند که جز او نباید در سراسر زمین حکمروای دیگری وجود داشته باشد. بعقیده مغول فرمان خان از آسمان می‌آمد و طغیان بر او حکم طغیان بر خدا را داشت و کشتن فردی از خاندان خان نیز در همین حکم بود، زیر و زبر کردن نیشابور پس از قتل داماد چنگیز و ریشه کن کردن شهر بامیان بر اثر کشته شدن پسر جغتای از روی همین عقیده بود.

چنگیز خان در عدل چنان بود که در تمام لشکر گاه هیچکس را امکان نبود که تازیانه افتاده از راه برگرفتن جز مالک آن و دروغ و دزدی در میان لشکر او کس نشان نداده است.

چنگیز چون بهیچ دین و ملیتی معتبر ایمان نیاورده بود از تعصب و برتری دادن ملیتی بر ملیتی و بعضی بر بعضی اجتناب میکرد بلکه علما و زهاد هر طایفه را

اکرام واعزاز مینمود و پسران او در ضمن تسخیر شهرها غالباً هر جا دانا و عالمی رامی یافتند او را لایق خدمت پدر خود می پنداشتند سلامت روانه حضور چنگیز می کردند .

مشاورین چنگیز :

چنگیز خان در باب امور لشکری و کشوری از مطلعین و راهداران و ارباب اطلاع استفاده بسیار می کرد و همه وقت در اردوی او از این جماعت عده ای بودند. مخصوصاً تجار و کاروانیان مسلمان که از ممالک دوردست میرسیدند و از احوال بلاد خارج مغولستان معلومات بسیار داشتند چنگیز خان در این مورد خدمت فراوان میکردند .

چنگیز خان با اینکه نسبت به پیچیک از دشمنان خود رأفت و رحمی نداشت، باز میان متمدنین صلح جوی بسی آزار و بیانات نشینان غارتگر دزد فرق فاحش می گذاشت چنانکه او یغورها و مسلمین و چینی ها را بخود نزدیک میکرد و برخلاف از منچوها و تنگسوت ها و ترکان خوارزمی و افغانه نفرت داشت و با ایشان بسختی معامله نمود.

چنگیز ابتدا بسططان محمد خوارزمشاه احترام فوق العاده قائل بود ولی بعد از کشته شدن تجار مغول و بغارت رفتن مال التجاره آنها که معلوم شد خود سلطان نیز سهمی از آن برده است نسبت باو کینه شدیدی پیدا کرده و او را دزد می نامد معروفترین صاحبین و مشاورین چنگیز سه نفر بودند : از مسلمین محمود یلواج و دونفر دیگر هم از او یغورها و چینی ها که سه نفر افراد بسیار مدبر و مدبر و ادیب بوده اند.

یامهای چنگیز :

قبل از چنگیز مغول قوانین ثابت و مدونی برای اداره امور اجتماعی خود

نداشتند و تابع همان عادات و آداب و عقاید قومی بودند چنگیز دستور داد تمام آن سلسله آداب و رسوم را جمع آوری کردند و از خود نیز احکام و قواعدی بر آنها افزود و آنرا رسمیت داد و بنام یاسای چنگیزی که بمعنی قانون باشد نامیده شد.. یاسا نامه چنگیزی در میان مغول فوق العاده محترم و مقدس بوده و هیچکس جرأت تخطی از مضامین آنرا نداشته و مغول بدرجه ای که مسلمین بقرآن احترام میگذارند آنرا عزیز میدانسته اند .

مشخصات نژادی تاتارها :

تاتارها مردمی هستند دارای گوشهای بزرگ و مو و ریش و سبیل کم و صورت پر گوشت دارای چینهای فراوان و گونه های برجسته ، فاصله میان دو چشم پهن و پلکهای ضخیم و چشمها بادامی شکل است . اندازه متوسط قد در میان تاتارها از ۱/۶۱۴ متر تا ۱/۶۸۴ رنگ موهای ایشان سیاه و رنگ پوستشان زرد یا قهوه ای روشن و بینی ها پهن و منخرین باز است . رنگ چشمان غالباً تیره روشن و متمایل به - کبودی است و در میان تاتارها مخصوصاً فرزندان یسوکای بهادر پدر چنگیز خان که از طایفه قیات بوده چشمان کبود تیره داشته اند .

آداب مغول :

نظر شخص چنگیز خان خصوصاً باین بوده که طوایف مغول مطیع خود را بشکلی نگاه دارد که بوسیله آن بدویان چادر نشین همه وقت بر متمدن یا شهر نشین غالب باشند بهمین جهت بهیچیک از آداب متمدنین توجه نداشت بلکه مغول را از اختیار شهر نشینی منع میکرد و خود او جز بمراجعت بسرزمین اصلی اجدادی و ادامه همان زندگانی بدوی اظهار علاقه نمیکرد .

مغول بعادت عموم بدویان در زیر چادرها منزل میکردند و بی-لاق و قشلاق داشته اند و بعد از اقامت در شهرها هم این عادت خود را ترك نگفتند . خانان مغول

در اردوها غالباً شاهزادگان و اقربای خود را برای شور در امور مهم مثل انتخاب رئیس خاندان وارو کشیهای مهم احضار میکردند. از اموریکه مغول بآن اهمیت فوق العاده میداده و آنرا لازمه زندگی خود میدانسته اند شکار بوده است. بکشتی گیری و مشت زنی نیز علاقه بسیار داشتند، بمناسبت بی علمی عقاید خرافی بسیار داشته اند و بسحر و جادو و شیاطین معتقد بوده اند و جهت جنوب را متبرکترین جهات میدانستند و در موقع صف آرائی بآن جهت رو میکردند.

طرز «معارفه منول و رفتار ایشان با مغلوین» :

چنگیز خان موقعی که میخواست شهری را مسخر کند و یا امیر و پادشاهی را باطاعت خود بخواند ابتدا او را بتوسط ایلچیان بقبول حکم خویش دعوت می نمود و اگر ایل نمیشد عنوان یاغی پیدامیکرد و دفع او بجنگ لازم میگردد. از جمله عادات پسندیده چنگیز خان یکی آن بود که در احکامی که بیاغی مینوشت و او را باطاعت میخواند او را بزیادی قدرت خود نمیترسانید بلکه بهمین قدر اکتفا میکرد که «اگر ایل شوید بجان امان یابید و اگر خلاف این باشد ما چه دانیم خدای قدیم و جاوید داند». موقعیکه خان مغول بدر شهری میرسید و مردم را بایلی میخواند اگر بزرگان شهر با هدایا باستقبال او میامدند و علوفه لشکر و خراج لازم را میدادند چنگیز متعرض ایشان نمیشد و از طرف خود حاکمی بر آن می گماشت و فرمانی بامیر شهر ایل شده میداد تا دیگر کسی متعرض او نشود و اگر مردم شهر راه و رسم یاغیگری اختیار میکردند حکم قتل زن و فرزند و پیوند ایشان و ویرانی شهر و قتل عام تمام اهالی صادر میشد. درین مورد، ترتیب رفتار ایشان با محکومین این بود که ابتدا مردم را بخارج شهر کوچ میدادند بعد از میان ایشان پیشه‌وران و سایر هنرمندان و علما را جدا کرده بشهرهای ترکستان و مغولستان میفرستادند و جماعتی را هم بعنوان حشر اختیار نموده؛ بعد بقیه را از دم شمشیر میگذرانند.

علل پیشرفت و پیروزی چنگیز :

۱- خرابی اوضاع ممالك اسلامی بعثت اشتغال مسلمین در جنگهای صلیبی در غرب متصرفات اسلامی و عوامل ضعف و انحطاطی که در داخله امپراتوری خوارزمشاهیان بوجود آمده بود .

۲- کاردانی چنگیز و ثبات و صبر و خونسردی و عدم غرور جاهلانه و تصنعی و نخوت او .

۳- اطلاع کامل بر احوال ممالك خوارزمشاه و استفاده از معلومات تجار مسلمان و مترجمین و راهدانها .

۴- یاسای چنگیزی و احکام سخت او در حفظ نظام مغول و مطیع کردن جمیع ایشان بیک امر و فرمان .

۵- اتفاق کامل بین سرداران و پسران او تا آنجا که هیچکدام در مقابل چنگیز از خود رأئی نداشتند و همه آلت اجرای حکم او بودند و فکر استقلال و ریاست و برتری یکی را بردیگری در دماغ آنها نمیگذاشت .

۶- بودن لشکریان چنگیز از یک نژاد و داشتن زبان و اخلاق و آداب و منظور واحد و این نکته ای بود که درست خلاف آن در میان لشکریان مدافع خوارزمشاه دیده میشد .

اثرات استیلای مغول :

استیلای مغول بعد از خرابی و قتل و غارت اثرات بالنسبه خوبی نیز کرده که آن بقرار ذیل است :

۱- آوردن عموم ممالك متمدن آسیا از ساحل اقیانوس کیبیر تا حوالی بحر مدیترانه در تحت یک حکومت و یک طرز اداره .

۲- امن کردن راهها و برداشتن موانعی که سابقاً بواسطه اختلاف ممالك و دشمنی آنها با یکدیگر در طریق بسط روابط تجارتنی وجود داشت و رواج بازار

تجارت و دادوستد بین آسیای شرقی و غربی از طرفی و آسیا و اروپا از طرف دیگر.
۳- پیدا شدن روابط سیاسی بین آسیا و اروپا و مبادله سفرا بین خوانین مغول و سلاطین عیسوی فرنگ .

۴- مربوط شدن فضایی چینی و اویغوری و بودایی و ایرانی و عرب و فرنگی با یکدیگر و اختلاط معلومات و افکار ایشان با هم و انتشار نقاشی چینی در ممالک اسلامی و غیره .

۵- انتشار زبان فارسی در ممالک آسیای شرقی ، نفوذ وزراء و مدبرین ایرانی در ممالک غیرمسلمان مطیع مغول، داخل شدن ایشان در ادارات چین و رواج مذهب اسلام در این مملکت . (۱)

فرقه چنگیزخان در موزه منگولستان شوروی :

یکی از کوچکترین اما جالبترین غرفه‌های موزه ملی مغولستان بدوران چنگیزخان جنگجوی مقتدر این ملت اختصاص داده شده است . مغولان امروز نسبت به چنگیزخان احساسات دوگانه‌یی دارند . یکی از دانشجویان مغولی خوب این نکته را بیان کرده است : « چنگیز مرد سفاک و بیرحمی بود که هدف اصلی او حمله بمردم دیگر بود ، از این لحاظ جز تقبیح او کاری نمیتوانیم بکنیم ، اما در عین حال چون کشور ما را متحد کرد باید از او سپاسگزار باشیم » .

سه بیرق در این موزه وجود دارد که گفته میشود زمانی سلحشوران مغولی را در جنگها رهنمون میشده و در مقابل چادرهای آنها در اهتزاز بوده است . در قسمت فوقانی یکی از آنها جسم مدور مسینی قرار دارد که با نقره تزئین شده است و دو بیرق دیگر نیز در کنار آن نهاده شده که بلندتر از آن است . یکی از ایندو « علم

۱- منابع این فصل : از صفحه ۷۰ تا صفحه ۱۰۹ تاریخ مغول عباس اقبال - مقاله آقای پیراوری معلم فارسی دانشکده کمبریج در مجله دانشکده ادبیات شماره ۱ سال هفتم مهرماه ۱۳۳۸ تحت عنوان بررسی عوامل حمله چنگیز ب ماوراءالنهر .

حکومت « است که دارای منگوله‌های سنگینی است که گفته میشود از دم هزاراسب سفید درست شده است و دیگری يك « علم نظامی » که شبیه بعلم حکومتی است و گفته میشود از دم هزاراسب سفید درست شده است ! سلحشوران مغول آن دوران عقیده داشتند که روح رهبر آنها در این بیرقها وجود دارد (۱) و آنها تحت لوای این بیرقها خواهند توانست مردم سراسر جهان را مغلوب و بر آنها مسلط شوند (۲)

علاء مضعف و انقراض ایلخانان مغول

در آغاز این گفتگو نظرات مختلف درباره پیدایش و حمله مغول که هنوز قطعیت و صراحت تاریخی پیدا نکرده اشاره شد و در پایان باز متذکر میشود که مسأله پیدایش مغول و گسترش برق آسای آن قابل بررسی‌های عمیقتر و بیشتری است که چگونه معجزه آسا و ناگهانی مغول چون مورد ملخ به بیابان سرازیر میشوند (۳) و چگونه سرزمینی که امروز حدود دو میلیون نفر جمعیت دارد آنروز نزدیک هشتصد تاییک میلیون و دویست هزار نفر سپاه (۴) در اختیار داشته است و چگونه این سپاه را از بیابانهای خشک و سوزان و موانع کوهستانی بسرعت گذرانده و سرزمین وسیعی را در اختیار میگیرند ؟!

با توجه باین اشکالات باز باید رفتن اینکه این سپاه بایران آمده است، روشن است که امکان همراه آوردن زن و بچه و فامیل را نداشته اند، بنابراین بعد از ورود

۱- در چاپ دیگر در «فلسفه درفش» و پرچمهای سایر کشورها و اهمیت توجه بدان که چنین بر بنیاد روحيات و فرهنگ قومی و نژادی ریخته شده و موجب یگانگی و قدرت در جامعه میشود گفتگو خواهد شد.

۲- رویتر- روزنامه کیهان یکشنبه ۲۰ مرداد ۱۳۴۲ شماره ۶۰۱۴،

۳- کتاب بیابانهای جهان، نگارش سام و بریل اپشتاین، ترجمه محمد تقی مایلی

صفحه ۹۳ تا ۹۹-

۴- نوشته‌های مورخین مختلف است.

بایران تحلیل آنها در جامعه ایرانی و بدنبال آن تضعیف و انحطاط و تجزیه و انقراضشان هم امری بدیهی بوده است . چون ناچار بودند بخلاف دستورات دور اندیشانه چنگیز که قوم خود را از شهرنشینی، خویشاوندی با آنها بر حذر میگرد، بشهرنشینی خود بگیرند و باشهرنشینان خویشاوندی برقرار کنند و بتدریج آن خوی مغولی و سلحشوری و یاسای چنگیزی یعنی آنچه را که موجب قدرت آنها شده بود از دست داده و آئین دیگران یا شهرنشینان را بپذیرند و دچار آن نتایجی بشوند که بزرگترین امپراتوریهای دنیا : ایران ، یونان ، رم ، عرب دچار آن گردید . (۱) و در اطلاعات مختصر زیر ، چگونگی خوگیری و تحلیل این خاندان طبق پیش‌بینی‌های بالا مشهود است .

۱ - چنگیز (۶۲۴-۵۵۲)

۲ - اکتای قآن (۶۳۹-۶۲۴) - تولی - جوجی جغتای .

۳ - گیوک خان (۶۴۷-۶۳۹)

۴ - منکوقاآن (۶۵۷ - ۶۴۷) حکومتش در مغولستان بود و فردی مقتدر و مدیر و تربیت شده زیر نظر مادر مسیحی و مدبر خود بوده است و اصل آزادی مذهب را اجرا کرد .

۵ - قوبیلای قآن - حکومتش در چین بود ، تجارت در زمان او رونق زیاد پیدا کرد . برادران و نیزی « مافیوپولو » و « نیکوپولو » بدربار او آمدند و پسر نیکوپولو « مارکوپولو » مدت بیست سال از جانب این پادشاه مصدوم شاغل مهم بود . پول کاغذی چاو هم در این زمان در چین معمول شد .

۶ - هلاکو خان (۶۶۳-۶۵۱) حکومتش در ایران و پایتختش مراغه بود .

۱- رجوع شوده به مقدمه این خلدون - آثار آریاپارت و اشپنگلر . علل و عوامل دیگر

هم در این انحطاط وارد است که نمونه‌های آن برای سلسله‌های دیگر قبلا ذکر شده است ولی اهم میتوان این نکته را بحساب آورد :

هلاکوخان برای برقراری امنیت و قدرت در قلمرو غربی مغول و توسعه دادن آن ، همان مأموریت‌هایی را داشت که هدف طغرل سوم سلجوقی و خوارزمشاهیان بود و در راه آن نیز حکومت خود را از دست دادند یعنی :

۱- تسخیر قلعه الموت و سرکوبی اسمعیلیان .

۲- تسخیر بغداد و برانداختن حکومت خلفای عباسی و بهر دونیز با همکاری ایرانی‌ها که آرزویشان این بود موفق شد و در این مورد مخصوصاً همکاری سران فرقه اسمعیلیان با هلاکوخان قابل توجه است ،

۷- آباقا آن ۸- تکودار ۹- گیخاتو ۱۰- بایدو

۱۱- غازان (۷۰۳-۶۹۳) - پایتختش تبریز بود ، دین اسلام را قبول کرده و نام خود را « محمود » گذاشت .

الجبایتو (۷۱۶-۷۰۳) - مذهب شیعه را اختیار کرد و خود را « سلطان محمد خدا بنده » نامید .

۱۳- سلطان ابوسعید ملقب به بهادر (۷۳۶-۷۱۶) .

تجزیه متصرفات ایماغانان :

از زمان سلطان ابوسعید که قدرت و کفایت چندانی نداشت از هر طرف مدعیانی برای تصاحب تاج و تخت و قدرت برخاست که معروفترین آنها عبارتند از:

الف - سربداریان درسبزوار از ۷۳۸ تا ۷۸۸

ب - چوپانیان - بریاست امیر چوپان داماد ابوسعید دراران و آذربایجان از ۷۴۰ تا ۷۵۹

ج - مظفریان - بریاست امیر مبارزالدین حاکم یزد از ۷۴۰-۷۹۵

د - ایلکانیان یا آل جلایر بریاست شیخ حسن ایلکانی در عراق (بغداد) ۷۴۰-۸۱۳

غیر از مدعیان و رقبای بالا حکومت‌های نیمه مستقلی هم از زمان استیلای

مغول بودند مانند :

۱- اتابکان سلغوری یا اتابکان فارس

۲- اتابکان لرستان

۳- اتابکان یزد

۴- اتابکان کرمان

۵- آل کرت درهرات

ترکان قراقویونلو (آذربایجان) و آق قویونلو (آسیای صغیر) هم گاهی اظهار وجود میکردند ولی از بین همه این مبارزین بسال ۷۷۱ هجری تیمورنا گهان بیپیچ پیشینه خانوادگی و امکاناتی میتواند که تنها باتکای شمشیر و شهادت و سیاست خودگوی سبقت را از تمام رقبا بر باید و سلسله‌یی بنام تیموریان یا گورکانیان تشکیل دهد .

تیموریان

۹۱۲ - ۷۷۱

امیر تیمور (۷۷۱-۸۰۷) - طرح قابل بررسی درباره تیمور:

۱ - سرزمین تیموریان.

۲ - نژاد و نسب امیر تیمور : در این مورد دوقول است یکی اینکه تیمور از اعقاب چنگیز است دوم اینکه تیمور ایرانی بوده است . در این بررسی نخست باید در نظر داشت که مسأله «ملیت» با «نژاد» دو امر جداگانه است و ثانیاً حدود و مشخصاتی که برای هر کدام در تاریخ ما تا امروز مشخص شده است چیست؟ در مورد ایرانی بودن، تیمور در گفتگوهایش با «ابن خلدون» از ایرانیها در برابر ترك و عرب که ابن خلدون از آنها تعریف گفته؛ جانبداری کرده و افتخار می کند که از نژاد منوچهر ایرانی است (۱)

۳ - نام و لقب امیر تیمور : نام تیمور را از کلمه ترکی دمیر بمعنی آهن میدانند و بعضی هم ریشه آنرا از اسامی ایرانی و فارسی گفته اند . لقب تیمور «گورکان» است که آنرا از کلمه ترکی «گورکان» بمعنی داماد گفته اند ولی باین تعبیر چند ایراد وارد است :

۱ - ابن خلدون و تیمور لنگه تألیف والتر فیشل و ترجمه سعید نفیسی . صفحات

- الف - کلمه «گورکان» ترکی چرا «گورکان» نوشته میشود؟
- ب - تیمور داماد امیر حسین بوده چرا سلسله او را دامادیان گفته اند؟
- ج - تیمور بعد از مرگ زنش ، دشمنی سختی با امیر حسین پیدا کرده که بالاخره منجر بکشته شدن امیر حسین می شود و بعد هم تیمور خود امپراتوری مقتدری تشکیل داد ، چه دلیلی دارد که خود وجانشینانش را یکی از امرای جزء منتسب بکند؟
- د - کلمه «گورکان» پیش از تیمور در آن منطقه عنوان بزرگان و امرا بوده است و از دوره تیمور پیدا نمی شود.
- ه - بعضی نوشته اند که گورکان نام شعبه ای از طایفه برلاس بوده (۱) است که تیمور از میان آن برخاست .
- و - کلمه گورکان در زبان فارسی پیشینه هائی دارد . در زبان کردی بمعنی بزرگان است و بعضی هم آنرا با کلمات : گبر و گبرکان ، گور و گورکان یکی میدانند .
- ۴ - آئین - مذهب امیر تیمور هم که شیعه یا سنی یا تمایلات دیگری داشته باشد روشن نیست.
- ۵ - زبان امیر تیمور و دوره تیموری ؟ و شعار «راستی رستی» که شعار تیمور بوده است .
- ۶ - جهانگیری و جهانداری امیر تیمور (کنکاش تیموری؟) .
- ۷ - قوانین تیموری (نزوک تیموری؟)
- ۸ - چرا امیر تیمور عنوان پادشاهی را از سال ۸۰۵ قبول کرد .
- چون طبق سنت مغول ، سلطنت از آن خاندان جغتای (چنگیزی) بود و در این زمان پس از «سیورغتمش» از بازماندگان جغتای پسرش محمودخان (۸۰۵ -

۸۹۰) سلطنت داشته است . (۱)

۹ - کوشش برای برقراری روابط سیاسی و اقتصادی با کشورهای اروپائی و در این مورد نامه او بشارل ششم پادشاه فرانسه در دست است.

۱۰ - خصوصیات اخلاقی و آداب و رسوم : از صوفیان بود ! به پیر خود بسیار معتقد بوده است . اهل فن و ادب را گرامی میداشت . و دارای غریزه انتقامجوئی شدیدی بوده است .

۱۱ - پایتخت ، قلمرو و آخرین نقشه جهانگیری امیر تیمور.

پرمیش ها

۱ - چگونگی حکومت جانشینان امیر تیمور

۲ - اوضاع ایران و کشورهای آسیائی بعد از تیمور تا روی کار آمدن خاندان صفوی.

۳ - رقبای حکومت بعد از تیمور : جانشینان امیر تیمور - قراقویونلوها (آذربایجان) - آق قویونلوها (آسیای صغیر) - شیر و شاهیان .

۴ - چگونگی سقوط قسطنطنیه بدست ترکان عثمانی (۸۵۷ هجری - ۱۴۵۳ میلادی)

۵ - اوضاع سیاسی و اجتماعی اروپا بعد از تیمور تا روی کار آمدن خاندان صفوی .

نتایج و اثرات حکومت ترانیها یا ترکها

- و -

ایلخانان مغول و تیمور در ایران

اقوامی که از ماوراءالنهر بایران تاختند اکثراً از نژاد ایرانی بودند . با ورود ترکها بصرحه تاریخ ایران هردو گروه تورانی و ایرانی متحداً - که شمشیر در دست ترکها و فکر و قلم و تشکیلات با ایرانیها بود- بر ضد عرب بنبرپرداختند

۱- کتاب « ابن خلدون و تیمورلنک »

بتر تیبی که گذشت این دو گروه دارای فرهنگ مشترک بودند و از طرفی مرکز مانویت آئین ایرانی که در دوره ساسانیان پیدا شد در توران زمین بود و از طرف دیگر شاهزادگان ساسانی بعد از شکست از عرب در مرزهای شرقی شاهنشاهی ایران مرکزیتی ایجاد کرده و هنر و صنعت و فرهنگ ایرانی را با محدود منتقل کرده بودند. آئین بودا که آئین هند و آریائی است در چین و توران زمین گسترش پیدا کرده بود و اغلب اقوام این حدود در این آئین بودند، چنانکه بعضی از ایلخانان هم مانند هلاکو بودائی بوده‌اند (گرچه مادر و زن هلاکو مسیحی بود و خودش ظاهراً بآن دین تمایل نشان می‌داد ولی در باطن بدین بودائی معتقد بوده است بعضی از جانشینان هلاکو هم در آئین مسیحیت بوده‌اند). خود فرهنگ چینی و اختراعات آنها بسیار قابل توجه و استفاده بوده است. و اقوام این منطقه هم از این فرهنگهای درهم اطلاعاتی داشتند. بنابراین اگر با همه بی‌اطلاعی ترکها از دانش و تمدن شهرنشینی و رفتار خشنی که چنگیز و تیمور داشته‌اند، صنعت و هنر و ادبیات و تاریخ نویسی و دانش و ریاضی در این دوره توسعه فراوانی پیدا کرده؛ جای هیچگونه شگفتی نخواهد بود.

دکتر ویلسن مینویسد: «جای بسیار تعجب است که این فاتح خونخوار (تیمور) در عین حال مشوق صنعت و ادبیات بوده و پس از آنکه از تسخیر ایران فارغ شد بساختن ابنیه و آثار عالی پرداخت. از نوادریام و عجایب روزگار اینست که در این دوره حتی در مواقع انقلابات و لشکرکشی‌ها صنعت بطور شگفت‌انگیزی ترقی و پیشرفت^۳ نموده.» (۱)

دوره حکومت ترکها علوم و ادبیات توسعه پیدا کرد و در زمان چنگیزیان و تیموریان هم در ادامه بود و شعرا و عارفانی چون: سعدی، شیخ عطار، حافظ، مولوی، عراقی، امیر خسرو دهلوی، خواجوی کرمانی، سلمان ساوجی، عبید

زاکانی ، ابن یمن ، اوحدی و جامی ... و دانشمندان و محققینی مانند : عظاملك جوينی ، خواجه شمس الدین محمد جوينی ، خواجه رشیدالدین فضل الله ، خواجه نصیرالدین توسی ، وصافی ، حمدالله مستوفی و حسین کاشفی ریاضی دانان معروف غیاث الدین جمشید کاشی و معین الدین کاشی در این دوره بودند و مینیاتورسازی ، معماری ، نقاشی ، تزیین و رنگ آمیزی و بطور کلی صنعت بکمال رفته است ، بیش از همه علوم ، ریاضی و ستاره شناسی پیشرفت کرده و در شهرهای مهم و پایتخت ها رصدخانه های دایر گردیده و دانشمندان در این مراکز علمی گرد آمده و بمطالعه پرداختند . در اغلب شهرها مانند یزد و اصفهان «مساجد وقت- الساعه» ساخته شد (۱) که ساعت و روزها و ماههای ترك و رومی و عربی و جلالی را از روی آن میدانستند . مجالس شاهزادگان تیموری «بایسنغر» و «الغ بیگ» مجمع اهل فضل و ادب گردید و سمرقند و هرات مراکز عمده هنر و فرهنگ ایرانی بود ، شاهنامه فردوسی و حماسه ها و دوره های پهلوانی تاریخ ایران باستان مورد استقبال شدید قرار گرفته و بسبك آن شاهنامه نویسی معمول شد . (۲)

این آثار و فرهنگ و هنر و صنعت و علوم براساس فرهنگ ایران و عرب و چینی تا پایان حکومت تیموریان و آق قویونلوها در ایران بود که هنگام جنگهای صلیبی و برخورد با اروپائیان ، باروپا منتقل شده و با سقوط قسطنطنیه بسال ۱۴۵۳ میلادی برابر ۸۵۷ هجری موجب کشفیات جغرافیائی و اختراعات دیگر و بالاخره ازعوامل «رنسانس» یا تجدید حیات در کشورهای اروپائی گردید .

آمدن اقوام ترك و مغول بایران گرچه پاره امکانات فرهنگی و صنعتی در ایران فراهم کرد و تا اندازه ای استبداد دینی و فکری را از بین برد ، ولی بطور کلی برای تعلیم و تربیت و تجهیز طبقات مختلف جامعه محیط اجتماعی مناسبی ایجاد نکرد و خود پای نژاد زرد راهم باین سرزمین باز کرده ، موجب اختلاط خونی و

۱ - تاریخ یزد .

۲ - تفسیر آ- ستاریکف و تاریخ ایلخانان ایران نگارش دکتر مرتضوی.

فرهنگی و اخلاقی نابسامان بیشتری شد. نظام عشیره‌ای و ملوک‌الطوایفی و فئودالی را در ایران برقرار کرده، موجب رکود رشد فرهنگ و نظام شهرنشینی و عدم تعمیم تعلیم و تربیت و همچنین مسبب تنزل سطح اخلاق عمومی در کشور گردید. و بتدریج زمینه یک روحیه بی‌قیدی و اطاعت کور کورانه و بندگی را در جامعه بوجود آورد بدین ترتیب مبارزات فرهنگ و قومیت متضاد عرب و ایزانی و تورانی و مغول و اوضاع و محیطی پیش آورد که خود تازه‌واردین را هم با انحطاط و تحلیل برد. چنانکه می‌بینیم در اینجا هم فقط باید سرشت و دینامیک جامعه ایرانی برای نجات از محیط و تربیت‌های زهر آگین و غیر مساعد بتلاش و نبرد میپرداخت. و برای چنین موردی است که «سرکلارمونت اسکرین» می‌نویسد (۱) «زیرکی و هوشیاری ایرانی‌ها هم موجب شده که کسی نتواند بر آنها تسلط یابد و راز قوام و دوام آنها بصورت یک ملت آزاد و مستقل طی سنین متمادی همین است. روی همین اصل است که معتقدم برای چه ایران در میان کشورهای جهان، برای دانش-جویان تاریخ، جالب‌ترین کشورهاست. (۲)

۱ - «جنگ جهانی در ایران» بقلم سرکلارمونت اسکرین ژنرال کنسول سابق انگلیس در مشهد - روزنامه کیهان ۱۵ مهر ۱۳۴۱ شماره ۵۷۶۸.

۲ - پیدایش چنین معجونی از گروه‌های مختلف انسانی است که: فردوسی را آن روزگار وحشت زده از تزلزل بنیاد نژادی ایرانی بقول رستم فرخزاد متوسل کرده و روزنامه کیهان را امروز باختصاص دو سرمقاله خود باین مسائل و مجله مسائل ایران، را بحق بطرح چنین معمائی برای گره‌گشائی واداشته است. همچنین وزارت فرهنگ را در اتخاذ هدف واحد و مشترکی (ایرانی‌یی که تربیت میکند چه خصوصیات باید داشته باشد و جامعه چه نوع فردی میخواهد) دچار اشکالاتی کرده است. از طرف دیگر عدم توافق فکری و اخلاقی و خونی و مذهبی و قومی است که موجب ازم پاشیدن بنیاد هر حزب و سازمان و کارهائی است که نیاز به همکاریهای اجتماعی و گروهی دارد و بالاخره باز در وظیفه دولت است که با شناسائی گروهها و استعدادهای مختلف تحت اختیار خود، آنها را با تسلط تمام دلسوزانه رهبری بکند.

صفریان

۱۱۴۸-۹۰۵

چگونه ممکن است، در بین رقبای متعدد و قوی که دارای پیشینه‌های حکومت و نفوذ نظامی و اجتماعی و قدرت ایللی بودند، خانواده‌یی، بی هیچ پیشینه حکومتی؛ قدرتی ایجاد کرده و گوی سبقت در میدان مبارزه از رقبای خود بر باید؟! برای پاسخ دادن باین پرسش باید درمسائل زیربررسی پرداخت:

اصل و نسب - شخصیت رؤسای خاندان - سرزمین - آئین و عقاید دینی - مکتب دینی و سیاسی و وجود مریدان - هفت ایللی که تیمور بواسطت خواجه علی آزاد کرد - خویشاوندی با خانواده‌های بانفوذ: شیخ صفی‌الدین دختر شیخ زاهد گیلانی را بزنی گرفت و سلطان جنید خواهر او زون حسن و سلطان حیدر دختر او زون حسن را - تعقیب مداوم يك هدف (ایجاد نفوذ و قدرت) ازطرف تمام افراد خانواده از شیخ صفی‌الدین تا روی کار آمدن شاه اسمعیل مدت ۲۵۵ سال - موقعیت سیاسی شرق و غرب .

نکات قابل توجه در روی کار آمدن صفریان

۱- ظهور سلسله شهر نشین ایرانی بعد از سلسله‌های آل زیار و آل بویه در برابر حکومت چادر نشینان و تسلط مذهب شیعه (مذهب شهر نشینا) بجای مذهب سنی (مذهب چادر نشینان) .

۲- خاندان صفویان از آذربایجان برخاستند و در آغاز بزبان آذری از شاخه های زبان آریائی و ایرانی سخن می گفتند . بعضی از محققین هم باین سبب که از آذربایجان، سرزمین مادها بودند، این خاندان را سلسله یا حکومت «ماد» نوشته اند. (۱)

۳- شیخ صفی الدین اردبیلی (۷۳۵-۶۵۰) و جانشینان او از صوفیان و دروایش بوده اند و این عده همانگونه که عارفان در ادبیات ایران از نظر خصوصیات فکری ایرانی، آثار برجسته و متینی از خود بیادگار گذاشته اند، در امور اجتماعی و دینی تاریخ بعد از اسلام با خصوصیات و دردهای ایرانی ؛ نقش مؤثری بازی کرده و مقید باصول ایرانی بوده اند .

۴- بعضی از محققین صفویان را از سادات نمیدانند و در شجرةالنسب آنها که بامام موسی کاظم برسد تردید دارند و معتقدند (۲) اینکه ؛ عنوان « شیخ » و « سلطان » را هم بخود اختیار کرده اند از این لحاظ بوده است .

۵- صفویان گرچه خودشان مذهب شیعه را رسمیت دادند ، ولی در آغاز فعالیت های خود با قراقویونلوهای شیعی مذهب (غلاة شیعه) در آذربایجان نساخته و بدیاربکر تبعید میشوند و در آنجا با آن قویونلوهای سنی مذهب برضد قراقویونلو ها خویشاوندی و همکاری می کنند . (۳)

۶- شیخ جنید که مانند نیاکانش پیشوای مذهب شیعه بود ، بعد از تبعید بدیاربکر خواهر اوزون حسن، خدیجه بیگم را که مذهب سنی داشتند بزنی میگیرد

۱- سفرنامه شاردن ترجمه محمد عباسی .

۲- رجوع شود بکتابهای : « شیخ صفی و تبارش » تألیف کسروی - دیوان شاه اسمعیل خطائی ، تصحیح تورخان گنجهای ، از انتشارات مدرسه زبانهای شرقی دانشگاه ناپل ، چاپ رم ۱۹۵۹- مقاله جامع عباس زریاب خوئی در مجله راهنمای کتاب شماره چهارم سال سوم آبان ۱۳۳۹ ص ۵۵۵- کتاب زندگانی شاه عباس اول - جلد اول تألیف نصراله فلسفی صفحات ط و ۲۵۷.

۳- تاریخ ایران رشید یاسمی برای سال پنجم دبیرستانها سال ۱۳۲۴ ص ۴۲.

واژ خویشاوندی این دو خاندان روحانی و سیاسی، سلطان حیدر که مظهر قدرت هر دو خاندان بود بدنیا آمد. از طرفی میدانیم مادر حسن بیگ یکی از شاهزاده خانمهای خاندان امپراتوران عیسوی ترابوزان بود و خود او نیز دختر «کالیو حنا» پادشاه ترابوزان را که کاترین نام داشت بزنی گرفت. کاترین یا دسپینا خاتون از حسن بیگ سه دختر و یک پسر یافت، یکی از آن دختران «مارتایا حلیمه بیگی آغا ملقب بعلمشاه خاتون» نام را بعقد شیخ حیدر صفوی درآوردند و شاه اسمعیل از او بوجود آمد.

۷- بر روی درفش شاهنشاه صفوی علامت + که تصور می‌رود همان صلیب باشد (۱) دیده می‌شود.

۸- ادعای خدائی و پیامبری و امامت از طرف شاه اسمعیل که در دیوان «شاه اسماعیل خطائی» صراحتاً آمده است (۲)، نشان می‌دهد که خاندان صفویان؛ خصوصاً شاه اسمعیل عقاید خاص و قابل توجهی داشته‌اند.

۹- گفته‌اند هنگام روی کار آمدن شاه اسمعیل زرتشتیان ایران جشن گرفته و بزرگداشتیان هند بشارت داده‌اند که «هوشیدر» آئین زرتشت که موعود است ظهور کرده است. (۳)

۱- این علامت در تاریخ ایران پیشنهادها و کهنی دارد و در آثار پیش از اسلام و پیش از مادها بیشتر دیده شده است، بر روی جام زرینی هم که اخیراً از تپه حسنلوی آذربایجان مربوط بآثار پیش از مادها کشف شده؛ هست. در آثار دوره اسلامی هم وجود دارد و بصورت صلیب شکسته در مسجد جمعه اصفهان باقی است و تا این اواخر بردروازه‌های تهران قدیم هم بوده است. بعضی آنرا بنشانه‌های مهرستایان و خورشید تعبیر می‌کنند. رجوع شود به تحقیقات دکتر عیسی بهنام و مجله ایران باستان سیف آزاد و تحقیقات مربوط بآئین مهر.

۲- در تفسیر این ادعاها رجوع شود بهمان مقاله ارزنده آقای زریاب خویی در مجله راهنمای کتاب.

۳- ایران کوده شماره ۱۶ هوشیدر و شاه اسمعیل از استاد ارجمند جناب دکتر صادق

کیا

نتیجه :

با توجه بنکات بالا ؛ خاندان صفوی در آغاز کار تعصب در مذهب شیعه نداشته‌اند و این مذهب را صرفاً برای تهییج ملت و تحکیم مبانی ملیت ایرانی و ایجاد وحدت بر ضد دولت سنی مذهب عثمانی اختیار کرده‌اند ، چنانکه بعضی از مورخین نیز بر این عقیده می‌باشند . (۱)

سیاست داخلی و خارجی شاه اسمعیل اول

۱- انتخاب مذهب شیعه برای ایجاد وحدت ملی و تجهیز ایده‌ئولوژیکی افراد در برابر سنی‌های متعصب عثمانی (۲)

۲- رسمیت دادن زبان ترکی (زبان درباری و زبان سیاست آنروز) بجای زبان آذری در آذربایجان در برابر زبان و آداب و رسوم فارسی که در دربار عثمانی معمول شده بود .

۳- انتخاب کلیه القاب و اصطلاحات مخالف معمول دولت عثمانی مانند : سلطان برابر پاشا و عالی‌قاپو برابر باب‌عالی (دربار)

۴- ایجاد سپاه منظم و ثابت بنام « قزلباش » بجای سپاه پراکنده چریکی .
۵- ایجاد حکومت متمرکز مقتدر دینی و سیاسی و برانداختن روش ملوک‌الطوایفی .

۶- تمایل به برقراری روابط سیاسی و اقتصادی و نظامی با دولتهای اروپائی بر ضد دولت عثمانی .

نتیجه :

با خصوصیات که صفویان دوره خود را آغاز می‌کنند « شاردن » این دوره را « قرون وسطی » در ایران می‌نامد . میدانیم از اواسط حکومت ساسانیان ، اروپا قرون وسطای خود را شروع کرده بود (۳۹۵ میلادی) و در ایران نیز خصوصیات

۱- کتاب زندگانی شاه اسمعیل صفوی از رحیم زاده صفوی چاپ ۱۳۴۱ صفحه ۱۱۷ .

۲- کتاب « زندگانی شاه اسمعیل صفوی » تألیف رحیم زاده صفوی ص ۱۴۷ .

قرون وسطی از همان دوره ساسانیان آغاز میشود . منتهی دردوره صفویان که اروپا قرون جدید را سپری میکرد مادوباره دوره قرون وسطی را تجدید میکنیم (نشانه های « رنسانس » با روی کار آمدن نادر ظاهر میشود که از آن نیز با گرفتاریهای سیاسی و اجتماعی آنروز فرصت استفاده پیش نمیآید) . (۱)

دردوره ساسانیان باتوجه به تعصبات دینی و رسمیت آئین زرتشت در داخل کشور و برقراری استبداد دینی ، پیروان مذاهب مختلف : مانوی ، مهرستایان ، مزدکی ، عیسوی در اقلیت و فشار و محرومیت قرار میگیرند . از طرف دیگر چنین تعصبات شدید دینی هم در امپراتوری روم شرقی بود که اساس جنگهای خونین این دو امپراتوری هم نژاد را در غرب و شمال غرب ایران تشکیل میدهد ، در جبهه شمال شرق نیز که دائماً ساسانیان با هیاتله در جنگ بودند که در نتیجه این جنگهای ممتد : بنیه انسانی ، اقتصادی و نظامی کشور تضعیف شده و دولت ساسانیان سقوط می کند . دردوره صفویان جانشین استبداد دینی زرتشتی استبداد مذهب شیعه بوده و بجای هیاتله و روم شرقی ، اوزبکها و عثمانیها بتاخت و تاز می پردازند . بنابراین از همان آغاز کار راز تکرار تاریخ و اشتباه و نتیجه را میتوان پیش بینی کرد و اینجا است که میگویند : تاریخ همیشه يك مثال منفی است : آنچه نباید کرد ، بما میآموزد ، آنچه باید بکنیم ، چیزهای ابدایی و ابتکاری و اختراعی است . (۲)

اقدامات شاه عباس اول برای ایجاد قدرت و اصلاحات در کشور

بعد از شاه اسمعیل اول با روی کار آمدن شاه طهماسب که روش تدافعی پیش گرفته و وسیله ایراکه شاه اسمعیل برای رسیدن به هدف اتخاذ کرده بود ، خود هدف

۱- رجوع شود بکتاب « گریزی بعلوم اجتماعی » اثر دیگر نگارنده قسمت تحولات اجتماعی در تاریخ ایران .

۲- رجوع شود بکتاب « آسیا در کشمکش با اروپا » هونها و ساسانیان ازفرانتس آلتهایم ترجمه دکتر منشی زاده و سخن فاضلانه مترجم .

قرارداده و از طرفی هم فاقد آن شایستگی شاه اسمعیل بود ، از سال ۹۳۰ تا ۹۹۵ سال روی کار آمدن شاه عباس اول ، بتدریج وضع کشور روبه ضعف و هرج و مرج رفت. و دشمنان قدرت بیشتری پیدا کردند تا اینکه « شخصیت » و کفایت و لیاقت شاه عباس باز این خلأ را پر کرده و با سیاست دوراندیشانه ، با همه عدم امکانات ، ایجاد امکانات و قدرت و شهرت برای کشور کرد که مبنای و روش آن بترتیب زیر میباشد :

- ۱- صلح با دولت عثمانی و واگذار کردن شمالغرب و مغرب ایران بآن دولت در آغاز کار برای پرداختن باصلاح سازمان داخلی کشور .
- ۲- تحدید و تضعیف قدرت امرا و رؤسای ایلات و طوایف (مانند فراهم ساختن وسایل قتل مرشد قلی خان)
- ۳- تحدید قدرت قزلباشها که بعلمت ضعف دولت راه خودسری پیش گرفته بودند و تقویت شاهسونها (دوستانان شاه) در برابر آنها .
- ۴- تعدیل استبداد دینی یا اصلاحات دینی و آزادی دادن به پیروان ادیان دیگر . (۱)

- ۵- برقراری روابط دوستانه با دولتهای مسیحی اروپائی و جلب همکاری آنها برضد دولت عثمانی (آمدن برادران شرلی بایران) .
- ۶- تقویت بنیه اقتصادی (مسأله خلیج فارس و بنادر آن) و نظامی کشور (ایجاد کارگاههای توپریزی ۰۰۰۰) و پرداختن بعمران و آبادی و رفاه مردم .
- ۷- استفاده از تمام اقدامات بالا برای جنگ با دولت عثمانی دشمن سرسخت ایران و برگرداندن نواحی ایرانی نشین و آماده کردن مقدمات کار: منتقل کردن

۱- ترجمه های فارسی « تورات و انجیل » مجله راهنمای کتاب ، نوشته والتر میشل استاد دانشگاه برکلی « کالیفرنیا » ترجمه احمد آرام شماره های : پنجم سال دوم ص ۶۷۴ و اول سال سوم ص ۱۷ دوره شاه عباس اول و شماره دوم سال سوم ص ۱۶۸ دوره نادر .

پایتخت از قزوین باصفهان - کوچ دادن ارامنه جلفای آذربایجان باصفهان و دنبال بهانه گشتن برای جنگ (مسأله تجاوز عثمانیها به سلماس) .

۷- نقشه مقابله با اوزبکها و ترکمانان در خراسان مانند: کوچ دادن عده‌ای از قاجارها از آذربایجان بمر و اطراف رودخانه گران .

علل ضعف و سقوط صفویان

بعد از شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵) از جانشینان او کسی که بتواند کشور را درست اداره و رهبری بکند ، بغیر از شاه عباس دوم (۱۰۷۷-۱۰۵۲) بسلطنت نرسید . این پادشاه نیز مانند شاه عباس اول مدیر و کاردان و روشن بین بوده و جهل و تعصب در کارها نداشته است چنانکه همیشه میگفته : **حکومت بر قلوب و ضمائر و معتقدات مردمان؛ با خدا است ، سلاطین بر ظواهر و اجسام خلق سلطنت دارند ، همه ساکنان کشور فرزندان این آب و خاکند و پادشاه باید آنانرا بدون تفاوت از چشمه عدل خود سیراب کند .** و بعد از او است که دوباره کشور روی به هرج و مرج رفته و عدالت اجتماعی فراموش شده و بسال ۱۱۳۵ زمان سلطنت شاه سلطان حسین اصفهان پایتخت شاهنشاهی ایران در نتیجه قیام چند هزار نفر افغانه غلجائی یا ساکنین یکی از استانهای کوچک ایران سقوط می کند . این سقوط نتیجه شکست نظامی و یا تنها حمله افغان نبوده ، بلکه علل و عوامل مختلف در پیدایش چنین وضعی مؤثر بود قبلا مقدمات آن مثل سقوط دوره‌های پیشین در درون همان سازمان اجتماعی و اداری و سیاسی و دینی و اقتصادی کشور فراهم شده بود که بطور کلی همه در چند اصل زیر خلاصه میشود:

- ۱- نبود « شخصیت » کاردان و مدیر در راس کار .

- ۲- وجود زنان و شاهزادگان متعدد و از اقوام مختلف در دربار .

- ۳- وجود تشمت و رقابت در دربار ، بین شاهزادگان ، فرماندهان و رؤسای ایلات و طوایف و یاعدم هم آهنگی کامل بین گروههای اجتماعی مختلف وارکان کشور .

۴ - توجه نداشتن پادشاهان بانتخاب جانشینان لایق و تربیت فرزندان و جانشینان برای کشورداری چنانکه از معایب شایسته‌ترین پادشاهان صفوی که شاه عباس اول بود می‌نویسند : تمرکز فوق‌العاده‌ی در امورداده بود، همه کارهای جزئی و کلی بر حسب فرمان او بایستی انجام شود ، نزدیکان خود حتی فرزندان را در کارها دخالت نمیداد . در سال ۱۰۲۳ در سفر گرجستان فرزند خود صفی میرزا را بدست شخصی به هودنام بقتل رسانید، دو پسر دیگرش را کور کرد و سایر شاهزادگان را از بینائی محروم و یا بتوقف در حرمسرا محکوم فرمود ، تا در مصاحبت زنان و خواجeh سرایان از خوی مردی و مردانگی عاطل و از جهانداری و مردم‌داری عاجز ماندند .

۵ - وجود استبداد دینی در کشور که موجب نارضائی پیروان مذاهب دیگر شده بود ، نشانه و نتیجه بارز آن : استفاده افاغنه سنی از این موقعیت و گرفتن فتوا از علمای سنی بر ضد شیعیان و حمله باصفهان می‌باشد که موجب سقوط دولت صفویان گردید . و شایعه همکاری زرتشتیان با افاغنه و روابط سفیر مسیحی (۱) دربار روسیه با گرگین خان ، برای جدا کردن ارمنستان و گرجستان از ایران است. محیط استبدادی موجب انجماد فکری افراد و رکود رشد ، استعداد های متفکرین و مبتکرین شد که صائب تبریزی (۱۰۳۶-۱۰۱۰) شاعر معروفی که خود از فشار محیط بهند (۲) پناه برده بود وضع آنروز را چنین بیان میکند :

بلند نام نگردد کسی که در وطنست	زنقش ساده بود تا عقیق در یمنست
دل رمیده ما شکوه از وطن دارد	عقیق ما دل پر خونی از یمن دارد

جای دیگر در اشاره بتسلط عالم نمایان شکم پرور بنام دین میگوید :

۱- « سیر روابط و حقوق بین الملل » تألیف دکتر متین دقتری ص ۶۷ از کتابهای جیبی

۲- توضیح آنکه در آن زمان نوادگان تیمور وارث تمدن و فرهنگ ایران در هندوستان حکومت داشتند و دربار هند و همچنین دربار عثمانی هم محل تجمع شعرا و دانشمندان ایرانی شده بود و آداب و رسوم ایرانی را معمول داشتند.

کار با عمامه و قطر شکم افتاده است خم در این مجلس بزرگیها با فلاطون کند
و یا :

مخور صائب فریب فضل از عمامه زاهد که در گنبد زبی مغزی صدا بسیار می پیچد
و همچنین :

عقل و فطنت بجوی نستانند دور ، دور شکم و دستار است (۱)
۶- جنگهای مداوم با دولت عثمانی و اوزبکها که بنیه انسانی و اقتصادی
جامعه را تضعیف کرده بود .

۷- تضعیف و از بین رفتن خانواده های ممتاز و شخصیت های کشور بدست
پادشاهان صفوی ، مخصوصاً شاه عباس اول (۲) و شاه سلیمان که در موجب کم
بود شخصیت در کشور و روی کار آمدن افراد کم مایه و ضعیف شده بود .
۸ - پیدایش شخصیت فوق العاده بی مانند نادر .

۱ - تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر رضا زاده شفق چاپ سال ۱۳۲۱ ص ۳۷۱

۲ - دومرگان ، شاه عباس اول را «لوائی چهارده» ایران میدانند.

افشاریان^(۱)

۱۲۱۸ = ۱۱۴۸

نادر (۱۱۶۰ - ۱۱۴۸) :

نادر زمانی برخواست که استقلال کشور کاملاً از بین رفته بود: افغانه اصفهان و روسها شمال و عثمانیها غرب و شمالغرب ایران را تحت اختیار خود در آورده بودند. از نظر رقابت‌های جهانی در روسیه «پتر کبیر» نقشه‌های جهانگیری و مقابله با نیروی عظیم دریائی و قدرت استعماری انگلیس را ریخته و انگلستان در تلاش بسط مستعمرات خود و نفوذ در قاره آسیا و حفظ هندوستان بود. در فرانسه نیز برای ساختن کشور نو زمینه انقلاب و پیدایش «ناپلئون» فراهم می‌شد.

نادر که او را «ناپلئون آسیا» گفته‌اند (اغلب نقشه‌های انقلابی و اصلاحی و دینی و نظامی نادر با ناپلئون و پتر کبیر مشابه است) در چنین موقعیتی مسئولیت امور کشور چند هزار ساله ایران و برافراشتن درفش شاهنشاهی آنرا که آشیان خود را ترك گفته بود بعهده گرفت. و می‌توان گفت بهترین موقعیتی بود که برای

۱ - برای کسب اطلاعات مختصر و سودمند و «درسی» تاریخی رجوع شود به آثار رشید یاسمی که برای تدریس نوشته شده و بعضی از اطلاعات این کتاب نیز از آثار ایشان و عباس اقبال استفاده شده است.

تجدید قدرت و افتخارات برای ملت ما پیش آمده بود و اگر چنانکه نقشه‌های جهانگیرانه و توسعه طلبی: روس و انگلیس و عثمانی و شرایط نادر را برای پذیرفتن سلطنت مورد بررسی قرار دهیم کاملاً روشن می‌شود که چگونه نادر با کشف نکات ضعف کشور و راههای اعمال نفوذ سیاستهای خارجی با نقشه‌های دوراندیشانه خود، کوششهای آنها را خنثی و بی‌ثمر می‌گذاشت ولی متأسفانه این فرصت زود از دست رفت و دیگر بعد از آن درمیدان رقابت‌های سیاسی و اقتصادی و نظامی دولتهای تازه نفس و هیولای صنعت و ماشین امکان «فکر» و «طرح» آزاد پیش نمی‌آمد. (۱)

نادر در عرض مدت کم سلطنت خود بهمران و آبادی، سازمان اداری کشور، ایجاد نیروی دریائی، تشکیل سپاه مقتدر و توسعه قلمرو پرداخت که برای خود و کشورش شهرت جهانی و تاریخی کسب کرد. در دین تعصب نداشت و در همه موارد سیاست و منافع کلی کشور را در نظر می‌گرفت. بارو حانیون ادیان مختلف مشورت می‌کرد و همه را محترم می‌داشت و روی این اصل «سرجان ملکم» دین نادر را «یکتای پرستی» می‌نویسد.

نادر با نبوغ نظامی و تدابیر دوراندیشانه جهاننداری و پرستش خدای واحد، می‌خواست امپراتوری با قدرت واحدی در دل قاره آسیا از ملل و اقوام و پیروان ادیان مختلف بوجود بیاورد که جانشین امپراتوری ایران باستان باشد. «پس از پذیرفتن سلطنت در دشت مغان، سیاست مذهبی را که شرط پذیرفتن تاج و تخت کرده بود بموقع اجرا گذاشت و «صدرالصدور» پیشوای علمای دینی را که سیاست مذکور را «مخالف مصالح مؤمنین حقیقی» گفته بود در دم از بین برد. و برای محدود کردن روحانیان، راه ارتزاق آنها را مسدود کرد و دستور داد تمام اوقاف را ضبط و درآمد آنها را بمصرف سپاه برسانند. آنگاه بافرستادن هیئتی به قسطنطنیه

۲ - برای کسب اطلاعات راجع بتحولات اجتماعی و تاریخی دوره قاجاریان رجوع

شود بکتاب «گریزی بعلوم اجتماعی» اثر دیگر نگارنده.

بدولت عثمانی پیشنهاد کرد که چون ایرانیان دست از عقیده خود نسبت با اهل سنت برداشته‌اند، علمای تسنن «آئین جعفری» را پنجمین مذهب اسلام در ردیف مذاهب دیگر: حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی بشناسند. سیاست خشن نادرشاه نسبت بروحانیون تعدیلی در قوای مملکت ایجاد کرد و تا حدی تعصب و کینه دولت عثمانی را تقلیل داد و روابط بین اهل سنت را با شیعیان بهبودی بخشید». (۱)

رسانایی در ایران بعد از نادر

یا بازگشت بسبک قدیم

در دوره صفویان امور دینی و اجتماعی و آموزش و پرورش، همه بدست روحانیون بود و عارفان و دانشمندان را زیاد خریداری نبود ولی در دوره افشاریان و زندیان، در نتیجه کم شدن تعصب مذهبی و تغییر رویه نسبت با اهل تصوف، شعرا و نویسندگان بسبک پیشینیان برگشتند و بشیوه بزرگان علم و ادب پیش از استیلای مغول مانند: فردوسی، فرخی، منوچهری، خاقانی سعدی و مولوی سخن گفتند که هرگز چنین نهضتی اصفهان بود و روح قهرمان دوستی و افکار پهلوانی و شاهنامه نویسی مانند: شاهنامه نادری «محمدعلی طوسی» معروف به فردوسی ثانی مورد توجه قرار گرفت. اشعار آمیخته بعرفان سرودند و تاحدی از لفاظی و تکلفات در انشاء نویسی دوری جستند که باروری چنین نهضتی بدوره قاجاریان هم رسید و در نتیجه مکاتبه با اروپائیان و حشر با آنان هم در نشر بطرف اصلاح و سادگی و روانی و متانت متمایل گردیدند. سید احمد هاتق اصفهانی (مرگش در ۱۱۹۸) و میرزا حبیب قآنی شیرازی (۱۲۷۰ - ۱۲۲۲) و میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی (مرگش در ۱۲۵۱) عالیتیرین نمونه نظم و نثر این دوره را بوجود آوردند (۲) در چنین موقعیت

۱ - رجوع شود به «تاریخ فرهنگ ایران» تألیف جناب آقای دکتر صدیق چاپ

سال ۱۳۳۶ صفحات ۲۷۰ و ۲۹۰.

۲ - ص ۳۰۲ تاریخ فرهنگ ایران.

وزمانی است که «هاتف» دوباره مسائل عرفانی را که از پدیده‌ها و مکاتب اصیل و
کهن ایرانی است دو پرستش خدای یگانه پیش کشیده می‌گوید :

یار بی پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولی‌الابصار

.....

پی بری گر برآزشان دانی که همین است سرّ آن اسرار

که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو (۱)

پایان قسمت مربوط بایران

چگونگی آغاز تاریخ قرون جدید در اروپا

عوامل و علل رنسانس

(عصر تجدید حیات ادبی و هنری علمی و اجتماعی)

۱ - استبداد دینی و توجه خاص به عقاید دینی ، بی اعتنائی به عالم مادی دنیا و پشت پازدن ب کلیه لذا ید دنیاوی و در نتیجه از بین رفتن روح نشاط و عشق بزبائی و ذوق و تفکر و ابتکار در قرون وسطی که عوامل مهم پرورش هنرهای زیبا و آثار ادبی است - تسلط اقوام بی فرهنگ و چادر نشین ژرمن و هون باروپا - حکومت فئودالها - بی توجهی بروحیات و استعدادها و سرشت جامعه های مختلف اروپائی و تشکیل يك حکومت عمومی دینی - برقراری دستگاه انگلیزیسیون یا تقطیش عقاید در اروپای قرون وسطی .

۲ - جنگهای صلیبی که منجر به : خونریزیهای بی حد - فقر اقتصاد عمومی نارضائى عمومی - تضعیف سنیورها و فئودالیتة - قدرت پیدا کردن رعایا و زیردستان و در نتیجه پیدایش حکومتهای انفرادی متمرکز مقتدر سیاسی و انتقال علوم و حکمت مشرق زمین باروپا شد .

۳ - باروت (وسیله تغییر صورت جنگها و از بین بردن قلاع نجبا شد)
قطب نما (وسیله اکتشافات جغرافیائی) کاغذ (موجب انتشار نوشته ها و عقاید و اشعار
و تصنیف های عامیانه شده و اصل ثابت و انحصاری زبان علمی و دینی لاتین را از بین
برد) چاپ (بعد از انتقال از چین باروپا ، اختراعش بوسیله «گوتن برگ» آلمانی
در سال ۱۴۵۵ تکمیل گردیده و موجب سهولت تکثیر نوشته ها شد)

۴ - فتح قسطنطنیه بسال ۱۴۵۳ میلادی برابر ۸۵۷ هجری بدست سلطان
محمد دوم عثمانی و انقراض امپراتوری روم شرقی - انتقال حکمت و فلسفه یونانی
باروپا - بسته شدن راه های ورودی و تجارتی شرق و غرب .

۵ - اکتشافات جغرافیائی : هند غربی یا امریکا ، وسیله « کریستف کلمب »
دریانورد معروف ایتالیائی بسال ۱۴۹۲ و بعد وسیله «آمریکو وسپوس» دریانورد
اسپانیولی (۱۵۰۳ - ۱۴۹۷) - دور زدن کره زمین بآرزوی رسیدن بشرق وسیله
«ماژلان» دریانورد معروف پرتغالی (۱۵۲۲ - ۱۵۱۹) - کشف راه «دماغه امید
نیك» جنوب افریقا بهندوستان بدست «واسکودو گاما»ی پرتغالی (۱۴۹۷-۱۴۹۹)
و آلبو کرک پرتغالی (۱۵۱۰ - ۱۵۰۷) .

۶ - پیدایش بازار و ثروت و امکانات اقتصادی جدید بواسطه کشف آمریکا
و نقاط دیگر و آگاهی از وجود نواحی و تمدنهای مختلف و در نتیجه متزلزل شدن
اساس کلیه افکار مسلط دینی و نظامی و اقتصادی و طبقاتی و فئودالی قرون وسطی .

۷ - پیدایش نهضت های دینی : در آلمان «مارتین لوتر» (۱۵۴۶ - ۱۴۸۳)
که انجیل را بآلمانی ترجمه کرد و موجد مذهب جدید پرتستان در دین مسیح شد.
در فرانسه «کالون» (۱۵۶۴ - ۱۵۰۹) که عقاید او موجب پیدایش فرقه جدیدی بنام
«کالونیست» ها گردید که جزو دسته پرتستانها محسوب می شوند . در انگلستان
اصلاح مذهبی رامنند سوئد و نروژ پادشاه خود بعهده گرفت و هانری هشتم (۱۵۴۷-
۱۵۰۹) رابطه خویش را با کلیسای کاتولیک قطع کرد و طریقه ای را که بنام کلیسای

انگلیس یا مذهب «انگلیکان» معروفست ایجاد نمود.

۸ - در نتیجه علل و عوامل مذکور فلاسفه و نویسندگان و هنرمندان و صنعتگران معروفی ظهور کردند که معروفترین آنها عبارتند از :

در ایتالیا :

۱ - دانته (۱۲۶۵ - ۱۳۲۱) : مکتب تازه‌ای در ادبیات ایتالیا بوجود آورد، از آثار معروف او کتاب «کمدی الهی» می باشد .

۲ - پترارک (۱۳۷۴ - ۱۳۰۴) : که شاعر و محقق و مورخ بود و شهرتش بغزلیاتی است که بزبان عامیانه ایتالیائی که در مقابل لاتینی صاحب‌شان نشده بود سروده است .

۳ - ماکیاویلی (۱۵۲۷ - ۱۴۶۸) : مورخ و نویسنده، از آثار معروف او کتاب «پرنس Prince» است .

۴ - آلبرتی (۱۴۷۲ - ۱۴۰۴) : از نقاشان و مجسمه سازان و دانشمندان

۵ - لئوناردو داونچی (۱۴۵۲-۱۵۱۹) : « « « «

۶ - میکال آنژ (۱۴۷۵-۱۵۶۴) : « « « «

در فرانسه :

۱ - رنسارد (۱۵۸۵ - ۱۵۲۴) . شاعر و غزلسرا.

۲ - رابله (۱۴۵۳-۱۵۹۵).

۳ - مونتنی (۱۵۹۲-۱۵۳۳)

از آثار معماری معروف : کلیسای معروف به «سن پیر» (در زمان ژول دوم - ۱۵۰۳ - ۱۵۱۳ آغاز بساخته‌مان شد) در ایتالیا و قصرهای سلطنتی «فونتن بلو» و «لوور» و عمارات کنار شط لوآر در فرانسه و قصر «اسکوریاال» در اسپانیا و قصر «هایدلبرگ» در آلمان.

ادبیات و علوم و هنر در قرون جدید و مشخصات کلی این دوره

رنسانس - کلاسیسیسم - هرمانیسم

۱۷۸۹ - ۱۴۵۳

با آغاز قرون وسطی در تاریخ اروپا بسال ۳۹۵ میلادی کلیه هنر و عقاید و دانش و فلسفه‌های یونانی و رومی ترك شد و با پایان آن بسال ۱۴۵۳ (سال فتح قسطنطنیه) و آغاز قرون جدید دوباره آثار باستانی مورد توجه واقع گردید. روی این اصل یعنی بسبب زنده شدن یا بازگشت تمدن درخشان یونان و روم قدیم آغاز قرون جدید بدوره « رنسانس » که تجدید حیات علمی و ادبی باشد معروف شده است .

با وجود اینکه در قرون وسطی مطالب بیشتر کتابهای قدیم را بسبب گرانی کاغذهای پوستی محو کرده و بجای آن دعا نوشته بودند ، باز کتابهایی از آثار قدما در گوشه صومعه‌ها بجا مانده بود یا از مراکز علمی قسطنطنیه بدست دوستارانش رسید . رنسانس ابتدا از ایتالیا شروع شده و بدیگر کشورهای اروپایی مانند آلمان و فرانسه و اسپانیا سرایت کرد . در آغاز از سبکهای یونان و روم باستان تقلید می-کردند و روی این اصل این سبک به « سبک کلاسیسیسم » یا « کلاسیک » معروف شده است . ولی بعد از چندی این دوره مشخصات تازه‌ای پیدا کرد که کمتر جنبه تقلید داشت و در آن توجه بآزادی فکر و عمل و حس انتقاد و شناسائی روحیات و نفسانیات انسان دیده می شود که بآن هومانیزم Humanisme و طرفدارانش هومانیزست Humanistes می گویند که منظور علوم انسانی و ادبی و توجه خاص بخود انسان و هنر او است « هومانیزم عبارت از يك مقررات و عقاید افراطی و انقلابی نبود . بلکه متمم و مکمل علم الهیات بود » .

رودلف آگریکولا Rodolphe - Agricola (۱۴۹۵ - ۱۴۲۲) مینویسد :

« قدما غایت زندگی را نمی‌دانستند . مطالعه آثار کلاسیک بایستی موجب فهم کامل و دقیق کتاب مقدس را برای ما فراهم آورد » ژان تری تم Jean Trithème (۱۵۱۶ - ۱۴۶۲) میگوید : « به پیروی آباء مقدس باید از بوستان آثار کلاسیک میوه‌های رسیده را چید و بدینوسیله علوم مسیحی را توسعه و تهذیب کرد ». (۱)

در ایتالیا گرچه در اینموقع وحدت و قدرتی نبود و از هر سو مورد تجاوز بود ولی شهرهای عمده ایتالیا مانند «فلورانس» و «ونیز» و «میلان» تقریباً صورت آزاد و مستقلی داشت و با تجارت دردمیترانه و بازارهای دنیای آنروز فراغ خاطر و رفاه حال مردم و امکانات مادی که موجب ترقی علم و ادب در هر کشور است فراهم بود و گروهی از رجال و پاپهای ثروتمند و دانش‌دوست و با ذوق هم اهل دانش و هنر و صنعت را مخصوصاً در تزئین کلیساها تشویق میکردند.

هنرمندان موضوع ترسیم و تصویر و مجسمه‌ها و حجاریهای خود را از کتاب مقدس و آثار باستانی و داستانی قدیم و تاریخ هم (قرن نهم قبل از میلاد) و ویرژیل اقتباس نمودند مانند : فتح ژول سزار ، افسانه هرکول و اعمال دوازده گانه او

نویسندگانی مانند البرتی (۱۴۷۴ - ۱۴۰۴) نسل جدید را بکسب این هنر نو ترغیب میکردند ، آلبرتی در «رساله خانواده» می گوید : «جوانان ! تمام مساعی خود را در مطالعه ادبیات بکار برید ، از تن آسائی بر حذر باشید ، در صد شناسائی حوادث قابل توجه گذشته بر آئید ، از تغذیه روح خود با علوم و معارف عالیه لذت ببرید ، از تزئین جان خود با زیور فضائل و مکارم مفتخر گردید ، بکوشید تا آنچه را که بانسان مربوط است و بوسیله دلایل موجه با ادبیات مطابقت یافته است بشناسید.

در دنیا هیچ نغمه موسیقی وجود ندارد که در دلپذیری و خوش آهنگی بتواند

۱ - رویه ۱۷ از مجموعه چه میدانم «ادبیات رنسانس» تألیف وردن ترجمه زرین کوب

بادقت و زیبایی يك شعر هومر یا ویرژیل برابری کند. هیچ تفرج و گلگشتی نیست که بتواند در روح انگیزی و دلربائی باسخنان دموستن، سیسرون، تیت لیو، یا گزنون همسری نماید» (۱). بدین ترتیب هدف گفتگوهای فلاسفه یونان که خود انسان و آثار و حالات او بود و سقراط (۴۷۰ - ۳۹۹ ق-م) می گفت: «خودت را بشناس» یا افلاطون (۴۲۴-۳۴۷ ق-م) عقیده داشت: «انسان دنیای كوچك است» و با مطالعه خصایص انسان می توان باسرار کائنات پی برد، هدف بررسی های متفکرین این دوره شد. موتینی (۱۵۹۲-۱۵۳۳) ادیب فرانسوی میگوید: «همه کس جلوی خود را نظاره میکند من درون خود را می نگریم، من جز با خود کاری ندارم، همواره خود را ملاحظه می کنم، پیوسته بر خود نظارت میکنم، همیشه از خود تمتع می برم» گوئی او میخواست است با تصویر خود، انسان ابدی را تصویر کند، زیرا «صورت و شکل جامعه های انسانی در وجود هر انسانی جلوه دارد» و در چنین موردیست که ویکتور هوگو (۱۸۰۲-۱۸۵۵) بعدها میگوید: «وقتی که من باشم از شما صحبت میکنم؛ با شما از خودم سخن گفته ام، زهی حماقت اگر تصور کنید که من خود شما نیستم» (۲) نظیر این افکار عرفانی یا وحدت وجود یا پلاتونیسیم یونان باستان در تاریخ ادبیات ایران (اهل عرفان) هم بوفور دیده می شود مثلاً آنجا که مولوی می گوید:

ای بسا هندو و ترك هم زبان
ای بسا دو ترك چون بیگانگان

پس زبان و همدلی خود دیگر است
همدلی از هم زبانی بهتر است

«مونتنی در میان تمام نویسندگان فرانسه پیش از همه در انگلستان (شکسپیر، بیکن) تأثیر و نفوذ داشته است و تنها نویسنده قرن شانزدهم است که آثار او محل توجه می باشد. او نمونه انسان شریف را که در دوره کلاسیک بعنوان ایده آل شناخته میشد معرفی کرد و راه را برای نویسندگان اخلاقی فرانسه که در سراسر جهان شهرت یافتند گشود. نیز احترام و توجه او به فرد او را سرسلسله جماعتی از طرفداران

۱ - رویه ۲۶ همان .

۲ - رویه ۱۰۷ همان .

«اصالت فرد Individualistes» قرارداد که از گوته تا نیچه و آنتول فرانس و آندره ژید فکر آنها ادامه یافت. (۱) تا قرن هفدهم بیشتر نویسندگان و متفکران تابع نظرات و تفکرات قدما بودند و تجاوز از آنرا گناه بزرگ میدانستند. در آغاز این قرن «بیکن» (۱۵۶۱ - ۱۶۲۵) با رساله «اصلاح بزرگ» راهی نو به از کرده دکارت فیلسوف و ریاضی‌دان شهیر فرانسه (۱۵۹۶ - ۱۶۵۰) و بنیان گذار تفکرات و روشهای نو با رساله «تفکرات» خود کلیه عقاید و روش‌های پیشینیان را دور ریخت و با بیزاری از مشاجرات و محدودیتهای فکری گذشتگان و با تردید در تمام مسائل محیط خود، در صدر ساختن دنیای نو و اثبات حقیقی مسائل و پایان دادن به بیچارگیهای جامعه‌ها برآمد. و مانند تمام فلاسفه روشن بین، نخست از اثبات وجود خود یا همان «شناسائی انسان» آغاز کرد. در این مورد قضیه و روش تحلیل و اثبات معروف دکارت اینست: «اگر راجع به همه مسائل تردید داشته باشم، در این مورد تردیدی نیست که من فکر می‌کنم و تا وجودی نباشد فکری نیست، چون فکر دارم پس وجود دارم» و همچنین با توجه بکمال فکر و عقل معتقد می‌شود که بوجود آورنده آن باید قدرت کاملتری باشد و آن همان خدا و قدرت او خواهد بود، پس خدائی هست. بعد از دکارت جان لاک انگلیسی (۱۶۳۲ - ۱۷۰۴) در این زمینه‌ها گامهای فراتری برداشت و کتاب «تحقیق در فهم بشر» را منتشر کرد. و لاک کسی است که ولتر (۱۶۹۴ - ۱۷۷۸) قهرمان انقلاب کبیر فرانسه و خراب کننده معروف و متزلزل کننده بنیان عقاید کهنه و پوسیده او را «لاک خردمند» نام می‌برد. و بدین ترتیب بنیان گذاران عقاید علمی و فلسفی و سیاسی تاریخ معاصر هم از عقاید علمای تاریخ قرون جدید متأثر میشوند.

از سال ۱۷۵۱ تا ۱۷۷۲ یعنی در مدت بیست و یکسال گروهی از نویسندگان و دانشمندان اروپا که در رأس آنها: دیدرو، ولتر، دالامبر (۲)، روسو قرار داشتند

۱ - ص ۱۱۰ «ادبیات دوره رنسانس» ترجمه زرین کوب از سلسله انتشارات چه میدانم.

و با همکاری دانشمندانی مانند : مونتسکیو ، بوفون ، تور گو ، نکر اثر جاویدان «دایرةالمعارف» (۱) را تدوین کردند که آئینه تمام‌نمایی از کوشش‌ها و فعالیت‌های علمی و ادبی دانشمندان اروپا در قرون جدید میباشند.

نتیجه و مشخصات وضع سیاسی قرون جدید

از نظر سیاسی در تاریخ قرون جدید حکومت «عمومی دینی و فئودالی» قرون وسطی از بین رفت و بجای آن از قرن ۱۵ تا قرن ۱۸ حکومت‌های «متمرکز مقتدر انفرادی سیاسی» مانند : اسپانیا در زمان فیلیپ دوم (۱۵۹۸ - ۱۵۵۵) و مخصوصاً فرانسه در زمان لوئی چهارده (۱۷۱۵ - ۱۶۴۳) که بزرگترین کشور «ملی» اروپا محسوب می‌شدند ظهور کردند .

این دولتها گرچه از نظر مذهب از هم جدا نشده بودند ولی فرمانروائی پاپ را قبول نکرده و « ملیت دوستی » را پیش می‌کشیدند تا در نتیجه : این مبارزات فکری و هنری و دینی و سیاسی و اقتصادی ... تمام صورتها و قالبهای اختصاصی قرون جدید را (در این مسائل) تغییر داده و موجب پایان یافتن این دوره و انقلاب دیگری در تاریخ بشر بنام «انقلاب کبیر فرانسه» بسال ۱۷۸۹ می‌شود که آغاز تاریخ معاصر است .

نظری به اوضاع عمومی تاریخ اروپا در آغاز دوره معاصر

برای بررسی در علل انقلاب کبیر فرانسه نگاهی بدورنمای تاریخی جامعه-های اروپای آنروز و بررسی عوامل زیر که ریشه وقایع تاریخ اروپا و ویژه انقلاب کبیر فرانسه است گذشته از علل و عواملی که برای رنسانس شمرده و در تاریخ قرون جدید مطالعه کردیم ضروری بنظر می رسد . زیرا این نکات سیرت وقایع بوده و جنگها و صلحها و سازمانها صورت و یا ظاهر آنها می باشد که خود تابع دسته اول است . و نیز فراموش نباید کرد که هدف تاریخ بررسی وضع زندگی مردم ، چگونگی تحول و تکامل در جامعهها ، روش حکومتها و علل شکستها و پیروزیهایابدبختیها و خوشبختیهای آنها در گذشته برای شناسائی کامل و بهتر رهبری کردن جامعه-های کنونی و عبرت و نتیجه گرفتن و اساس استوار گذاشتن برای آینده میباشد .

بررسی سه دوره : پیش از انقلاب ، دوره انقلاب و بعد از انقلاب برای اهل تاریخ بسیار مورد توجه و ارزنده است که بدانند انقلاب علتش چه بوده و چه اثرات خوب یا بد در جامعههای انسانی بجا گذاشته است . زیرا انقلاب چه در داخله یک کشور باشد و چه در صحنه پهناور گیتی بصورت جنگهای عمومی و جهانی مانند سوانح طبیعت : آتش فشان ، زلزله ؛ وقتی اتفاق بیافتد بین دودوره پیشین و بعدی

اختلافات آشکار و زیادی ایجاد کرده و مدتها اثرات عمیق خود را در برگهای تاریخ و در دل جامعه‌ها پیادگار می‌گذارد :

وحدت تمدن و اوضاع عمومی کشورهای مختلف اروپائی - اوضاع عمومی فرانسه هنگام انقلاب - عقاید سیاسی و اجتماعی و اقتصادی فلاسفه بزرگ اروپا قبل از انقلاب - صنایع ، ادبیات و علوم در اروپا قبل از انقلاب - انقلاب کبیر فرانسه و مراحل آن - دوره ناپلئون - حکومت صدروزه - کنگره وین .

وحدت تمدن و کلیاتی از اوضاع عمومی کشورهای مختلف اروپائی

تمدن کنونی کشورهای اروپائی با وجود اینکه حاصل کوششهای اقوام مختلف در کشورهای مختلف در طول تاریخ است دارای وحدت و جنبه‌های مشترکی است که عبارت از عوامل زیر میباشد :

۱- بااستثنای اقوام مختلط مجار و فنوآدیگر ملل اروپائی از نژاد آریائی هستند .

۲- کلیه این کشورها وارث تمدن یونانی و رومی هستند و مخصوصاً فرانسه و ایتالیا از نظر تمدن خیلی بهم نزدیک هستند زیرا فرانسه سالها تحت تأثیر حکومت و تمدن رومیهای قیصره بود .

۳- در قرون وسطی نهضتی پیش آمد که این وحدت را کاملتر کرد و آن نهضت دین مسیح بود که مرکز آن رم بود و تمام کشورهای اروپائی را تحت الشعاع خود قرار داده بود .

غیر از سه اصل بالا در مراحل مختلف تاریخ اروپا در اشکال مختلف این عوامل وحدت یا جنبه‌های بین‌المللی و درست‌تر عمومی Universalism وجود داشته است . در زمان شارلمانی (۷۶۸-۸۱۴) دین مسیح یک سازمان سیاسی

هم تشکیل داد که آن « امپراتوری مقدس رومی » بود و اولین قدم سازمان سیاسی در اروپا بود که در زمان حکومت کلیسا برداشته شد و صورت بین‌المللی بخود گرفته میخواست باجنبه‌های مذهبی و سیاسی بر تمام کشورهای اروپایی حکومت کند . مشخصات دیگر بهم این جنبه وحدت یا هم شکلی زندگی اروپایی را در قرون وسطی نشان میدهد مانند اصول فئودالیزم در تمام کشورهای اروپایی و دیگر « وضع زندگی اروپایی » و سازمانهای مخصوص اصناف و کارگران در تمام اروپا . کم کم سیستم قرون وسطی جای خود را در قرون جدید بکشورهای مقتدرو مستقل میدهد که عقاید عمومی یا بین‌المللی از بین رفته و مسأله « ملیت » پیش میآید . از قرن ۱۵ تا ۱۸ اثری از جنبه‌های بین‌المللی دیده نمیشود و کشورهایی مانند فرانسه و اسپانیا هم که از نظر مذهب از « رم » جدا نشده بودند فرمانروایی پاپ را قبول نکرده مسأله ملیت را پیش می کشند و فرانسه در زمان « لوئی ۱۴ » بزرگترین کشور ملی اروپا ، محسوب میشود و فقط در اواخر قرن ۱۸ این جنبه یا فکر بین‌المللی خواهی در نوشته‌های فلاسفه‌ای مثل « روسو » ، « کانت » و « سرتاماس مور » دیده میشود . پیدایش حس ملیت از قرن ۱۵ تا ۱۸ حس رقابت را بین کشورهای اروپایی بوجود میآورد و سیستمی پیش میآید که هنوز هم برقرار است و آن « موازنه قدرت (۱) » است .

میدانیم قوی بودن کشوری در اروپا موجب تضعیف کشورهای دیگر اروپایی است ، روی این اصل بعضی از مورخین پیدایش « موازنه قدرت » را ضامن صلح و برادری در اروپا میدانند و بعکس بعضی هم آن را باعث جنگ و کشت و کشتار گفته‌اند ولی در حقیقت این موازنه در تاریخ يك امر طبیعی بوده است زیرا وقتی موازنه بهم خورده فوراً اتحادیه‌هایی برضد آن دولت مقتدر بوجود آمده است که خود مقدمات جنگ میباشد . برای نمونه وقتی در اروپا دولت اسپانیا قدرت یا

ابتکار عمل را بدست داشت تمام کشورهای اروپائی برضد او بودند و زمانی همه برضد ناپلئون و روزی برضد هیتلر و امروز هم مسأله وحدت کشورهای اروپای غربی در برابر روسیه و اروپای شرقی مطرح است .

در اواخر قرن ۱۸ دیگر هیچ اثری از سازمان واحد مذهبی و سیاسی نبوده و همه در فکر تقویت وضع ملی و سیاسی خود بودند تا اینکه انقلاب کبیر فرانسه پیش آمد و دوباره صحبت یکی بودن اروپا پیش کشیده شد ، انقلاب بوسیله يك عامل مشترکي که « دموکراسی » باشد وحدت فرهنگی و تشکیلاتی بوجود آورد که نمونه بارز آن در زمان ناپلئون دیده میشود .

در تمام دوره تاریخ معاصر هم با همه این جنگها و اختلافات این عقیده بین المللی که سازمان واحدی باید در اروپا باشد همیشه در پس پرده مبارزات و کوششهای سیاسی و نظامی و اقتصادی نمایان بوده است ، تا اینکه بعد از جنگ اول جهانی این سازمان بنام « جامعه ملل » و در موقع جنگ جهانی دوم بنام پیمان « آتلانتیک » و بعد از آن بصورت « سازمان ملل متحد » درآمد و چنانکه میدانیم باز هم امروز در اروپا « مسأله بازار مشترک و وحدت سیاسی » کشورهای اروپائی موضوع روز میباشد .

اوضاع عمومی کشورهای مختلف اروپا

پیش از انقلاب کبیر فرانسه

۱- انگلستان :

انگلستان با وجود اینکه شکست بزرگی خورده و مستعمرات آمریکائی خود را از دست داده بود ، وضع آن در مقایسه با اوضاع سیاسی کشورهای دیگر اروپائی خیلی خوب بود و عوامل قدرتش عبارت بودند از :

الف - انقلاب صنعتی - که وضع اجتماعی و سیاسی انگلستان را کاملاً تغییر داده و وضع اقتصادی آنرا تقویت کرده بود که انگلستان توانست در برابر ناپلئون

مقاومت کرده و او را از میان بردارد.

ب - طرز حکومت انگلستان - که آن یکنوع حکومت الیگارش (۱) بود که حکومت یکنفر نبوده و یک عده ایست مرکب از شاهزادگان و نجبا و اشراف و یا حکومت مغزهای متفکر و دورانیش و وجود تشکیلات منظم و قانون .

ج - تا اندازه ای آزادی فکر بمردم انگلستان داده بودند ، روزنامه ها آزادانه مینوشتند و صاحب نظران آزادانه اظهار نظر میکردند و این آزادی فکر و نوشته و بیان رهبری شده یکنوع قدرت و برتری در آنجا بوجود آورده بود که بین مردم هم - آهنگی وجود داشت ، همه نفع امپراتوری را هدفی خود قرار داده بودند و بحکومت و رهبران و قوانین خود ایمان داشتند .

د - از نظر نیروی نظامی که اساس آنرا هم نیروی دریائی تشکیل داده بود ، فوق العاده قوی بود و این برتری نیروی نظامی و دریائی هم از انقلاب صنعتی بود .

۲- فرانسه:

اوضاع عمومی فرانسه و عوامل انقلاب :

در اواخر قرن ۱۸ فرانسه آن اهمیت سیاسی و نظامی خود را از دست داده بود . شاه فرانسه لوئی ۱۵ نماینده فساد و تن پروری بود و بهیچوجه نتوانست فرانسه را بعد از عظمتی که از لحاظ نظامی لوئی ۱۴ بدست آورده بود و کشورهای دیگر از آن در بیم بودند رهبری کند . وقتی هم که لوئی ۱۶ بسلطنت رسید یک شانس باز برای فرانسه پیش آمد که قدرت از دست رفته خود را بدست بیاورد و آن جنگهای مستعمراتی بین انگلیس ها و شورشیان آمریکا بود که فرانسه شورشیان را بر ضد انگلیس ها تقویت کرد و همین امر هم موجب خالی شدن خزانه فرانسه و یکی از عوامل انقلاب گردید .

علل و عوامل انقلاب :

آ - انسانی : توجه نداشتن بسرشت و توانائیهای جامعه و در نتیجه از هم پاشیدن کلیه سازمانهای اجتماعی و طبقاتی و سنتها و قالبهای اصولی.

ب - تشکیلاتی : وضع غیر منطقی و نامنظم سازمان حکومت و استبداد خانواده بوربن مانند لوئی چهارده که همیشه میگفت: مملکت یعنی من ، اگر من نباشم چیزی وجود نخواهد داشت.

پ - نظامی : جنگهای لوئی چهاردهم برای تسلط باروپا و ابراز قدرت و جاه طلبی که توأم باخرجهای سنگین دربار او دولت فرانسه را از لحاظ مادی و نظامی فوق العاده تضعیف کرد.

جنگهای هفت ساله در زمان لوئی پانزدهم (۱۷۱۵ تا ۱۷۷۴) بین فرانسه و اتریش برسر جانشینی شارل ششم پادشاه اتریش بدخترش «ماری ترز» و بین فرانسه و انگلستان برسر مستعمرات که بفرجام فرانسه دراروپا و آسیا و آمریکا شکست خورده و مستعمرات خود را از دست میدهد و دیگر جنگهای استقلال آمریکا و طرفداری فرانسه از شورشیان برضد دولت انگلستان در زمان لوئی شانزدهم.

ت - اوضاع اجتماعی : در فرانسه سه طبقه وجود داشت - ۱ - طبقه اشراف ۲ - روحانیون ۳ - طبقه عوام یا رعایا و متوسط یا سرمایه دار که ۸۰٪ یا ۹۰٪ ملت فرانسه را تشکیل میدادند . لوئی چهارده برای بدون رقیب و مخالف بودن طبقات ممتاز و اشرافی را تضعیف کرده بود و در دوره انقلاب هم دیگر آن خصوصیات واقعی اشرافی و ممتازی را از دست داده بودند و در نتیجه بعملی که در تاریخ قرون جدید مطالعه شد طبقه پائین عوام و دهقان و متوسط سرمایه دار یا بورژوا رشد کرده ادعای برابری و آزادی و دخالت در وضع قوانین و نظارت در اجرای آنها داشت که مستقیماً این مخالفتها و ادعاها متوجه دربار فرانسه بود و بعلمت ضعف طبقه ممتاز هم رقیب و مانعی در برابر نداشتند.

ث. سیاسی: ۱- دخالت فرانسه در جنگهای استقلال آمریکا که دولت انگلستان را برای جبران این شکست ب فکر انتقام از حکومت و دربار فرانسه میاندازد.

۲- فعالیت های فراماسونها برای برقراری حکومت جمهوری و ایجاد سازمانهای بین المللی باشعارهای آزادی، برابری، برادری.

ج- اقتصادی: وضع مالییه فرانسه بعلمت جنگهای ممتد و نابسامانی اوضاع داخلی فوق العاده بد شده بود، طبقه اشراف و روحانیون بهیچوجه مالیات نمیدادند مخصوصاً روحانیون که املاک و موقوفات زیادی را هم در اختیار داشتند بنابراین فشار مالیات مستقیماً بر دوش رعایا و طبقه متوسط سرمایه دار بود که صدی هشتاد و صدی نود ملت را تشکیل میدادند.

چ- عقلانی و معنوی: ۱- فرضیه آزادیخواهی لاک، ولتر، منتسکیو و دموکراتیک روسو در بین شعرا و فلاسفه توسعه پیدا کرده بود و از طرفی هم مردم از وضع حکومت قانون و سازمان منطقی انگلستان کاملاً آگاهی داشتند و تشکیل انجمنهای ادبی و بحث در سالونها.

۲- لوئی شانزده خودش افکار افکار آزادیخواهی داشت و با انقلابیون همراهی میکرد و از مقام سلطنت هم ناراضی بود، در اینصورت مسلم بود که آن سلطنت دوامی نخواهد داشت.

ح- درخواستهای مردم برای سامان دادن باوضاع و آغاز انقلاب: در قرن چهاردهم فیلیپ پادشاه فرانسه که باپای اختلافاتی داشت برای آنکه نظریات خود را نظر ملت جلوه دهد مجلسی از نمایندگان طبقات اعیان، روحانیون و طبقه سوم تشکیل داد. این مجلس بعدها نیز تشکیل میشد و در رفع مشکلات دولت اقدام مینمود. علاوه بر این در هر شهر مجلسی بنام «پارلمان» وجود داشت که بکارهای شهر وحل و فصل دعاوی قضائی مردم میپرداخت که در زمان لوئی شانزده هیچگونه فعالیتی نداشتند و مردم برای وضع قوانین اصولی و رسیدگی باوضاع و مشکلات

کشوری از دولت خواستار گشایش مجلس طبقات عمومی را شدند. با تشکیل مجلس طبقات عمومی بدستور لوئی شانزده و برابری تعداد نمایندگان طبقه سوم با دوطبقه اشراف و روحانی بر خلاف گذشته، بعلمت ریاکاری و اجحاف روحانیون بزرگ نسبت بمردم و اشتراك منافع نمایندگان روحانی طبقه متوسط با طبقه سوم، نمایندگان روحانی طبقه متوسط هم بطبقه سوم پیوسته اکثریت کامل را در مجلس پیدا میکنند.

۳ - اتریش :

اتریش همان «امپراتوری مقدس رومی» بود که بزرگترین دشمن فرانسه بشمار میرفت. حکومت آن در دست خاندان «هابسبورگ» بود و از نواحی جغرافیائی واقوام وزبانهای مختلفی تشکیل شده بود که عبارت بودند از : در شمال آلمان، در مغرب هلند، در جنوب میلان و شمال ایتالیا، در مشرق مجارستان و رومانی و چکسلواکی یعنی هم مرز با امپراتوری عثمانی بود.

این امپراتوری چنانکه دیده میشود نه رومی است و نه مقدس و همین موضوع هم امپراطوران اتریش را که خود آلمانی بودند سخت ناراحت کرده بود، از این رو ژوزف دوم (مانند کاترین منور در روسیه و فردریک دوم در پروس که باولتر نویسنده معروف فرانسوی و معتقد به استبداد مقدس یا منور، همزمان بوده؛ مکاتبه و ارتباط فکری داشته است) خواست با روش استبداد منور اصلاحاتی را شروع کرده و امپراتوری مقتدر و بزرگ و با دوامی تشکیل دهد که بالاخره موفق نشده و در نتیجه جنگ با بلژیک هم دوچار مخالفت‌هایی شد و بعد از مرگش جانشین او «لئوپولد» دست از روش جدید برداشته بروش قدیم برگشت.

۴ - آلمان :

در آن زمان سرزمین آلمان از ۳۵۰ ناحیه مانند پروس و باواریا و دیگر تشکیل

یافته بود که از همه مهم‌تر دو قسمت پروس و ات‌ریش بود. پروس از ایالت‌های کوچکی تشکیل شده بود ولی پشت سر هم پادشاهان با کفایت و با قدرتی روی کار آمدند که موجب اعتبار و اشتها پروس شدند و زمانی که فردریک کبیر روی کار آمد پروس یکی از کشورهای معتبر اروپا شده و سرمشق پادشاهان دیگر می‌گردد. فردریک قدرت نظامی فوق‌العاده‌ای بوجود آورد که به ارتش شکست ناپذیر موسوم شده بود، پروس چون مانند کشورهای دیگر مرزهای مشخص طبیعی نداشت و مرزهایش باز بود، در نتیجه با استفاده از عوامل قدرت خود دائماً می‌خواست سرزمین خود را توسعه بدهد و برای نیل بمقصود امکانات بیشتر از سمت مشرق فراهم بود و از این رو شعار پیشرفت بسوی مشرق هدف بیسمارک و هیتلر گردید.

۵ - روسیه :

روسیه يك کشور عقب افتاده آسیائی بود که خود را هم اروپائی ندانسته و با خلاق و آداب و رسوم آسیائی و ایرانی وابسته میدانست، پتر کبیر در قرن ۱۷ باروشن‌بینی تمام و با حکمت و زور و قدرت فرهنگ تمدن اروپائی را در روسیه توسعه داده و این کشور را نزدیک نیم قرن پیش برد (۱) و بعد از او هم نوۀ دختریش کاترین دوم (۱۷۹۶-۱۷۶۲) که فوق‌العاده باهوش بوده اقدامات اصلاحی پتر کبیر را دنبال کرده و به روسیه زندگی اروپائی بخشید.

۶ - لهستان :

لهستان کشور ضعیفی بود که در قرون ۱۶ و ۱۷ نقش بزرگی در تاریخ بعهدۀ داشت و در قرون وسطی هم اروپا را از بحران و حملات ترکها نجات داد. در این زمان بین پروس و ات‌ریش واقع شده بود که از هر سو بآن فشار می‌آوردند و روی

۱ - این همان روش اعلیحضرت رضاشاه فقید در ایران است.

این اصل بالاخره تکه‌تکه شده و ناحیه کوچکی با اسم «ورشو» و حومه‌اش باقی ماند.

تیمچک :

اکنون اگر دورنمای کشورهای آنروز اروپا را نگاه کنیم دیده میشود که در **مشرق** سه کشور روسیه و اتریش و آلمان توسعه پیدا کرده و بهم نزدیک میشوند و در **مغرب** دولت فرانسه مستقل و تنها قرار میگیرد و **انگلستان** هم يك «کنارگی درخشانی» را در جزیره دور افتاده‌ای پیش گرفته است و با این مقدمات است که تاریخ معاصر آغاز میشود . (۱)

۱ - منابع این فصل : تاریخ «البرماله» و تقریرات جناب دکتر حافظ فرمانفرمایان در دانشکده ادبیات تهران - تاریخ مینیّه.

علوم و ادبیات اروپا در قرون معاصر

« کلیات »

انقلاب ملت فرانسه برای اولین بار در تاریخ ملت‌ها رایجی از عوامل قدرت و واحدهای تاریخی و اجتماعی معرفی کرد و وسایل و امکانات مادی و معنوی و اجتماعی را که در انحصار طبقه خاصی بود بیرون آورد. زمانی که سر بازان داوطلب خام جمهوری در «والمی»^(۱) در مقابل بهترین ارتش آنروز اروپا مقاومت کردند «گوته» که از خطوط پروس ناظر صحنه جنگ بود پیش‌بینی کرد: «امروز در اینجا عصر جدیدی در تاریخ دنیا آغاز میشود» ظهور طبقه عوام و توده، تمدن را تهدید میکرد، زیرا منجر بدوران حکومت وحشت و آمدن ناپلئون گردید که نیروی جدید ملت فرانسه را بجنبه‌های کشور گشائی منحرف کرد، ولی بزودی در برابر ملیت پرستی فرانسه حس ملت پرستی ملل دیگر بیدار شد. اسپانیاییها در جنبه‌های نامنظم از خود نبوغ نشان دادند، و پروسیها شکست «ینا» را بزودی جبران نمودند و مقاومت سرسختانه روسها مقدمه شکست ناپلئون را فراهم کرد. این وقایع مورخین را واداشت نهضت‌های ملی گذشته را بخصوص در جمهوریهای بزرگ روم و آتن مورد مطالعه قرار دهند تا از تشابه وقایع گذشته، اوضاع حاضر را تفسیر کنند. خواندن ادبیات عامیه برای درک روانشناسی توده در همه زمانها و مکانها

1- Valmy

متداول گردید. کتاب «تاریخ روم» «بارتولد نیبور» در التقای علائق سیاسی و ادبی دوره باستان قرار دارد. (۱)

از آغاز تاریخ اروپا از قرن ششم تا قرن هجدهم - یعنی طی دوازده قرن متوالی - تعداد نفوس اروپا از ۱۸۰ میلیون تجاوز نمی‌کند. از ۱۸۰۰ تا ۱۹۱۴ - یعنی کمی بیش از یک قرن - نفوس اروپا از ۱۸۰ بر ۴۸۰ میلیون بالغ می‌شود؛ (و امروز (۱۹۶۲) ۵۶۰ میلیون نفر می‌باشد) مقابله این دورقم در مورد «قدرت توالد» قرن گذشته شبهه‌ئی باقی نمی‌گذارد. سه نسل پشت سر هم «مواد خام انسانی» را بصورت «تولید عمده» مانند سیلی بمزرعه تاریخ ریخته و آنرا فرا پوشیده است. تنها این واقعیت کافیهست، تا ما پیروزی توده‌ها و آنچه این پیروزی بیان می‌کند و اعلام می‌دارد درک کنیم. افزایش جمعیت خود آنقدر اهمیت ندارد، که سرعت سرسام‌آور آن مورد نظر است. این سرعت از مقابله ارقام مربوط آشکار می‌شود. چه اگر اجرام انسانی بایک چنین شتاب افزایشی سیل آسا بصحنه تاریخ میریزند، در اثر این سرعت سرسام‌آور بوده و این سرعت چنان بود، که تجهیز همه مردم با «سنت کولتور» تقریباً غیر ممکن بود. (۲)

با افزایش جمعیت و پیدایش عصر ملت‌ها، قالب‌ها و سنت‌های پیشین از سازمان‌های اجتماعی و طبقاتی و دولتی و فرهنگی و هنری و ادبی و علمی فرو ریخت و درهمه سبک خاصی ایجاد گردید.

ادبیات :

تا انقلاب فرانسه ادبیات بیشتر تقلید از سبک‌ها و نوشته‌های یونان و روم باستان و برای طبقات ممتاز و درباریان بود و سبک «کلاسیک» یا «کلاسیسیسم» نامیده می‌شد. انقلاب نویسندگانرا متوجه روحیه و قدرت ملت‌ها و طبقات پایین

- ۱ - ص ۱۰۲ کتاب فلسفه تاریخ ترجمه دکتر فریار.
- ۲ - ص ۴۵ و ۴۴ کتاب طغیان توده‌ها ترجمه دکتر منشی‌زاده.

و متوسط کرد تا از روحیه ملت در نوشته‌های خود الهام گرفتند .

« هر در » بنیان‌گذار مطالعه تطبیقی ادبیات ملی عقیده داشت که تاریخ ساخته شده است از عمل و غریزه و روحیه مردم در محیط جغرافیائی خود و با این فکر برای شناسائی تاریخ و ادبیات حقیقی ملت‌ها ، افسانه‌ها و سرودها و اشعار ملی باستانی را مورد مطالعه قرار داد و بدین ترتیب ادبیات «رومانتیک» برای ملت‌ها بوجود آمد . تفاوت میان نویسندگان قرن هفدهم و قرن هیجدهم آنکه آنان بیشتر در پی زینت الفاظ و تعبیرات لطیفه ادبی بودند و اینان قوای خویش را مصروف بحث در مسائل عمومی و مورد علاقه و گرفتاریهای جمهور خلق میکردند و در مطالبی قلمفرسایی مینمودند که افکار عامه را بهیچان آورد .

بنابراین پایان قرن هفده و آغاز قرن هیجده و زمان انقلاب دوره مبارزه طرفداران سبک کلاسی سبک و رومانتیسم بود از طرفی هواخواهان سبک جدید و قدیم در سیاست نیز اختلاف داشتند ، زیرا پیروان رومانتیسم یا معتقدان بآزادی ادبیات از حزب سلطنت طلبان و طرفدار حکومت استبدادی و خانواده «بوربن» بودند که از پیشقدمان آن میتوان «شاتوبریان» و «مادام اشتال» را نام برد و بر خلاف آنها دوستداران سبک قدیم که تجاوز از حدود سبک کهن را گناهی عظیم میشمردند از جمله آزادخواهان و طرفدار آزادی سیاسی بودند .

اختلاف سیاسی آتش خشم این دو دسته را دامن میزد و حکومت فرانسه و سلطنت جدید هم برانداختن اصول ادبی قدیم را بواسطه آنکه حکومت انقلابی فرانسه و ناپلئون از آن طرفداری کرده بودند بر خود واجب میشمرد ، بدین سبب این مبارزه پیروزی طرفداران رومانتیسم تمام شد. « (۱)

در همین زمان نویسندگانی هم بودند که چندان علاقه بسبک رومانتیسم و امور ملی ویا سبک قدیم نشان نمیدادند ، از جمله این نویسندگان «ولتر» (۱۶۹۴-

۱۷۱۸) بود. «ولتر وفادار بعلم بود و طرفدار روشنفکری ناشی از علم بود و در امور بشری هرج و مرج میدید» (۱) و گرچه با انقلاب فرانسه هم قدرت ملت‌ها روز-بروز در توسعه بود و پیروزی آن به چشم می‌خورد و امیدواری‌هایی بر آن میرفت، ولی یک‌دفعه محققین و علمای تاریخ را بتجدید نظر در عقاید خود و حدود قدرت ملت و چگونگی اهمیت آن واداشت.

وقایع دوره سه ساله بعد از جریان ۱۸۴۸ (در فرانسه) چنان ضربات سختی به ایمان اروپا نسبت بسعادت دسته جمعی بشریت وارد ساخت که هنوز از آن، بهبودی حاصل نکرده است و در ۱۸۵۱ خود فرانسه با کمک کلیسا و تجار بزرگ، تسلیم دیکتاتوری ناپلئون گردید.

«لکونت دولیل» (۲) (۱۸۲۰-۱۸۹۴) شاعر فرانسوی که بطرفداری از افکار سوسیالیستی در بریتانیا تبلیغ میکرد، یأس و دلسردی خود را اظهار داشت و گفته او در حقیقت نمونه فکر سایر روشنفکران بشمار می‌آید: «توده مردم چقدر احمق هستند ببردگانی میمانند که بدون چوب و یوغ بندگی، زندگی برای آنها حرام است».

در این زمان ایمان بگروه و ملت و توده انسانی، جای خود را به ایمان به افراد برجسته و استثنائی داد. در بین ادبا و نویسندگان، این تغییر احساس در اثر این عقیده تقویت میشد که ازدیاد سواد و توسعه امر چاپ بجای آنکه توده را روشنفکر سازد، بانتشار و پخش کتبی که فاقد جنبه هنری است و مردم را منحرف میسازد کمک میکند. اغلب نویسندگان بزرگ و با استعداد که حاضر نبودند هنر خود را بدرجه تقاضای مردم پائین آورده و محصول تجارتی بی‌بازار ادب عرضه دارند، بحفظ معیار و مقیاس فکری و هنری خود اصرار می‌ورزیدند. حقارت بدوق عمومی،

۲ - ص ۵۵ کتاب فلسفه تاریخ ترجمه دکتر فریار.

۲ - لکونت دولیل. Leconte de Lisle.

باعث ایجاد اصل هنر برای خاطر هنر گردید که نویسندگانمانند «گوتیه» (۱)، «فلویر» (۲) (۱۸۲۱-۱۸۸۰) و «بودلر» (۳) در فرانسه و «سوینبورن» (۴) «روسه‌تی» (۵) و «پیتیر» (۶) در انگلیس از آن طرفداری مینمودند.

نظر معروف فلویر در این زمینه در جملات زیر خلاصه شده است: «بگذارید امپراتوری برای خود ادامه دهد. ما باید بالای برج عاج خود، با آخرین پله که بآسمان نزدیکتر است. بالا رویم، ممکن است آنجا گاهی سرد باشد، ولی چه اهمیتی دارد. در آنجا، ستارگان تابناک را نزدیکتر مشاهده میکنیم و صدای ابلهان را نمیشنویم».

انزجار از اوضاع حاضر و منظره توده جاهل که فریب حکومت توانگران را خورده و توسط آنها استثمار میشوند، و پلیدی‌های رژیم صنعتی، بسیاری را مجبور کرد بگذشته پناه آورند، در این حالت بود که آثار زیر منتشر گردید: «اشعار باستانی» توسط «لکونت دولیل» در ۱۸۵۲. «بهشت زمینی» تألیف «ویلیام موریس» (۷) در ۱۸۶۸-۱۸۷۰ فلویر و «ثاکری» (۸) و موریس هر کدام يك داستان تاریخی برشته‌تحریر درآوردند که عبارت باشد از «سالامبو» در ۱۸۶۲ (اثر فلویر) و «هنری ازمون» در ۱۸۵۲ و «خواب جان‌بال» در ۱۸۸۸.

فلویر اظهار داشت: «میخواهم داستانی بنویسم که مربوط بحوادث سه‌قرن قبل از مسیح باشد، زیرا احساس میکنم که باید از دنیای جدید، که دیدن آن مرا منزجر و نوشتن در باره آن مرا خسته میکند، فرار کنم» موضوع کتاب او جنگ کارتاژ بوسیله سربازان مزدور بود که «میشله» با مهارت بسیار آنرا شرح داده بود. (۹)

1 - Gautier

2 - Flaubert

3 - Baudelaire

4 - Swinburne

5 - D. G. Rossetti

6 - Pater

7 - ویلیام موریس William Morris نقاش و شاعر و داستان‌سرای انگلیسی ۱۸۳۸-

۱۸۹۶ 8 - ثاکری Thackeray 9 - از ص ۱۶۷ تا ص ۱۶۹ کتاب فلسفه

تاریخ ترجمه دکتر فریار.

«تین» در «تاریخ ادبیات انگلیس» چاپ ۱۸۶۳ شاهکارهای ادبی را محصول نژاد و محیط و زمان میدانند «امیل زولا» تحت تأثیر کتاب «تین» و کتاب «مقدمه بر طب آزمایشی» تألیف «کلود برنارد» (۱) چاپ ۱۸۶۵- باین فکر افتاد که بوسیله یک سلسله کتب داستان، درباره یک فامیل فرضی مسئله توارث را مورد مطالعه قرار دهد. و در مقدمه اولین کتاب این سلسله بنام «سرنوشت روگونها» چاپ ۱۸۷۱ که در احوال اجتماعی و طبیعی خانواده‌ای در دوره امپراتوری دوم فرانسه (ناپلئون سوم) نگاشته شده است هدف خود را شرح داده میگوید:

«میخواهم نشان دهم چگونه یک فامیل یا گروه کوچکی از موجودات خود را با محیط سازگار میسازد و با تولید مثل و ده یا بیست اولاد بسط پیدا میکند و این عده در نظر اول شباهتی بهم ندارند ولی پس از آزمایش و تحقیق معلوم میشود ارتباط نزدیک با یکدیگر دارند. توارث، قوانین مخصوص بخود دارد. با حل مسئله اخلاق و محیط سعی میکنم حلقه ورشته‌هایی که افراد را بهم مربوط میسازد پیدا کنم وقتی همه رشته‌ها را پیدا کردم و یک گروه اجتماعی کامل بدست داشتم، نشان خواهم داد که این گروه در یک عصر تاریخی چه نقشی بازی میکند و چه تأثیری در جامعه دارد و در ضمن مجموع اراده افراد و نشاء (نمو و رویش) کلی آن گروه را مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهم.»

در اینجا که زیست‌شناسی و روانشناسی بنظر میرسد و اصطلاحات ریاضی و فیزیکی مشهود است، نهضت ادبی بین‌المللی «پیروی از طبیعت Naturalism» که «جورج مور» (۲) و «ارنولد بنت» (۳) نویسندگان انگلیسی از آن تبعیت می‌کردند از «امیل زولا» سرچشمه گرفت. سلسله داستانهای تاریخی «تامس هاردی» (۴) ملت‌ها را چون عروسک در دست «منبع اصلی نیروی جنبش» نشان میدهد... (۵)

1 - Claude Bernard - ۱۸۱۳ - ۱۸۷۸ از فلاسفه فرانسه.

2 - George Moore 3 - Arnold Bennett 4 - Thomas Hardy

5 - ص ۲۱۴ فلسفه تاریخ.

و بدین ترتیب سبک رآلیسم یا حقیقی و واقعی و ناتورالیسم یا طبیعی بوجود می آید .

مکتب کلاسیک و پیشقدمان نهضت رومانتیک

از پیشقدمان نهضت رومانتیسم بطور غیر مستقیم «روسو» و «برناردن دوست پیر» و بطور مستقیم و شدید تر «مادام اشتال» و «شاتوبریان» میباشند .

ادبیات کلاسیک :

برای شناسائی نهضت رومانتیک شناسائی نهضت کلاسیک کاملاً لازم است ، این سبک در نیمه اول قرن هفده معمول شده و در نیمه دوم آن بسرحد کمال رسیده است بزرگترین نویسندگان آن : دکارت ؛ پاسکال ، بووالو ، لافونتین میباشند . چون اکثر این بزرگان در زمان لوئی ۱۴ بودند قرن ۱۷ را قرن لوئی ۱۴ خوانده اند در پایان این قرن که درخشنده ترین ادوار ادبیات فرانسه است مکتب کلاسیک شروع بتنزل کرد . درست است که نویسندگان بزرگ قرن هیجده از قبیل : هونتسکیو ، ولتر ، دیدرو ، برناردن دوست پیر و غیره را میتوان جزء کلاسیک ها شمرد ولی در واقع آنها کم و بیش خود را از بعضی قیود مکتب کلاسیک آزاد ساخته اند و بعضی هم پیشقدم مکتب رومانتیک بوده اند .

موضوع ادبیات کلاسیک :

موضوع ادبیات کلاسیک عبارت است از تحقیق در روحیه بشر و افکار و احساسات او و مطالعه حقایق روانشناسی و اخلاقی است و هر وقت نویسندگان آن عصر از طبیعت اسم ببرند مقصود ایشان بیشتر طبیعت انسانی است .

ادبیات کلاسیک قرن ۱۷ بیشتر تقلید از یونان و روم باستان است از این لحاظ روح مردم و ادبیات آن عصر را درست معلوم نمیکند ولی با اینهمه از لای جملات و بعضی خاطرات و مراسلات شخصیت نویسندگان معلوم میشود . گاهی در ادبیات

این دوره از طبیعت خارج از انسان و محیط هم سخن رفته است مانند : طلوع فجر
اول بهار ... و بیشتر روسو و «برناردن دوسن پیر» فرانسویان را بازیبائیهای طبیعت
آشنا ساخته اند .

مشخصات ادبیات گلاسیك :

- ۱ - تابع نظم و ترتیب و منطق است.
- ۲ - تاحدی جنبه مذهبی دارد.
- ۳ - برای طبقات و خوانندگان مخصوصی است.

نهضت رومانتيك

۱- روسو (۱۷۷۸-۱۷۱۲) :

روسو از پیشقدمان نهضت رومانتيك است ، او بر خلاف فلاسفه گذشته معتقد
است که عقل ممکن است عامل اصلی بسیاری از خطاها و اشتباهات بشود، در صورتی
که سر "سعادت در احساسات ملی است در نظر روسو احساسات و عواطف اساس
زندگی است و از این لحاظ روسو پیشقدم ادبیات شخصی است که معرف احساسات
شخصی باشد .

مثال از ادبیات ایران :

خرد گنجشك دام نسا توانیست ولیکن عشق سیمرغ معانیست

(فریدالدین عطار)

عقل در کوی عشق ره نبرد توازین کور چشم چشم مدار

(سنائی)

جناب عشق را در گد بسی بالاتر از عقل است

کسی این آستان بوسد که جان در آستین دارد

(حافظ)

آنانکه بکار عقل در میکوشند هیئات که جمله گاو نمیدوشند

(خیام)

هر کجا عقل هست شادی نیست عقل و غم هر دو تو آمان زادند
(خیام)

۲ - برناردن دو سن پیر (۱۸۱۴-۱۷۳۷) :

مسافر تهای زیادی کرده و بالاخره در پاریس ساکن میشود دو رساله «مطالعه در طبیعت» و «پل و ویرژینی» را نوشت ، باروسو در فرانسه دوست شد و مثل او عقیده دارد که «طبیعت با قلب انسان سخن میگوید» و در نوشته‌های خود مهارتی در توصیف و ترسیم مناظر دارد و استاد «شاتو بریان» سر مشق رمانتیک‌ها بوده است.

۳ - مادام اشتال (۱۸۱۴ - ۱۷۶۶) :

دختر نکر وزیر لوئی شانزده بود ، در نظر او زندگانی بدون شنیدن کلمات زیبا و پاسخ دادن بآن بدون بذله گوئی و سخن سرائی بامرگ تفاوتی ندارد . در زمان ناپلئون بآلمان تبعید شد ، بعد از برگشت بفرانسه را بط نویسندگان آلمان و فرانسه شد ، برای اولین مرتبه سبک « کلاسیک » آن دوره را انتقاد کرده و هراثر ادبی را نماینده روحیه آن ملت میدانست و زمان و مکان و محیط آن نوشته را در نظر میگرفت . نوشته‌هایش سر مشقی بود برای مردم که در آثار خود شخصیت خود را بروز دهند و ادبیات یونان و روم و مذهبی را کنار بگذارند .

۴ - شاتو بریان (۱۸۴۸-۱۷۶۸) :

از پایه گذاران رومانتیسم در فرانسه است ، مسافر تهای زیادی بکشورهای مختلف اروپائی و آمریکا و بیت المقدس کرده است ، در آلمان بطرفداری از شاهزادگان فرانسوی مخالف انقلاب بر ضد انقلاب فرانسه وارد جنگ میشود ، بعد از برگشت بفرانسه از طرف ناپلئون بدبیر اولی سفارت رم انتخاب شده است و چندی بعد با ناپلئون قطع رابطه میکند و در دوره تجدید سلطنت لوئی هیجده بمقام وزارت امور خارجه میرسد .

شاتو بریان در نوشته‌های خود هموطنان خود را با آثار مختلف تاریخی و ادبیات

انگلیس آشنا میکند ، از مناظر طبیعت و مخصوصاً دریا بیشتر توصیف میکند و مانند نقاشی در دادن رنگ محلی بمنظر خود استاد است ، در ساختن داستان قدرت تخیلی قوی دارد و از این لحاظ نوشته‌های او پیدایش ادبیات «لیرسم» یعنی ادبیاتی که بیان کننده احساسات باشد کمک نموده است . و استفاده از قدرت تخیل و احساسات او بعدی رسیده بود که درباره هر امر کوچکی داستانها درست میکرد . که این جنبه افراطی تخیل و سبک رمانتیک است و روی این اصل همیشه در غم و اندوه بوده است و این نوع اخلاق را «ملانکلی رمانتیک» یا مرض قرن گفته‌اند ، این سبک را «روسو» و «گوته» هم داشته‌اند ولی شاتوبریان بهتر از آنها پرورش داده و معاصرین و جوانان بعدی فرانسه را بآن مبتلا ساخته است .

نویسندگان و شعرای رمانتیست دیگر عبارتند از :

در فرانسه : ویکتورهوگو ، آلفونس دولامارتین ، آلفرد دوموسه . آلفرد دووینی (۱) ، منتسکیو

در انگلستان : لردبایرون (۲) ، کارلایل (۳)

در روسیه : دستویوسکی (۴) ، پوشکین ، آنتونی چخوف ، ماکسیم گورکی
در آلمان: شیلر ، نیچه (۵) ، هگل :

در آمریکای شمالی: لاناك فلو (۶) ، امرسن ، ادگارپو (۷) ، امیلی دیکنسن (۸)
هارپون ، جون اشتاین بک.

مورخین و داستان نویسان :

گروهی از نویسندگان رمانتیک قرون معاصر ، برای نشان دادن آراء و عقاید خویش و برانگیختن احساسات خوانندگان آثار خود را بصورت افسانه و داستان و نمایشنامه‌ها منتشر مینمودند و نیز گروهی دیگر همین طریقه رادر لباس

1- Alfred de Vigny 2-Lord bayron 3- Carlyle. 4- Dostoi-
evskèi 5- Nietzsche 6- Longfellow 7- Edgar poe 8-Dickinson

تاریخ در پیش کشیده و در خلال سطور و مطالب ، فلسفه تاریخ و علل سقوط و یا ترقی و نوع و میزان تمدن ملل و بالاخره عوامل فقر و فساد جامعه بشری را می‌گنجانند .

این قبیل نویسندگان عبارت بودند از :
در فرانسه : میشله ، تییری (۱) ، الکساندر دوما (پدر) ، آندره مورو ، آندره ژید .

در انگلستان : والتر اسکات (۲) ، چارلز دیکنس ، سرمست موآم ، ولز در روسیه : لرمونتف (۳) ، تولستوی (۴) .
در آلمان : تراپچکه (۵) ، توماس من .
در اتریش : امیل لوکا ، گریل پارتسر ، اشتقان تسوایگ .
در بلژیک : امیل ورهارن (۶) ، موريس مترلینگ (۷) .

رأیسم

پس از سقوط امپراتوری ناپلئون بعضی از نویسندگان رمانتیک درسبك خود احساسات شخصی و تخیل را کنار گذاشته و رمانتیسم اجتماعی را رواج میدادند و میخواستند کاری کنند که بتوانند نظام اجتماعی را تغییر دهند و بنا بر این برخلاف سبك رمانتیک در برابر «فرد» از «جمع» جانبداری میکردند و همه آنها سوسیالیست یا متمایل بسوسیالیسم بودند و عقیده داشتند که بی نظمیهای اجتماعی از این رو تولید میشود که اقلیت کوچکی ثروت کشور را در دست خود جمع میکنند و با اکثریت مردم اجحافی روا میدارد . پیدایش چنین عقیده‌ای در بین رمانتیست‌ها باعث میشد که دیگر نویسندگان دنیا را از پشت پرده اوهام و تخیلات تماشا نکنند ، بلکه میکوشیدند تا واقعیات زندگی را ، مربوط به طبقه‌ای از مردم و هر محیطی که باشد تشریح نمایند . در این زمان بالزاک (۱۸۵۰ - ۱۷۹۹) با نوشتن دوره آثار خود

1- Thierry 2- Walter scost 3- Lermontov 4 Tolstoi
5- Tritzschke 6-Emile Verhaeren 7- Maeterlink

تحت عنوان «کمدی انسانی» قدم تازه‌ای در عالم ادب برداشت و میتوان اورا پیمشوی رئالیست‌ها شمرد .

«شانفلوری» Champfleury که عنوان رئالیست را باو میدهند با تأیید روش بالزاک و انتقاد رمانتیکست‌ها می‌گفت: «**دانستن برای توانستن!**» (تقریباً در برابر عقیده هنر برای هنر) اینست عقیده من! توانائی بیان آداب و اخلاق و عقاید و قیافه اجتماعی که در آن زندگانی میکنم ، خلاصه ایجاد هنری زنده! اینست هدف من» بزرگترین نویسنده رئالیست در این دوره «گوستاو فلوبر»^(۱) است و شاهکار او «مادام بوواری» کتاب مقدس رئالیسم شمرده میشود.

رئالیسم چیست ؟

رئالیسم عبارت است از مشاهده دقیق واقعیت‌های زندگی ، تشخیص درست علل و عوامل آنها و بیان و تشریح و تجسم آنها است. هدف حقیقی رئالیسم تشخیص تاثیر محیط و اجتماع در واقعیت‌های زندگی و بیان عوامل آنها و تحلیل شناساندن دقیق تیپ‌هایی است که در اجتماع معین بوجود آمده‌اند.

معروفترین نویسندگان و تأثر نویسان و همچنین داستان سرایان پیرو سبک رئالیسم عبارتند از:

در فرانسه : گوستاو فلوبر ، امیل زولا ، آناطول فرانس ، الکساندر دوما ، کوچاک ، پول بورژ (۳) .

در انگلستان : هربرت جرج ویلر ، اسکار وایلد ، برناردشو ، مادام آوانس (۴)

در آلمان : تراپچکه ، لی لیان کرون (۵) ، اشتورم (۶) ، سودرمن (۷)

در روسیه : تورگنیف ، پوشکین ، ماکسیم گورکی .

1 - Gustave Flaubert 2-madamebovary 3-Paulbourges

4 - Madame-avans 5- Liliencron 6-storm 7- Suderman

ناتورالیسم

ناتورالیسم یا سبک تابع قدرت محض طبیعت Nature تقریباً دنباله سبک رآلیسم است و غالباً بهم تعبیر می شود . هدف ناتورالیسم تحلیل اشخاص غیر عادی و بیگانه از اجتماع است ، امیل زولا (۱۸۴۰-۱۹۰۲) و طرفدارانش مدعی بودند که هنر و ادبیات باید جنبه علمی داشته باشد و از اینرو اشخاص را تابع اراده و تصمیم آنها نمی شمردند ، بلکه معتقد به جبر Determinism علمی بودند . می گفتند که مطابق قوانین علمی حوادثی که در دنیا اتفاق می افتد تحت تأثیر بعضی علل جبری است . مطابق این جبر که اساس علوم فیزیکی است ، پیوسته از شرایط معینی نتایج معینی بدست می آید و در علم برای امکان و تصادف جایی نیست ، معتقد بتأثیر وراثت در وضع روحی اشخاص بودند زیرا که جسم و روح هر کس از پدر و مادرش باور رسیده است و بگفته حافظ :

من اگر خارم اگر گل چمن آرائی هست

که از آن دست که می پروردم می رویم

و یا بگفته خیام :

زین پیش نشان بودنیها بوده ست	پیوسته قلم ز نیک و بد ناسوده است
در روزازل هر آنچه بایست بداد	غم خوردن و کوشیدن ما بیهوده است



و یا :

از آب و گلم سرشته ای من چکنم	وین پشم و قصب تورشته ای من چه کنم؟
هر نیک و بدی که از من آید بوجود	تو بر سر من نوشته ای ، من چه کنم؟

سمبولیسم Symbolisme

در حوالی سال ۱۸۸۰ از همه سوره عصیان نمودار بود : عصیان نسل جوان و قسمتی از این نسل که در اجتماع زندگی راحتی برای خویش نمی یافتند ، این

جوانان از همه روشهای سیاسی و اجتماعی و فکری و هنری که میراث گذشتگان بود متنفر بودند: نیروی نظامی، نظم اخلاقی، هنر منظم و باقاعده، رومان رئالیستی، ایمان بواقعیت همه اینها در نظرشان باطل و بی اعتبار بود. میخواستند آنارشیست یا منکر همه چیز باشند. و سمبولیسم در درجه اول یکی از اشکال آن بود. و در این موقع در ادبیات سنی پیدا شده و تشبیهات فراوان کرده اند و در نتیجه صفات و افکار و احساسات و تصورات و تخیلات و آروزها هر یک نماینده و مظهر یا سمبولی پیدا کرده اند.

مثال از ادبیات ایران:

سرو مظهر قد، ستاره مظهر دندان، سنبل و بنفشه مظهر موی، نرگس و بادام مظهر چشم
مثال از حافظ:

گوشه گیری و سلامت هوس بود ولی فتنه ای میکند آن نرگس فتان که مپرس
و یا:

باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است شمشاد سایه پرور من از که کمتر است
مثال از سعدی:

شبی یسار دارم که چشمم نخفت شنیدم که پروانه بسا شمع گفت
و همچنین اغلب اشعار اهل تصوف و عرفانی نیز جزو سمبولیسم محسوب میشود و در نظر عارف:

ذره ذره در دو عالم هر چه هست پرتوی از آفتاب روی اوست (عطارد)
معروفترین پیروان سبک سمبولیسم در اروپا عبارتند از:

آندره ژید در فرانسه - توماس من در آلمان، سیمونوف در شوروی، موریس مترلینگ بزرگترین درام نویس بلژیکی، اشتفان تسویک اتریشی، ارنست همینگوی آمریکایی.

« اگزیستانسیالیسم »

مکتب اگزیستانسیالیسم کمی پیش از جنگ جهانی دوم در فرانسه (کشور امپراتوران مقتدر - انقلابهای خونین - مکتبهای ملی و آزادیخواهی و فلسفی و میدان جنگهای جهانی - . .) بوجود آمد و پس از جنگ بمنتهای قدرت و شهرت رسید و موجب نهضت دامنهداری گردید، «اگزیستانسیالیسم یا فلسفه اصالت وجود متوجه انسانی است که در قرن بیستم سرنوشت خوشی نیافته و بلکه بسیار تحقیر شده و ظاهراً هم برای جبران این تحقیر بوجود آمده است. این فرزندی بی خون قرن بیستم نه مادری سالم داشته است، نه پرستاری کاردان نه آموزگاری بخرد و نه محیطی سازگار و در نتیجه موجود ناقص الخلقه و عجیبی شده است، این فلسفه زادهٔ قرنی است گناه آلود و بی اعتنا باخلاق، قرنی که نیمه‌ای ستم و سبکباری و گسیختگی است و نیمه‌ای درهم ریختن و سوزاندن و باشتاب بنیان نهادن. و بهنگام زاده شدن آن قسمتی از جهان درسکون بود و بخشی از آن درخروش، گروهی صاحب تمدن درخشان و در توانگری و گروه کثیری در جهل و گرسنگی، امیدواریها و ناامیدیها، بی‌رحمیها و انسانیتها و بالاخره تضاد حکم‌فرما بود.

همهٔ این عوامل بشر را از مقام قهرمانی چند قرن سابق پس از «رنسانس» فرود آورد. و روی این اصل در آثار «سارتر» فیلسوف اگزیستانسیالیسم همه‌جابه‌بران مردمی دغل و خونخوار و حيله‌گرند، سایرین «گوسفندهای نجیب» و یا «عروسک‌های منجمد» دو جنگ بزرگ جهانگیر؛ استعمار مستقیم و غیرمستقیم، محو اصول «لیبرالیسم» قرن نوزدهم، عقب‌نشینی آزادی در برابر دیکتاتوری؛ ظهور دیکتاتوری‌های گوناگون؛ دیکتاتوری پیشوا، دیکتاتوری حزب، دیکتاتوری طبقه فراموش شدن اصول اخلاقی در همه جبهه‌ها از ارمغانهای قرن ما است.

تا قرن هیجدهم فلسفه غالب این بود که بشر زیانکار و نادان شایسته حل مشکلات خویش نیست و برای راهبردن او از آسمانها باید مدد گرفت، قرن

هیچ‌دهم و نوزدهم بهار پیدایش این اندیشه‌ها بود که آسمانها خالی است و بشر میتواند سر نوشت خود را بدست گیرد. قرن بیستم آسمانها را نهی‌تر کرد اما با آنچه در کف بشر بود از اخلاق چیزی نیفزود، یکی از پدیده‌های این قرن اگزستانسیالیسم است که در چنین موقعیتی بوجود آمده و آن نیز فلسفه سازنده‌ای نیست بلکه نشان دهنده تیرگیها در زیر ذره بین قوی میباشد، این فلسفه در واقع تب قرن ششم است و غلیان و واکنش بشر بر ضد ناروائیها و بیدادهای زمان است و در آن یأس و بدبینی و بی‌اعتنائی و بی‌قید و بندی و حتی امیدواریها بجشم می‌خورد. (۱)

اگزستانسیالیسم چیست ؟

پیروان مکتب اگزستانسیالیسم عقیده دارند که آدمی در دنیای پوچ و بی‌هوده‌ای افکنده شده است که نه قرار و قانونی دارد و نه به هدفی منتهی میشود؛ بنابراین هیچ چیز راهنمای آفرینش نیست. وجود یا هستی با آزادی تام و بدون دخالت مفهوم نیکی و بدی و بدون امید پاداش هر راهی که بخواهد تعیین میکنند و هر معنائی که بخواهد بآن می‌بخشد. انسان در اصل و ماهیت دارای هیچ خصیصه فطری نیست، بلکه از آنچه در «عالم وجود» کسب میکند. تشکیل شده است، یعنی بشر را کارها و محیط او می‌سازد آدمی با کارهایی که در عالم وجود انجام میدهد میتواند برای خود ماهیتی بسازد و بدون هیچ قید و بندی و بدون ایمان و اعتقاد چیزی میتواند برای خودشخصیتی تشکیل دهد، منتهی این آزادی ناتوانان را بنومیدی و نیرومندان را بکار و کوشش سوق میدهد.

از نویسندگان معاصر این سبک :

ژان پل سارتر، آلبر کامو، مادام سیمون دو بووار، میباشند (۲)

-
- ۱- راهنمای کتاب سال پنجم شماره ۱ فروردین ۱۳۴۱ ص ۱۳ از آقای دکتر رحیمی.
 - ۲- ص ۳۹۱ مکتبهای ادبی رضاسید حسینی همچنین برای توضیح بعضی از سبکهای دیگر هم از این کتاب استفاده شده است.

پیدایش اصل ملیت خراسانی یا «ناسیونالیزم» در تاریخ معاصر

در تاریخ معاصر عکس العمل حکومت‌های عمومی قرون وسطی و فردی قرون جدید، پیدایش اصل «ملیت‌خواهی» بود. و امپراتوری‌هایی که از اقوام مختلف تشکیل می‌شدند، برای حفظ وحدت امپراتوری خود بناچار به اعمال و تبلیغ و تثبیت «عوامل مشترک» که جایگزین اصل ملیت باشد متوسل شدند. چنانکه در اتریش که از اقوام: ژرمن، اسلاو، مغول.... تشکیل می‌شد «عامل مشترك» یا نشانه وحدت «شخص امپراتور» بود. و در روسیه الکساندر سوم ۱۸۹۴ و نیکلای دوم ۱۹۱۷ برای وحدت ملل مختلف تابع امپراتوری و از بین بردن ملیت آنها زبان روسی را در سراسر متصرفات خود اجباری کردند. چنانکه می‌دانیم بالاخره امپراتوری اتریش تجزیه شد و در روسیه هم «انقلابیون کمونیست» از اصل ملیت خواهی اقوام مختلف برضد تزار و ایجاد انقلاب استفاده کردند، در آلمان و ایتالیا پیش از جنگ جهانی اول مسأله وحدت طلبی موجب تشکیل دو دولت نیرومند و جدید شده و پس از جنگ جهانی اول هم، ناسیونالیست‌های هیتلری و فاشیست‌های موسولینی را پدید آورد.

مسئله مشرق

بعد از انقلاب صنعتی و انقلاب کبیر فرانسه و روی کار آمدن سرمایه‌داران در

اروپا، بناچار دولتهای اروپائی بفکر ایجاد بازار و مستعمراتی برای خود افتادند که نتیجه آن «رقابتهای مستعمراتی دول مقتدر؛ و تجزیه امپراتوریهها در آسیا است. که برای مثال نتیجه این برخوردها و تأثیر و تأثرات معنوی و اجتماعی برای امپراتوری عثمانی اشاره میشود:

عثمانیهها اصول نظامی جدید را از اروپائیها فرا گرفتند و مکتب خانه‌ها را کنار گذاشته، روش جدید تعلیم و تربیت را معمول داشتند و محصلینی برای فرا گرفتن اصول و علم جدید بکشورهای اروپائی فرستادند که در نتیجه افکار جدیدی برضد نظامات کهنه و قدیم بوجود آمد و این مبارزات منجر بدرخواست مشروطیت و تنظیم قانون اساسی سال ۱۸۷۶ گردید. از طرف دیگر امپراتوری عثمانی از اقوام مختلف تشکیل میشد و بیم تجزیه آن میرفت، از اینرو سلطان عبدالحمید مسأله «وحدت کشورهای اسلامی» را پیش کشید و چنانکه میدانیم «سید جمال الدین اسد آبادی» هم در اینراه نقش مؤثری بعهده داشت.

طرح چنین نقشه‌یی و ادعای خلافت جهان اسلامی از طرف سلطان عبدالحمید موجب تحريك حس ملیت؛ ملل دیگر شد. اعراب که خود پیرو قرآن بوده و قرآن و اسلام مخالف اختلافات نژادی است، مسأله عرب بودن خود را مطرح کرده گفتند که سلطان عثمانی ترك و در قسطنطنیه ساکن است در صورتیکه خلفای اسلامی باید عرب بوده و در بغداد باشند. گروهی هم ادعا داشتند که خلیفه باید از طایفه قریش و در شهر مکه ساکن شود. باین ترتیب ملل دیگر تابع امپراطوری عثمانی از: یونانی و صربی و مصری هم ادعاهائی داشتند که همه منجر بتجزیه امپراتوری عثمانی شد، در برابر این تجزیه و تزلزل پایه‌های امپراتوری و تحولات ناسیونالیستی، در داخله ترکیه هم بعد از جنگ اول جهانی حکومت ناسیونالیستی باقیام «مصطفی کمال آتاتورك» روی کار آمد بنا براین از تأثیر اوضاع اجتماعی اروپا در امپراتوری عثمانی سه نتیجه گرفته میشود: ۱- پیدایش فکر آزادی خواهی و مشروطیت

۲ - پیدایش فکر «پان اسلامیسم» ۳ - پیدایش فکر «ناسیونالیزم»

در ایران:

این اوضاع در ایران زمان قاجاریان پیش آمد که آغاز تأثیر و تأثرات از دوره فتحعلی شاه بوده و زمان ناصرالدینشاه منجر به پیدایش فکر «آزادی خواهی» و «پان اسلامیسم» و عقاید جدید دیگر و مبارزات اجتماعی شده و زمان مظفرالدین شاه مبارزات با شدت تمام ادامه پیدا کرده و بصورت فرمان مشروطیت پایان می یابد که در عین حال اثرات آن در درون جامعه ریشه می دواند تا به مرحله باروری برسد. آن نیز یعنی افکار «ناسیونالیستی» از سال ۱۹۰۷ بنای رشد را گذاشته و منتج بروی کار آمدن شاهنشاه ناسیونالیست ایران اعلیحضرت رضاشاه فقید می گردد.

خصوصیات دوره های تاریخی و تحول جامعه ها

جامعه های تاریخی نخستین؛ قبایل متعدد و پراکنده یی با حکومت های محلی بر اساس پدریا مادرمرداری بوده و خدایان متعددی را پرستش میکردند و قدرت نظامی آنها متکی به پهلوانان بود که این دوره در تاریخ عصر حکومت های محلی و خدایان و پهلوانان معروف میشود. دنباله آن حکومت های: امپراتوری یا جهانی با پرستش خدای یگانه و قدرت نظامی و سازمانی متکی بطبقات تشکیل میشود (یونان و روم و ایران دوره هخامنشی و اشکانی) و پایان آن با ظهور آئین های آسمانی سامی؛ حکومت های استبدادی دینی و بعد دینی و سیاسی با ادبیات و نیروی نظامی متکی بدین در اروپا و آسیا روی کار می آید که دوره قرون وسطی نامیده شده است (از سال ۳۹۵ م دوره مسیحیت و شارلمانی و ایران دوره ساسانی و اسلامی).

با رنسانس بسال ۱۴۵۳ و آغاز قرون جدید دوباره بازگشت با آثار جامعه های قهرمانی و امپراتوری باستانی دیده میشود. که مظاهر آن حکومت های فردی متمرکز مقتدر استبدادی سیاسی و تسلط طبقه اشراف و نجبا و اتکبه ملیت و نژاد

و پیدایش فلاسفه پیرو «اصالت فرد» و نویسندگان داستانهای قهرمانی: هر کول، فتح ژولسزار، السید در اروپا و شاهنامه فردوسی در دوره غزنویان و شاهنامه نادری در زمان نادردر تاریخ ایران میباشد.

با آغاز تاریخ معاصر از ۱۷۸۹ دوره حکومت‌های ملی میرسیم و بدین جهت تاریخ معاصر، عصر حکومت ملت‌ها خواهد بود. انقلاب کبیرفرانسه، انفجارعظیم این نیروی درهم‌فشرده و دینامیک جامعه انسانی بود که امواج آن تادورترین نقاط جهان رسید و کاخ‌های حکومت‌های انفرادی و اشرافی و استبدادی را واژگون کرد. ولی نباید از نظر دور داشت که باز در معنی و حقیقت و عمل «فرد» یا همان «شخصیت» تسلط و اصالت و ارزش تاریخی خود را در تمام جامعه‌ها حفظ کرده است. و این واقعیتی غیر قابل انکار میباشد. نگاهی بنقش مؤثر شخصیت‌های کنونی که در رأس حکومت‌ها و ملل مختلف قرار دارند چگونگی را بما روشن میکند. در عصر حاضر با افزایش سریع جمعیت جهان، پیشرفت سریع علم و صنعت و وسایل ارتباطی، کلیه سنت‌ها و ارزش‌ها و الگوهای گذشته، اساسش بهم خورده و در عین حال علم و تربیت و تمدن جدید هم نتوانسته درست جای‌گزین آنها شود. در نتیجه از هم گسیختگی در تمام شئون اجتماعي؛ جامعه‌ها را تهدید کرده و روز بروز وظیفه و مسئولیت دولت‌ها را سنگین‌تر میکند و نیاز کامل بوجود «شخصیت»‌ها و کادرهای صالح احساس میشود که جامعه‌ها را بسوی ارتقاء و رستگاری رهبری کنند. «شخصیت»‌ها یا «قهرمانان» هر زمان، الگو و سرمشق «جوانان» آن زمان میشود^(۱) و بهترین راه ارشاد نسل جوان، ایجاد سرمشق‌های ارزنده و بی‌نقص و امکانات شخصیت‌پروری و هنرنمایی برای آنها بوده و تشویق و تجلیل قهرمانان مثبت و واقعی است و نباید فراموش کرد که: ملت‌ها قهرمان می‌خواهند، تجلیل از قهرمانان، تجلیل از احساسات ملی است^(۲)

۱- مجله کاوش شماره دوم دوره دوم دی ۱۳۴۲ ص ۷ «قهرمان پروری» از دکتر

نصرالله شیفته. ۲- انتلکنتوئل و دیگری، و دورانیشی در تکنیک، ترجمه از دکتر منشی‌زاده.

آثار و طرح‌های دیگر نگارنده

- ۱- مقاله «فلسفه تاریخ» و چند نوشته دیگر
در سالنامه دبیرستان رهنما سال ۳۶-۱۳۳۵
- ۲- نواقص فرهنگ ما و راه اصلاح آن
- ۳- گریزی بعلوم اجتماعی
- ۴- مقاله روش تدریس و کارهای عملی علوم
اجتماعی سالنامه دبیرستان اندیشه ۴۲-۱۳۴۱
- ۵- جشن مهرگان
- ۶- تقدیرنامه برای علوم اجتماعی
- ۷- «انقلاب سپید شاهنشاه» یا «منشور شاه
و ملت»